برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه

(تأمل اول از سلسله‌ی "تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی حفظه الله

www.tammkeen.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی أفضل الانبیاء و المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین..اما بعد..

سلسله مقاله های "تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن" ترجمه کتاب ارزشمند "وقفات مع ثمرات جهاد" تالیف شیخ ابو محمد مقدسی حفظه الله است که در مجموع ۱۹ تامل و وقفه، به نصائح و بازنگریهایی در مورد جهاد (این قله ی بزرگ اسلام) پرداخته و نصیحتهایی برای مجاهدان بویژه جوانان مجاهد عرضه داشته است. برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه، نام تأمل اول از این سلسله تأملات است.

مقدمه قبل از نوشتن تأملات:

این نوشته، حاصل حرکات بی اختیار قلم، و حزن و اندوه های اسارت می باشد، که دلسوزی و شفقتم نسبت به برادرانم و همچنین پشتیبانی و یاری از دعوت و جهاد و مجاهدان، موجب نوشتن آن گردید و تمامی داعیان و مجاهدان را به خواندن این نوشته و تدبر و تأمل در آن و استفاده از تجارب مذکور و مثال هایی که مطرح و تشریح شده اند، توصیه می نمایم.

توصیه دیگرم این است که برای استفاده ی بهینه از این کتاب و عدم تشویش و تشتت آراء و افکار و همچنین عدم تضییع و از بین رفتن ثمراتش، از مباحث جانبی (مانند این که منظور شیخ از این کلام، فلان شیخ یا حزب و یا گروه و ... است) پرهیز شود زیرا حقیقتاً موضوع بزرگتر و فراتر از این مباحث است و حجم مباحث از این نوع سخنان و جهت گیری های کوته بینانه، عظیم تر است ... ما به عقولی نیازمندیم که از این سطحی نگری و جمود فکری فراتر رفته و افکارشان را در اشخاص و اسامی معین، محصور نکرده باشند.

امروز دین خداوند مورد حمله گسترده و شبیخونی طولانی و همه جانبه قرار گرفته است، و دشمنان با تمسک به وسایل مختلف و شرکت در جلسات و نشست های روزافزون خود، مکرهای عظیم و گردنه های صعب العبوری را را بر سر راه جهاد این امت بوجود آورده اند.

ناگزیر باید تأملات و بازنگریهایی به مسیر طی شده انداخت زیرا در چنین شرایطی توجهات و هشدارهایی قاطع برای غیورمردان این دین ضروری می باشد، تا به این طریق فکر و فهم و اعمال و جهادمان را تا حدی ارتقاء بخشیم که توان تحدی و مبارزه طلبی با کفر و یارانش را بدست آوریم. این کتاب تلاش و کوششی برای رسیدن به این هدف و حرکت و تکاپو در چنین طریق و جهتی است. از خداوند متعال خواستارم که این عمل را از من پذیرفته و به وسیله ی این کتاب به من و برادرانم نفع برساند و این نوشته را خالصانه برای خود قرار دهد.

و صلی الله و سلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

تأمل اول : برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه

هنگامی که در مورد مشروعیت عملیات جهادیی که در آن مجاهدان خود را در میان تجمع کافران می انداختند و خود را منفجر می نمودند تا به دشمن آسیب رسانده و آنها را به هلاکت برسانند، می نوشتم، اصرار ورزیدم تا این عملیات را به ضوابط شرعی منضبط و مقید نمایم و این روش را همانند سایر اسباب جنگ به طور مطلق تجویز نکنم، و به ضوابطی ملتزم هستم که علمای محقق اسلام به آنها پایبند بوده اند، این علما اجازه کشتن اُسرای مسلمانان را هنگامی که کافران، آنها را جهت دفاع از خود سپر نمودند، داده اند، زیرا اگر این فعل صورت نپذیرد مفسده ای عظیم تر از قتل مسلمین به همراه خواهد داشت و آن مفسده، شکست سپاه اسلام است. برخی از طالبان علم در مورد این ضوابط

و قیدها به من مراجعه می کردند و بنده همچنان مُصرّ بر این ضوابط می باشم، خاصتاً بعضی اوقات می شنوم و می بینم که کسی خود را برای قتل یک یا دو کافر منفجر می نماید در حالی که قتل این افراد به وسیله ی هفت تیر و یا مسلسل نیز امکان پذیر بود.

بارها تکرار کرده ایم که عملیات استشهادی به هنگام عجز و ناتوانی مجاهد، شرعی می باشد به طوری که اگر چنین عملیاتی صورت نگیرد جهاد تعطیل شده و کفر و کفار بر اسلام و مسلمین چیره گردند، اما مخالفان ما اصرار دارند که این عملیات نیز به مثابه ی سایر اسباب جنگ است و اگر هم ضرورت و یا مصلحتی بزرگ و همچنین خونریزی عظیمی از کفار در ورای آن نباشد، باز هم این اسباب شرعی و جایز باشد.

این در حالی است که علت چنین قیدها و ضوابطی از طرف ما در مورد عملیات استشهادی، تعظیم و بزرگداشت حرمت خون مسلمان و همچنین حرص در جهت تحقق مقاصد جهاد، به نحوی که پروردگارمان به آن راضی است و آن را دوست دارد، می باشد.

این چنین سخت گیری و تشدیدی در مورد حالتی است که فرد مسلمان فقط خود را فدا می کند، حال چه برسد به حالتی که فرد مسلمان علاوه بر خود، سبب کشته شدن سایر مسلمانان نیز بشود که این امر ناشی از بی نظمی و هرج و مرجی است که میادین جنگ را در برگرفته و همچنین عدم التزام مجاهدان به ضوابط شرعی در مورد این عملیاتها است.

بسیاری از جوانان، شیفته و شیدای عملیات استشهادی شده اند، حال ضرورت باشد یا نباشد! و تصوری برایشان ایجاد گشته که فکر می کنند جهاد بدون این نوع عملیات صحیح نیست یا اینکه این جوانان غیر از این نوع عملیات را نمی پسندند، چنان که گویا هنگام آموزش و تمرین نیز خود را ملزم به چنین عملیاتی می کنند تا بدون این عملیات، جهاد نکنند (یعنی در تصور آنها جهاد بدون عملیات

استشهادی معنی ندارد) تا جایی که دشمنان دین به راحتی بوی طرح ها و نقشه های این جوانان را استشمام می کنند، بطوریکه آنها در تحقیقات اولیه خود به این نتیجه می رسند که هرجا انفجاری از این نوع و بدون ضرورت روی داد، این جوانان در پشت قضیه هستند و حتی نوع مواد منفجره را نیز تشخیص می دهند زیرا بعضی از این جوانان فقط این نوع از مواد منفجره را می پسندند و بکار می برند. چه بسا این جوانان عملیاتهای دقیق و محاسبه شده ای را در چچن و یا عملیاتهای القاعده و همانند آن را که بر مبنای مهارات و تجربیات بوده است، مشاهده نموده و یا شنیده اند، از این رو سعی می کنند که حرکات شبیه به آنان و به تقلید از چنین مجاهدان خبره ای را انجام دهند بدون اینکه تجربیات و مهارت های آنان را اکتساب نموده باشند و بدین وسیله (تقلیدی ظاهری بدون داشتن علم و تجربه و تمرین)، زودهنگام با شکست فجیعانه مواجه می شوند و در واقع مرتکب اشتباهاتی فاحش می شوند که موحدان را محزون و ناراحت ساخته و موجبات چشم روشنی و تسکین خاطر کفار را فراهم می آورند، این جوانان از ملامت و پاسخ گویی مبرا نمی شوند، زیرا ماشین های مملوء از مهمات و یا بمب و یا مین های کوبنده ی خود را در خیابان یا بازار و یا میدانی در برابر سفارت دشمن یا خانه اش متوقف کرده و سپس عملیات را انجام داده و مردم زیادی را از بین می برند در حالی که می شد دشمن را به طریقی غیر از این نوع انفجار از بین برد، همچنین از انتقاد و ملامت دور نمی شوند مادامی که تکفیر مسلمانان را همانند افراطیون، عمومیت بخشیده و مسلمانان را کافر قلمداد می کنند.

کدامین شرع و کدامین عقل، این اعمال را مباح دانسته و می داند و آیا این همان جهادی است که پروردگارمان بدان راضی است؟!!!

چه بسیار نتایج عملیاتی را شنیده ایم که کشته شدگان آن جمع زیادی از مسلمانان بی گناه بوده و چه بسا حتی یک نفر از دشمنان خداوند به قتل نرسیده است!!

این شکست ها حاصل اصرار و پافشاری برای انجام این نوع عملیات است، در حالی که ریشه کن کردن دشمن با چند عملیات باز میسر بود، و هنگامی که این جوانان را ملامت می کنیم و یا ایشان را مورد عتاب قرار داده و نصیحت می کنیم و امور انجام شده آنها مردود اعلام می کنیم و آن ها را در مورد مسلمانان و جهاد و ... به تقوای خداوند دعوت می نماییم و متذکر می شویم که ای جوانان آگاه باشید که خون مسلمان حرام است هر چند که این مسلمان عاصی و فاجر باشد، بدین هنگام آنان را خواهی دید که جهت اثبات صحت افعال خویش و تثبیت افکارشان به حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه روی آورده و استدلال می کنند و کار خود را تبییت کفار می نامند.

حال که چنین است بیایید حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه را بنگریم و دلالت و فقه و کلام علما را در مورد این حدیث، واضح نماییم.

در صحیح بخاری و مسلم حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه روایت می شود: که از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اهل خانه ای پسیده شد که در آن خانه، زنان و بچه های مشرکان با خود آنان (مردان مشرک) شب را به روز می رسانند؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « زنان و بچه ها نیز از مشرکان محسوب می شوند»، و از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: « از هیچ احدی جز برای خدا و رسولش دفاع نمی شود ».

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و سلم حمله به کفار و مشرکین را در شب هنگام جایز می شمارد اگر چه زنان و بچه های مشرکان نیز مورد اصابت قرار گیرند، این در حالی است که کشتن زنان و بچه های کفار به طور عام نهی و حرام اعلام شده است، اما در این حدیث حرج و سختی از مجاهدان رفع شده است به طوری که کشتن زن و بچه ی کافر در چنین حالتی (شب هنگام) و به غیر عمد جایز است زیرا در چنین زمان و مکانی تشخیص مردان از زنان و بچه ها امری سخت و دشوار است.

علما پرتاب با منجنیق را نیز در چهارچوب این حدیث داخل کرده اند (که عملکرد آن مشابه برخی از سلاحها و مواد منفجره ی امروزی است).

گلوله ی منجنیقی که بر قلعه های کفار فرود می آید که در این حالت نیز تشخیص و تمییز مردان از زنان و بچه هایشان غیر ممکن است. حال این جوانان با استناد به این حدیث جواز عملیات انفجاری در خیابان های مسلمانان را صادر نموده اند، در حالی که از سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «از هیچ احدی جز برای خدا و رسولش دفاع نمی شود»، دلیلی علیه افکار و اعمال آنها پدیدار می شود. بنابراین، این حدیث نه تنها دلیلی برای اثبات اعمالشان نیست بلکه، رّدی شافی بر امورشان است زیرا همانطور که مشخص است این حدیث دلالت بر حرمت خون مسلمان دارد و دلالت می کند که خدا و رسولش پشتیبان شخص مسلمان اند و این مشرکان هستند که حامی و پشتیبانی ندارند نه مسلمانان و بچه هایشان!!!

علاوه بر این متذکر می شوم که نفی پشتیبانی از بچه ها و زنان مشرک در این حدیث نیز به هنگام تبییت (شب را به روز رساندن) است و همچنین در حالتی که در آن مجاهدان نمی توانند زن و بچه ها را از مردان تشخیص دهند و در غیر این صورت ریختن خون زن و بچه ی کافر نیز جایز نخواهد بود.

امام ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری می فرماید: «و هم منهم» منظور (حلال بودن خون زن و بچه ی کفار) تنها هنگامی است که تیراندازی به پدران میسر نباشد مگر این که فرزندان آنها نیز مورد هدف قرار گیرند، زیرا آنها مختلط و مخلوط شده اند، پس اگر در چنین حالتی آسیبی به زنان و بچه ها رسید، حرج و مشکلی نخواهد بود.

امام نووی رحمه الله نیز در شرح خود بر صحیح مسلم می فرماید: «معنای «البیات» این است که شب هنگام بر آنها یورش برده و در این صورت مردان از زنان و بچه ها تشخیص داده نمی شوند.»

جای تأمل بسیار دارد، زمانی که این احتیاط در مورد زنان و بچه های مشرکان وجود دارد، پس رعایت احتیاط شدید در هنگام مخالطه کفار با مسلمانان، به مراتب، اولی تر و شایسته تر است.

حال چه رسد به آن که هدف از این انفجارها منازل و محل اجتماع مخصوص کفار و یا مواقع نظامی آنها نباشد، بلکه هدفشان خیابان ها و بازارها و مجالس و اماکن اجتماع مسلمانان باشد!! و تنها دلیل و عذر موجه این عمل نیز این باشد که در این خیابان ها و اجتماعات و یا بازارها، سفارتی و یا خانه ای مربوط به دشمن موجود است که در پایان این گونه عملیات، ده ها بی گناه از مردان و زنان و بچه های مسلمان قربانی شده و به دشمن آسیب نمی رسد ... و سپس عاملان این انفجار دست به دامن این حدیث می شوند (حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه)، و یا به نصب منجنیق بر طائف توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم روی آورده و کارهای خود را توجیه می کنند.

ای برادرانم؛ در مورد مسلمانان و جهاد، تقوای خدا را از یاد نبرده و هوشیار باشید، استدلال مجاهدین را به هنگام یورش بر اماکن نظامی و یا محل اجتماع مخصوص کفار و سکونتگاه هایشان، به طور کامل و درست درک نماییم، زیرا در چنین هجومی (به مناطق و پایگاه های کافران) اگر هم افرادی از مسلمانان در آنجا وجود داشته باشد، مجاهدان دست از هجوم برنداشته و مشکل و جرمی نیز نمی بینند زیرا این اماکن (اماکن نظامی) محل امنیت و آسایش هیچ احدی نیست، و اگر چنان چه مسلمانی هم در آنجا باشد و آنان را یاری دهد و یا حتی سیاهی لشکر آن ها را افزایش دهد ، از آنان خواهد بود و خونش حلال خواهد بود اگر چه مدعی اسلام هم باشد، و اگر این نفر مسلمان با اجبار و کراهت به این سپاه ملحق شده باشد، باز در صورت آسیب رسیدن به وی مشکلی نخواهد بود، و مؤید این امر حدیث «سپاه غزو کعبه» است.

حدیث سپاهی که تصمیم به حمله و از بین بردن کعبه دارند این امر را تصدیق می کند؛ سپاهی که خداوند اول و آخرش را در زمین فرو می برد و این در حالی است که کسانی در این سپاهند که به

میل خود، آن را همراهی نمی کنند بلکه به اجبار و به زور شمشیر به این سپاه ملحق شده اند اما خداوند تمامی آنها را (کافر و مؤمن و خوب و بد) در دنیا از بین می برد و آنها روز قیامت بر اساس نیاتشان مبعوث و مورد محاسبه و سزا و جزا قرار می گیرند. مادامی که این سپاه (سپاه غزو کعبه) پرچم مشخص دارد و وجود و وجه ای شرکی دارد و می خواهد کعبه را ویران نموده و دین و اهلش را از بین ببرد، قتال با او به هیچ وجه مانعی ندارد و حتی اگر مسلمانان با کراهت در آن سپاه جمع شده باشند، چه برسد به اینکه نفراتی مدعی اسلام در این سپاه بوده و آنان را یاری دهند، جنگ و کشتار این نوع سپاه مانعی ندارد و ما نیز در مورد این گونه قتال، کسی را نهی نمی کنیم، بلکه از جهاد مجاهدان دفاع کرده و دلایلی به دلائلشان اضافه می کنیم و از آنان حمایت می نماییم.

اما آنچه که ما منکر آن هستیم این است که عقول، عکس این مطلب را درک نمایند و امور برعکس شود، به طوری که انفجارها و عملیات در خیابان ها و اجتماعات مسلمانان صورت پذیرد و آن هم به خاطر این که سفارت و یا خانه ای و ... از مشرکان در آن منطقه است و با اجرای چنین عملیاتی خون ده ها مسلمان زن و مرد و بچه ی بی گناه ریخته شده در حالی که به دشمن کمترین آسیبی نرسد، در حالی که امکان ریشه کن کردن دشمن به روش و شیوه ای دیگر نیز میسر بود، ما این عملیات را محکوم و مردود اعلام می کنیم.

ای برادرانم؛ شما را به حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم متذکر می شوم آنجایی که فرمودند: «اگر کسی از امتم بر امتم خروج کرد و خوب و بد را از بین برد و مؤمنان را نیز مستثنی ننمود و به معاهدان مسلمان نیز وفا نکرد و همگی را از بین برد، از من نیست» و در روایت دیگر «من از او نیستم» (امام مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند).

مجاهد را از جهادش چه سود هنگامی که وعید پیامبر صلی الله علیه و سلم شامل حالش شود و جزو افرادی شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم از او برائت جسته است. از این رو شما را در مورد مسلمانان

و حرمت و خونشان به خداوند متذکر می شوم و شما را در مورد جهاد و ثمراتش به یاد خداوند متذکر می شوم.

آیا نمی دانید اگر کسی در راه و کوچه و خیابان مسلمانان چاهی حفر کند و مسلمانی به سبب این چاه جان خود را از دست دهد، بر حفرکُننده ی این چاه، پرداخت دیه و کفاره واجب می شود، و هر چیز دیگری که موجب و سبب تلف شدن مسلمین شود نیز همانند چاه است و حکمش مانند حفرکُننده ی چاه است. جمعی از فقهاء به هنگام شرح این حدیث: «العجماء جرحها جبار و البئر جبار = خون زخمی که به وسیله ی شنزار و یا چاه به وجود آید هدر است» (بخاری)، این حکم را صادر نموده اند که چاه هایی که در زمین خود شخص یا زمین های موّات (زمین های مرده و بی صاحب و بدون استفاده و بهره برداری) یا زمینهایی که در بیابان دور دست از مسلمانان حفر شده است، فاقد دیه اند اما در غیر از این صورت ها حفرکننده چاه باید دیه را بپردازد.

امام شافعی رحمه الله می فرماید: « اگر کسی سنگی را در زمینی قرار دهد که ملك او نیست، ضامن آن خواهد بود »، حتی علما فتوی داده اند که اگر حیوانی مسیرش را به سبب اذیت شخصی تغییر دهد و حیوان به نفری آسیب رساند، شخصی که موجب تغییر مسیر حیوان شده، ضامن است که دیه را پرداخت نماید.

همچنین اگر شخصی در استحکام دیوار منزلش اهمال (سُستی) کند و سپس این دیوار بر مسلمانی سقوط نماید و او را بکشد صاحب خانه مسئول پرداخت دیه خواهد بود، همچنین اگر تخته ای یا همانند آن از حدود منزل شخصی خارج شده باشد و به انسانی اصابت کند، صاحب این منزل ضامن خواهد بود، تا به آنجا که اگر مسلمانی وضو بگیرد و آب وضویش بر سر راه اُفتد و موجب لغزش مسلمانی شود، او نیز ضامن می باشد.

ای برادرانم؛ مسأله، مساله خون انسان مسلمان است، مسأله ای مزاح و لهو و لعب و کم اهمیت نیست ... ای برادرانم؛ باید بدانید که خون انسان مسلمان گرانبهاست و حرمت عظیمی دارد و مباح دانستن خون مسلمان خطری بزرگ است و باید دانست که ترک قتل هزار کافر آسان تر از ریختن مقداری از خون مسلمان به طور عمد است (همچنان که علما تبیین نموده اند)، و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان اُمت، در سرزمین حرام و در ماه حرام و در روز حج بزرگ ندا داد و فرمود: «به راستی که خون و اموال شما بر یکدیگر حرام است به مانند حرام بودن این روز، در این ماه و در این سرزمین، و این ادامه خواهد داشت تا روزی که پروردگار را ملاقات خواهید کرد، و سپس از مردم پرسید: آیا من رسالتم را ابلاغ نمودم؟ گفتند: بله. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوندا شاهد باش، و به مردم فرمود: کسانی که حاضرند این سخنان را به غائبان برسانند، چه بسا غائبان از حاضران (سامعین) شنواتر باشند، و بعد از من به وسیله ی کشتن یکدیگر کافر نشوید و به دوران کفر برنگردید» (بخاری).

و این «تأمل» را با بیان آیه ی ۲۵ سوره ی فتح به پایان می رسانم. خداوند منان می فرماید:

« وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاء مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً » فتح ۲۵

« اگر مردان و زنان مؤمن را لگدمال نمی کردید (که در میان آنها هستند و) شما ایشان را نمی شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری به شما نمی رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد و دست شما را از ایشان کوتاه می کرد)، تا خدا هر که را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و نعمت اسلام را به او دهد) اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکه پنهانی ایمان آورده اند) از یکدیگر جدا بودند، کافرانِ ایشان را (با غلبه ی شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می کردیم».

این آیه جهت هشدار نسبت به خون عده ی کمی از مسلمانان مستضعف که در مکه بودند و ایمان خود را بین مشرکان نهان کرده بودند، نازل شد که خداوند می فرماید: « لَّمۡ تَعۡلَمُوهُمۡ أَن تَطَـُٔوهُمۡ فَتُصِيبَكُم مِّنۡهُم مَّعَرَّةُۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ »، یعنی شما دچار ضرر و گناه می شدید.

و این به هنگامی است که شما آنها را از بین برده و لگدمال می کنید در حالی که آنها را نمی شناسید. پس به هنگامی که آنها را شناخته و یقین دارید که اکثر عبورکنندگان از این خیابان و یا ازدحام جمع شده در این میدان مسلمان هستند، به آن هنگام چطور؟!!! آیا دچار ضرر و زیان و گناه نمی شوید؟؟؟

مفسران در مورد « مَّعَرَّةٌ » می فرمایند:

« الإِثم و الغمّ و الشدّة » : گناه و غم و غصه و سختی فراوان است.

و گفته اند که: «هی مفسدةُ تحدّثِ المشركين بأنّ المسلمين يقتلون أهل دينهم» : «مفسده ای است که در آن مشرکان می گویند «مسلمانان اهل دین خود را می کشند».

و همچنین گفته اند که « هي كفارة القتل الخطأ » : کفاره ی قتل خطا و غیر عمد است.

کمان را به کمان ساز بده

(کار را به اهلش بسپار)

(تأمل دوم از سلسله‌ی "تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

بسم الله الرحمن الرحیم

در «تأمل اول» ذکر کردیم که یکی از معانی فرموده ی پروردگار در مورد نتایج قتل غیر عمد مسلمانان «فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ» می باشد یعنی به وجود آمدن مفسده ای که متعاقب آن مشرکان می گویند مسلمانان یکدیگر را می کُشند و بدین وسیله بر مسلمانان عیب جویی می کنند، و در احادیث نیز از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است هنگامی که اصحاب اجازه ی کشتن منافقان را درخواست نمودند ایشان خودداری نمودند و فرمودند: «آنها را به حال خود رها کنید، اگر ما آنها را بکشیم مردم خواهند گفت که محمد اصحاب خود را می کُشد». این امر، مفسده ای است که شارع مقدس در مورد آن به ویژه قبل از تمکین و قدرت بر روی زمین، هشدار داده است، بنابراین بر مجاهدان واجب است که با انتخاب بهترین و مفیدترین اهداف به نسبت جهاد و اسلام و مسلمانان و سنگین ترین و شدیدترین آنها به نسبت دشمنان، این مساله را مراعات کنند و اهدافی را برگزینند که از بدنام شدن جهاد، و در هم ریخته شدن افکار و پراکندگی و تفرق در میادین مبارزه خودداری و پرهیز نمایند.

و اگر کسی برخی از این عملیاتها که صورت می پذیرند و در اولویت نیستند و نا به جایند را مورد توجه قرار دهد، متوجه خواهد شد که انجام دهندگان این عملیاتها در زمینه فقه و شناخت واقع (درک عمیق و شایسته از وقایع و رویدادهای روز) و یا در فقه شرع و یا در هر دوی آن ها دچار نقص و مشکل هستند، زیرا پرهیز از این مفسده را رعایت نمی کنند و به هنگام انتخاب اهداف و زمان بندی امور، نگاهی متخصصانه و کاوشگرانه به وقایع ندارند و اخبار و احوال اطراف خود را پیگیری نمی کنند تا نسبت به شرایط و تهدیدات زمان خویش و قدرت دشمن، اطلاع یابند و توانایی لازم برای مقابله با آنها را کسب نمایند و بدین طریق بتوانند سودمندترین اعمال برای دینشان و مفیدترین آنها برای اسلام و جهادشان را انتخاب نمایند.

در حالی که مسلمانان و غیر آنها اخبار القاعده و طالبان را پیگیری می کنند و متوجه می گردند که آنها در حال پیکار و مبارزه با صلیبی ها و لائیکها و ملحدان هستند، و هنگامی که ایستادگی و پایداری مجاهدان چچن و از بین بردن مهمات خانه های روس و از بین بردن جبروت و ریختن آبروی آنان با کشیدن میدان معرکه از مناطق دور دست چچن به قلب مسکو را مشاهده می کنند، و هنگامی که مبارزه طلبی کودکان و جوانان فلسطینی در برابر تانک های یهودی و سلاح های سنگین آنها را نظاره می کنند و با چشمان خود می بینند که چگونه یهودی سلاح به دست، از ترس سنگ ریزه های پرتاب شده ی کودک مسلمانی پشت نموده و فرار می کند، در همان حال افرادی را می بینیم که گویی در زمان حال زندگی نمی کنند و متعلق به این عصر و دوره نیستند، به گونه ای که نمازگزاران در برخی از مساجد سودان را به آتش گلوله می بندند و یا برخی دیگر مسجدی از مساجد شیعیان را در دهکده ای از ده های پاکستان را منفجر می کنند، و یا برخی دیگر از این ها شیفته و دلباخته ی منفجر نمودن اتوبوس های مملوء از مردان و زنان و کودکان از عوام مسلمانان در خیابان های کراچی و لاهور هستند.

و درست زمانیکه مسلمانان جز به «امور بزرگ و با ارزش» توجه نمی کنند و مجاهدان بلندهمت در حال جهادی هستند که هدف آن تمکین و حکومت برای مسلمانان در این عصر است، یا اینکه اهدافی را انتخاب می کنند که با هدف قرار دادن ناوشکنهای هسته ای و یا مراکز اطلاعاتی دشمن و همچنین ارکان حکومتی، سیاسی و اقتصادی آن ها در میان جمع کفار و در عمق خاک آنها، هیبت دشمنان محارب خود را در هم می شکنند و بینی آنها را به خاک می مالند، در همین حال برخی از جوانان عجول و احساسی را می بینیم که علیه معابد و کنیسه ها دست به یورش می زنند و یا به قتل گردشگری پیر و عاجز و کشتن کارمندانی از هیئت های امدادرسانی دست می یازند و این در حالی

است که این امور برای جهاد، کم ارزش و کم ثمر می باشند، و در چنین اموری مصالح دعوت و جهاد رعایت نشده و نمی شود.

بدین طریق چنین جوانانی حملات و نیروی خود را در این امور صرف می نمایند که کمترین آسیب ها را به دشمن رسانده و ثمرات اندکی برای اسلام خواهد داشت و تنها دلیل روی آوردن این جوانان به چنین عملیاتی، سهل و آسان بودن این نوع عملیاتها است و یا برخی دیگر از این جوانان یک سالن سینما را هدف انفجار خود قرار می دهند و یا در حال طراحی نقشه جهت انفجار باشگاه ها و ورزشگاه های ورزشی و همانند آنها هستند که محل تجمع فسّاق مسلمین است و با انفجار چنین اماکنی ده ها و یا صدها تن از آنان را می کشند و مجازات آنان قتل می شود در حالی که این مجازات، حکمی شرعی در مورد فسّاق مسلمین نیست.

اینان با این اقدامات خود علاوه بر زیر پا نهادن احکام مطهر شرع، رعایت مسائل روز و واقع را نیز نکرده اند و با این اقدامات خود موجب می شوند تا مردم عوامی هم که اغلبشان طرفدار جهاد مسلمانان هستند، به مخالفت و دشمنی با جهاد و مجاهدان بپردازند و همچنین موجب تفرقه و پراکندگی در میدان مبارزه می شوند و به جای تمرکز بر جنگ با طواغیت و دشمنان دین در همه جا و تبدیل شدن به یدی واحد علیه کفر، بر اثر این اقدامات آنها جنگ به سوی اکثریت مردم کشیده می شود، مردمی که می بایست دعوت شوند و برای رهاییشان از ظلم و سیاهی طاغوت و نجاتشان از عبادت بندگان به سوی عبادت پروردگار بندگان، تلاش شود.

در حالی که مردم اخبار مقاومت را در عراق پی گیری می کنند، متوجه می شوند که چگونه روزانه از تعداد سپاهیان آمریکا کاسته و کُشته می شوند و روح جهاد و مقاومت را مشاهده می نمایند که در بین جماهیر مسلمان رو به افزایش و قدرت دارد و چنین اموری عرصه را بر بوش و یارانش تنگ نموده و نقشه ها و آرمانهایش را باطل می کند، ناگهان عملیاتی موجب کُشته شدن ده ها عراقی می

شود به طوری که اتومبیلی مملوء از مهمات در خیابانی از خیابان هـای بـــغداد منفجـر مـی شـود و یـا خمپاره ای به سوی زندان پرتاب شده و ده ها زندانی یا عـابر پیـاده در آن مسـیر را از بـین مـی بـرد (و چنین عملیاتی فضا را دگرگون و احوال را متغییر و جهت افکار را معکوس می نماید).

بعد از این اقدامات، عقلاء متفق القول می شوند که اینان با چنین عملیات خودسرانه و بی نظمی که در نتیجه ی جهل نسبت به شرع و واقع صـورت مـی پـذیرد، اسـباب نجـات رئـیس صـلیبیان، بــوش را از باتلاقی که در آن فرورفنه و هر روز در ارتباط با آن از طرف رسانه ها مورد سرزنش قرار می گیرد، را فراهم می سازند.

در نتیجه اخبار رسانه ها از سخن گفتن در مورد کشته شدگان روزانه انگلیسـی هـا و آمریکـایی هـا بـه دست مقاومت به اخبار کشته شدگان عراقی به دست کسانی که آنها را تروریست می نامند، تغییر مـی یابد. و سربازان اشغالگر آمریکایی از سربازانی اشغالگر به مـدافعان ملـت عـراق در برابـر تروریسـتها و مقابله کنندگان با تروریسم!! تبدیل می گردند.

بدین سان و بر اثر این اقـدامات، مـردم عراقـی را مـی بینـی کـه بـه جـای یـاری مجاهـدان و مقاومـت کنندگان، آنان را لعن و نفرین کرده و دشنام داده و سعی دارند که مجاهـدان را تسـلیم آمریکـایی هـا نمایند.

ای مسلمانان! به راستی که درک شریعت و درک حقایق روز و شناخت مکرهای دشمن و بصیرت بـه حیله هایشان، مجاهد را در انتخاب اهداف مناسب در زمان و مکان مناسب، یاری می دهد.

اما هرگاه مجاهد در این موارد اهمال و کوتاهی نمایـد نصـیب و بهـره اش از جهـاد، «معـرة» (ضـرر و زیان و مفسده) خواهد بود و مفاسد جای منافع را گرفته و شکست، جانشین پیروزی می شود و چه بسا

عمل مجاهد برای دشمنان مثمر ثمر و مفید واقع شود و آنها از عمل او برای اهداف خود استفاده نمایند.

چه بسیار عملیاتی که به خاطر بد بودن اهداف آن و یا بد بودن شرایط زمانی و مکانی آن، موجب شده تا طواغیت و رؤسای کفر از آن به نحو احسن استفاده کنند و باعث شده که آنها خود را از باتلاق ها و مخمصه ها نجات دهند و بدنبال آن بهانه ی لازم برای قلع و قمع و کُشتار و استبداد بیشتر بیابند، بدون اینکه این عملیات کوچکترین فایده و مصلحتی برای دین به ارمغان آورده باشد.

حتی بعضی از این عملیات های کوته فکرانه موجب کمک به انتخاب طاغوتی شده است که در ورطه ی سقوط و در مرز نابودی دست و پا می زد و یا موجب شده که انگشت اتهام افکار عمومی از وی منصرف شود و بدین ترتیب طاغوت را از بحران و شکست رهانیده است، و چه بسا برخی از کارمندان اطلاعاتی و دستگاه هایشان به برکات این اعمال سطحی و کورکورانه و شکست آفرین به پاداش ها و درجه ها دست یافته اند و بر پشت این جوانان پله های طغیان و سرکشی را بالا رفته اند و در مقابل سهم و نصیب مسلمانان از این چنین عملیاتهایی جز حزن و اندوه و ناامیدی ناشی از تکرار اشتباه و شکست، چیز دیگری نبوده است.

به همین دلایل بارها این عبارت را از من شنیده اند و باز هم آن را به گوش افراد حماسی و احساسی تکرار می کنم:

«یا راه و طریق صحیح را در پیش گیرید و به آن مشغول بشوید، یا مشغول نشده و دست بردارید و دست از جنگ بکشید و به دعوت بپردازید، کافی است.. از حلوای مخلوط شما سیر شدیم (یعنی با چنین فقهی که دارید بدون وجود شما کارها بهتر پیش می رود و وجود شما با این چنین طرز فکری، نه تنها کاری را از پیش نبرده و بلکه بسیار مضر و آسیب رسان نیز خواهد بود.)»

ای کسی که مشغول ساختن کمان هستی و نمی توانی آن را خوب بسازی،

کمان را خراب نکن و آن را به کمان ساز بده، تـا آن را بـسازد

(ای کار نَدان، کار را به کاردان بسپار)

پس آیا مجاهدان نسبت به این مسائل آگاه می شوند ....

و آیا به شرع پروردگارشان و احوال امروز اُمتشان بصیرت می یابنـد تـا بـدین وسـیله اعمـالی را انجـام دهند که شایسته این جهاد اسلامی بزرگ باشد و آمال و آرزوهای مسلمانان را محقق سازد ...

همانا تو را برای امری آماده کرده اند، اگر آن را درک کرده باشی

پس مراقب باش مبادا در حفظ و نگه داری آن اهمال و سستی نمایی

و شما را در نظر آنان کم جلوه داد

(تأمل سوم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

بسم الله الرحمن الرحیم

عاقل کسی است که در هنگام ضعف، کارهای خود را پنهان نماید و کمی تـعداد و تجهیـزات و میزان آمادگی خود را درک نماید و نقائص و عیوب دشمن را بدون اینکه احساس نماید، پی‌گیر شده و شناسایی نماید و سپس بدون آنکه دشمن را متوجه سازد، علیه او طرح و نقشه‌ای پی‌ریـزی نمایـد تـا از مکر دشمن ایمن شود و خود را از کید دشمن حفظ نماید و غفلت دشمن را غنیمت بشمارد.

غوغا و تهدید قبل از رسیدنِ زمانش موجب هشیار شدن دشمن می‌شود و او را به تجهیز قوا سوق می‌دهد، و صاحب این تهدیدات و غوغاهای نابهنگام، همانند کسی است که قبـل از فرارسـیدن زمـان مناسب برای تیراندازی، به سمت آسمـان تیرهوایـی شلیک مـی‌کند، یا ماننـد کسـی اسـت کـه شـکار تحت تعقیب خود را قبل از تیراندازی، آگاه کرده و فراری می‌دهد.

کسی که در وعید و تهدید افراط نماید موجب می‌شود تا تصویری سبک و کـم‌ارزش و خـوار و بی‌مقدار از او نزد دشمن پدیدار گردد، این در حالی است که چنین تهدیداتی کـوچکترین آسـیبی بـه دشمن نمی‌رساند و کسی از آنان را مجروح نمی‌کند، بلکه زیاده‌روی در تهدیـد موجـب از بـین رفـتن هیبت و شوکت مسلمانان می‌شود و اعتبار و صدق تهدیدکننده به وسیله‌ی تهدیدهای غیرعملی از بـین می‌رود. پس اگر شخصی زیرک و باهوش، قصد تدبیر اموری را دارد بـــاید طـوری عمـل نمایـد کـه دشمن متوجه‌ی فکر و نقشه‌ی وی نشود زیرا اگر چنین شد، دشمن از ادامـه‌ی فعالیـت وی جلـوگیری کرده و راه دعوت و جهاد را مسدود می‌نماید تـا به آنجـا کـه حتـی ضعیفــان را از بـودن بــا وی منع مـی‌نماید، حال چه رسد به افراد زیرک و قــوی.

نبرد مستضعفان هیچ‌گاه مُتّکی بر زیاد بودن تعـداد نفـرات وتجهیـزات نبـوده اسـت، بلکـه ضُـعفاء نقاط ضعف دشمن را شناخته و اوقات غفلت او را غنیمت شمرده و در مواقـع حسـاس، ضـرباتِ کمـر شکن و محکمی را بر پیکـره‌ی دشـمن وارد کـرده‌انـد، امـا بعضـی از افـراد کـه ایـن حقـایق را درک ننموده‌اند، دوست دارند به وسیله‌ی اسباب و ابزار، خود را تزیین نموده و ادعاهای بـدور از حقیقـت را ابراز نمایند و حجمی فراتر از حقیقت حجم خویش را برای خود قائـل شـوند، بـر ایـن اسـاس، دشـمن برای انهدام چنین افرادی هزاران حساب و طرح و مکر را آماده می‌کند و برای ردیابی و مقابله بـا آنهـا

به دستگاه‌های امنیتی محلی اکتفا نمی‌کند، بلکه برای از بین بردن این افراد از دوستان و یاوران طاغوت صفتش در همه‌ی اماکن یاری و استعانت گرفته تا این تروریسم جهانی!!!!! را از بین ببرند.

اگر این همنشینان و یاوران ما عاقل و فهیم باشند، از این نوع تحجیم و بزرگنمایی عمدی از جانب دشمنان خوشحال نمی‌شود، زیرا خوشحالی از بوجود آمدن اسباب نابودی خود، حماقت است، (یعنی به وسیله‌ی این تبلیغات، دشمن تمامی وسایل را به طور کامل جمع‌آوری نموده تا با تمسک به آنها با مسلمانان مقابله کند، در حالی که بسیاری از تهدیدات، حجمی بدون وزن هستند و شعار و تظاهری بیش نیستند، و نتیجه‌ی چنین اعمالی فراهم شدن مقدمات شکست سپاه اسلام و چیره شدن کفر است، در این حال خوشحالی و شادمانی چه نابه‌جا و نابخردانه است).

و از نشانه‌های سفاهت این است که دشمن را در اکاذیب و دروغ‌پردازیهایش که سعی در عظیم و بزرگ نشان دادن خطر او برای بدست آوردن همکاری جهانی در جهت از بین بردنش دارند، یاری داد. و گاهی اوقات این مسکین دچار غرور شده و حجم واقعی خود را از یاد می‌برد و دشمن را در بزرگنمایی خود تصدیق می‌کند، و به گونه‌ای که دشمنانش او را توصیف می‌کنند، عمل می‌کند و اقدام به انجام تهدیدات بزرگ و وعیدهای شدید و آتشین می‌کند که دشمن را به خاک سیاه و ذلت می‌کشاند و چنان خود را بزرگ جلوه می‌دهد گویی «قعقاع بن عمرو» یا «قتیبه بن مسلم» است که اول سپاهشان، در بغداد و آخرش نزد دیوار بزرگ چین بود. و واقعیت چیزی است که به عیان آن را خواهید دید نه آن چیزی که می‌شنوید و آتش و دود و سیاهی را خواهید دید، پس بدینوسیله به همراه پیروانش فریفته و مغرور می‌گردند و بگونه‌ای عمل می‌کنند که گویی بحرانهای جهان به دست آنها حل می‌شوند، اینجاست که قول شاعر در مورد اینان صدق پیدا می‌کند:

زرازیر (سار؛ نوعی پرنده) زمانی که پرواز می‌کند

چنان می‌پندارد که شاهین است

و پس از مدتی همه چیز مشخص می‌شود، به مانند حبابی که از کف صابون بر می‌خیزد و مدت کوتاهی کودک را شیفته‌ی خود می‌کند، بالا می‌رود و بزرگ و بزرگتر می‌شود تا اینکه به ناگاه می‌ترکد و از بین می‌رود.

پس اگر چنین مجاهدی، جهادش را محترم می‌شمرد و دعوتش را با ارزش می‌دانست هیچ‌گاه (در حال ضعف) وعیدهای توخالی و بدور از عمل نمی‌داد، بلکه برای انجام کارها و نیازهایش از سیاست «سِریّت و کتمان» یاری می‌طلبید ..

فرمانده و رهبر برای حفظ و افزایش هیبت خود، باید هنگامی که وعده و وعیدی می‌دهد، نزد خود قدرت انجام صدها کار به مانند آن وعید را داشته باشد، تا صدق و اعتبارش از بین نرود و مانند حباب‌های کف صابون نشود که به یکباره متلاشی شده و از بین می‌روند.

و از نشانه‌های موفقیت فرمانده و رهبر این است که حجمی فراتر از حجم حقیقی را برای خود و سپاهش قائل نشود، و اگر در کارش جدی باشد و با خودش صادق باشد خود را به شکلی نشان می‌دهد که گویا هیچ قدرتی ندارد (در مرحله‌ی استضعاف)، تا این که دشمن او را هیچ شمرده و توجه و اهتمامی به وی نکند و هیچگاه اسباب و تجهیزاتی جهت رویارویی با وی تدارک نبیند ...

چنان که گفته شده: «هرگاه دشمن کسی را کوچک شمارد، خود به خود مغرور شده و فریب ظاهر ضعیف آن کس را می‌خورد، آنگاه است که از دست او سالم نمی‌ماند.»

تا آن هنگام که آن کس (به ظاهر ضعیف) به یکباره دشمنش را می‌گیرد همانند موجودی درنده و بی‌رحم که شکار خود را به دندان می‌گیرد.

خداوند عزوجل در توصیف حالات قبل از غزوه‌ی بدر در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی انفال می‌فرماید:

«وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً »

«و شما را نیز در نظر آنان کم جلوه داد تا خداوند موضوعی را که می‌بایست تحقق یابد، انجام دهد.»

این تصویر در ابتدای جنگ بود تا آنجا که ابوجهل مسلمانان را کم پنداشت و گفت: «آنان به اندازه‌ی خوراک شتری واحد هستند (یعنی آنقدر کم و ناچیز هستند که تعدادشان به اندازه‌ی خوراک یک شتر نمی‌رسد) یکباره آنها را بگیرید و آنان را با طناب ببندید»، اما هنگامی که دو صف درهم آمیختند و جنگ شروع شد و مؤمنان ثبات و ایستادگی از خود نشان دادند، در این هنگام مسلمانان در چشم کافران فزونی یافتند، چنان‌که پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید:

«مؤمنان را (به خواست خداوند) با چشم خویش دو برابر (تعداد واقعی) خود می‌دیدند.»

پروردگارا، فقه دینت را به ما عطا فرما و ما را نسبت به حقیقتمان بصیر گردان و دشمنان دینت را نابود کن»

تا که راه مجرمان پیدا و آشکار شود

(وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ) انعام/ ۵۵

(تأمل چهارم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحیم

برای کسی که به مقابله با دشمنان دین برمی‌خیزد و سعی در از بین بردن و ریشه‌کن ساختن باطل آنها دارد، شایسته نیست که قبل از این تقابل و رویارویی، درباره شناخت و معرفت احکام خداوند در مورد آنها اهمال وکم‌کاری به خرج دهد، و در دیدگاهش نسبت به آنها بی‌بصیرت باشد و نسبت به آنها حسن ظن داشته باشد، یا اینکه آنها را داخل در دایره اسلام گمان کند ..

جوانانی را می‌شناسم که شور و حماسه، آنها را به سمت جهاد با دشمن و تهیه اسلحه و برنامه ریزی برای جهاد واداشته است، اما هنگامی که (توسط دشمن) بازداشت شدند، شوکه شدم آنگاه که باخبر شدم آن جوانان با کسانی که آنها را دستگیر کرده‌اند، طوری (رفتار) نموده‌اند که گویا مسلمانند و وعده‌هایشان را تصدیق نموده و از دروغ گفتن با آنها و فریب دادنشان در هنگام بازجویی و تحقیق دچار حرج شده و احساس گناه نموده‌اند! از این رو صادقانه اعتراف نموده و همه چیز را همراه جزئیات به آنها گفته‌اند، به این گمان که آنها نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم هستند ..که سرانجام این اعترافات این شد که به احکام ظالمانه طولانی مدتی در زندان دچارشدند .. لذا عدم شناخت این جوانان نسبت به راه مجرمان و حکم خداوند متعال درباره آنان و عدم بصیرتشان به اخلاص این مجرمان برای اولیاءکافرشان و به اینکه آنها هیچ گونه سوگند و عهد و پیمانی را در مورد هیچ مؤمنی رعایت نمی‌کنند و جهل این جوانان به خیانت‌ها و پیمان شکنی‌های مجرمان در حق مجاهدان و اینکه اصل در آنان و در اخلاق آنان غدر (پیمان شکنی) و کذب و خیانت است، آنها را بر این داشته که به آن مجرمان اعتمادکنند ..

یکی از حافظان قرآن را می‌شناسم که از کسانی است که صاحب صبر و استقامت است .. او اذیت و آزار شدیدی داده شده تا اعتراف کند تا در نتیجه‌ی آن اعترافات حکم بر زندانی شدن او برای مدت طولانی داده شود اما علی رغم آن اذیت و شکنجه‌ی شدیدی که متحمل شد، ثابت قدم ماند و اعتراف ننمود، از این رو بازداشت کنندگانش این بار در مورد او متوسل به سیاست حیله و فریب و خیانت شدند .. از آنجاکه این برادر قبل از بازداشت شدنش امام جماعت یکی از مساجد بود، او را به بازپرسی تحویل دادندکه در همان مسجد و پشت سر او نماز می‌خواند پس خود را به آن برادر

معرفی کرده و نماز خواندنش به همراه او و در مسجد را به یاد اوآورده و برای او شدیداً و مؤکداً سوگند خورده بودکه اگر اعتراف کند حتماً او را یاری دهد، و اینکه او را به محکمه و دادگاه واگذار نکند پس آن برادر با اعتماد بر وعده‌هایی که آن بازپرس به او داده بود برای او اعتراف نمود بدون اینکه حتی یک ضربه هم به او بزند و او را اذیتی برساند، و بعد از آنکه شکنجه‌هایی را تحمل نمودکه کمتر کسانی تاب تحمل آن را دارند، با حیله و مکر و وعده‌ها و سوگندهای دروغین ضربه‌ای به او زدندکه با اذیت و شکنجه نتوانستند چنین کاری بکنند .. بنابراین پاداش اعتمادش به آنها و تصدیق وعده‌ها و پیمانهایشان این شدکه آنها او را به زندان ابد محکوم کردند ..

طبعاً این برادر اینگونه بوده که قبل از این جریان، آن مجرمان را تکفیر نمی‌کرده و چه بسا به این دلیل که از راه و سبیل مجرمین به روشنی آگاهی نداشته، نماز خواندن آن بازپرس در نزد او امری بزرگ و سبب عدم تکفیر او بوده است و این خطای بزرگی است که ده سال زندان را ـ تاکنون ـ بر او تحمیل نموده، خداوند متعال او را رهایی بخشد ..

و جوانی را می‌شناسم که بمبی را در چاله‌ای (جنگلی) یافته و آن را به خانه‌اش برده و سپس در یک لحظه غفلت کشنده، تصمیم گرفته که - به قول آنها- یک شهروند صالح گردد!! بنابراین به مرکز پلیس می‌رود، تا با کسانی که طبعاً به آنها حسن ظن داشته و آنها را تکفیر نکرده است، موضوع را در میان بگذارد، به این ترتیب به آنها می‌گوید که بمبی را در جایی یافته است و اکنون آن بمب درخانه‌اش است و دوست دارد،آنها در خانه حضور یابند تا آن بمب را به آنها تحویل دهد ..

آنها هم از او درخواست کردندکه در خانه‌اش منتظر بماند و آنها یک ساعت بعد برای تحویل گرفتن آن بمب در آنجا حاضر خواهند شد .. و البته درکمتر از یک ساعت در آنجا حاضر شدند!! اما با افراد زیادی از نیروهای پلیس و نیروهای ویژه و اطلاعاتی و ماشین‌های مسلح، خانه را محاصره کرده و به داخل آن هجوم برده وآن را جستجوکرده وآن جوان را با بمبش دستگیر نمودند ..

و درگزارش این حمله به او قضیه جمع‌آوری بمب‌ها و مواد منفجره به طریق غیرقانونی را نسبت دادند، و درتصمیمات و احکام و دلائل حکم، این قضیه را که آن جوان خودش آنها را از وجود بمب آگاه کرده و از آنها خواسته که به خانه‌اش بیایند و آن را تحویل بگیرند، اصلاً ذکر نکردند، بلکه

نوشتندکه افراد اطلاعات و پلیس با پیگیری و مهارت و زیرکی خویش، تهیه بمب توسط آن فرد را کشف نموده و جامعه و مردم را از خطری بزرگ و قریب الوقوع حفظ نموده‌اند، و بر این اساس آن جوان محکوم به هفت سال زندان گردید ..

و فرد دیگری را می‌شناسم که ساکن جزیره (عربستان سعودی) بود، آنجایی که مشایخ سلطان و علمای دربار، دائماً مردم را از فراگیری احکام تکفیر نهی کرده و مردم را از این احکام متنفر نموده و بر حذر می‌دارند .. و تکفیرحکومت‌ها و یاوران آنان را از جمله‌ی غلو و افراط در دین و از راه و روش تکفیری‌ها و عقائد خوارج برمی‌شمارند .. بر این اساس این فرد نیز در شناخت حکم حکام (طواغیت) و سربازانشان هیچ تلاشی نکرده، و از حکم اسلام در موردآنها بی‌آگاه بود و حال اگر بعضی از آنها را ببیند که نماز می‌خوانند، چه فکری خواهد کرد؟؟ یا اگر -عجبا- بر پیشانی کسی ازآنها علامت سجود را ببیند چه می پندارد؟؟

شجاعت و حماسه، این رفیق ما را به جهاد فی سبیل الله و جنگ با یهود در فلسطین واداشت، لذا موفق به حمل اسلحه‌اش تا رود اردن شد و از آنجا هم به طریقی عجیب و مخفیانه از رود اردن عبور نمود بدون اینکه سربازان اردنی نگهبان بر مرزهای یهود (اسرائیل) متوجه او گردند- و طبعاً او نمی دانست که این سربازان، نگهبان و چشمان شب‌زنده‌دار و مراقب یهود هستند و گرنه به آنها اعتماد نمی‌کرد و به نزد آنها نمی‌رفت- و بعد از اینکه از رود عبور نمود و احساس تشنگی شدید کرد و به یادش آمد که آب به همراه نیاورده است، به عقب برگشت و به جایگاه نگهبانی یکی ازآن سربازان رفته تا با ساده لوحی و کم عقلی از او طلب آب کند .. زمانی که به مکان آن سرباز رسید و دید که نماز می‌خواند بر عمل خود مطمئن شد و بعد از اینکه سرباز نمازش را تمام کرده و رفیق ما را با اسلحه‌ای در دستش دید، از او پرسید که اینجا چه کار می کنی و چه می‌خواهی، ساده لوحی رفیق ما تا آن اندازه بود که مقصد و هدفش را به آن سرباز می گوید، و از او طلب آب نموده و سرباز هم به او آب می‌دهد، و سپس سرباز از او می‌خواهد که اسلحه‌اش را به او نشان دهد- در اینجا توقف کرده و مقایسه‌ای می کنم و ابوبصیر رضی الله عنه و زیرکی مؤمن را به یاد می‌آورم و اینکه چگونه با تیزهوشی خود ازکسانی که او را دستگیر نموده بودند خواست که شمشیرشان را به او بدهند تا آن را

نگاه کند، و شمشیر را گرفته و یکی ازآنها را به قتل رسانید و به این طریق از دست آنها نجات یافت- اما رفیق ما، با ساده لوحی و سطحی نگری‌اش اسلحه‌اش را به آن سرباز نمازگزار داده و به او اعتماد نمود!! همین امر، سبب نابودی اوگردید! به این طریق که آن سرباز به ادعای آزمایش اسلحه، اقدام به شلیك و گشودن آتش کرد و در حقیقت با این کارش آگاه ساختن و به فریاد خواندن فرماندهانش را در نظر داشت که آنها هم سریعاً به آنجا آمده و آن برادر را بازداشت کردند و بعداً به دادگاه امنیت دولت تحویل داده شد و به هفت سال زندان محکوم گردید ..

برادران! به خدا سوگند، این حکایات، بافته‌ی خیالم نیست، بلکه حقیقی هستند و در زندان‌های سرزمینم موجودند و امثال این وقایع بسیارند .. و مصیبت‌هایی که از آنها حاصل شده، در غالب اوقات به سبب حسن ظن به دشمنان دین و عدم آگاهی یافتن از راه و سبیل مجرمان، و عدم شناخت و معرفت نسبت به واقع و حقیقت مجرمانه آنها و مکر و کیدشان نسبت به این جهاد و أهل آن، و موالات و دوستی این مجرمان برای دشمنان دین بوده است ..

چرا که در نزد آنها «**الغاية تبرر الوسيلة**» (یعنی هدف، وسایل رسیدن به هدف را مباح و جایز می‌گرداند) و در نزد آنها هیچ مشکلی در استفاده از هر روشی برای از بین بردن و نابودکردن جهاد مجاهدین و حفظ تخت و عرش ظالمان وجود ندارد (و مهم نیست که این طریق، شریف و شرعی باشد یا غیرشریف و غیرشرعی، زیرا نزد آنان: **الغاية تبررالوسيله**)..

و اصل درآنها، دروغ است، و راه و پیشه‌ی آنها غدر (پیمان شکنی) و خیانت است ..

«**لاَ يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَلاَ ذِمَّةً وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ**» توبه/۱۰

« آنان (نه تنها درباره شما، بلکه) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).»

«**وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء**» نساء/۸۹

«آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید.»

«هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» منافقون/۴

«آنها دشمنند پس از آنها برحذر باش. خدایشان بکُشد! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند؟ !).»

و هرکس که این امور را فهم نکند و نشناسد و راه مجرمان را نشناسد و آشکار نکند پس باید بداند که «جهاد» هیچ نیازی به ساده لوحی وکم عقلی او ندارد .. (همچنانکه جهاد بیش از این نیازی به شکست و از بین رفتن زحمات، ندارد ..)

هر کس شیر بیشه را در شکار کردن بمانند شاهین تصور کند

شیر بیشه او را نیز در زمره کسانی که صید می‌کند، صید خواهد کرد.

لغزشگاه تکیه کردن بر طائفه و قبیله

(تأمل پنجم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى» ضحی/۶: «آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟» یعنی: تو را نزد جدکافرت پناه داد و بعد از او نزد عموی کافرت پناه داد که تو را نصرت داد و از تو حمایت کرد و اذیت وآزار قومت را از تو بازداشت.

و خداوند سبحانه وتعالی در مورد دشمنان پیامبر شعیب علیه السلام می‌فرماید: «لَوْلاَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» هود/۹۱: «اگر قبیله و خویشاوندانت نبودند تو را سنگسار می‌نمودیم.» درحالی که خویشاوندان او کافر بودند.

و خداوند متعال درباره‌ی پیامبر خدا صالح علیه السلام و ولی او که از او دفاع می‌نمود می فرماید: «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ » نمل/۴۹: «گفتند: برای همدیگر به خدا سوگند بخورید که بر صالح و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم و آنان را به قتل می‌رسانیم، سپس به ولی او می گوئیم که ما در کشتن (وی و) خانواده‌اش شرکت نداشته‌ایم و (در آنچه می گوئیم) راستگوئیم.»

بر داعی یا مجاهد حرجی نیست، اگر قوم کافرش او را نصرت دهند یا قبیله‌اش یا خویشاوندانش با انگیزه‌ی جاهلیت و هم قبیله بودن از او دفاع کنند و برایش مشکلی نیست که از تأیید قومش برای او، که بر اساس روابط قومی و نسبی است، استفاده کند، مادامی که ولاء و براء و دوستی و دشمنی را براساس این روابط جاهلی قرار ندهد.

و از همین جنس است، اگر کسانی از ملی‌گراها و یا فعالان حقوقی و یا دمکراسی‌گراها یا غیرآنها، ازکسانی که منهج غیراسلامی دارند، او را نصرت دهند و از او دفاع کنند، و مانند آن است اگرکسانی همچون بعضی از داوطلبان سازمانهای بین المللی کافر چه صلیبی و چه غیر آن که ظاهراً سعی در کاستن ظلم وستم دارند او را یاری دهند، در این مورد هیچ مشکل و حرجی بر مجاهد نیست مادامی که از این مناهج منحرف و ادیان کفری برائت نموده و به آنها کفر می‌ورزد وآنها را مدح نمی‌کند یا بر اساس آنها ولاء و براء ندارد.

اما امری که هیچگاه و به هیچ حالی برای او جایز نیست، و مقصود ما هم در اینجا آگاهی دادن نسبت به آن و هشداردادن در مورد آن است، میل کردن و اتکا بر قبیله و امثال آن ازآنچه که بیان کردیم و اعتماد و اتکاء و توکل برآنها است، این روابط و این پیمانها و این هیئات، اگر خداوند متعال در وقتی از اوقات یا برخی شرایط آنها را برای مسلمان مسخرگرداند و ازآنها استفاده نمود در این حالت حرجی بر او نیست، اما اینکه او به آنها میل کند و از همان ابتدا به آنها دل ببندد و در جهادش برآنها اعتماد کند، این از لغزشگاهها و پرتگاههای کشنده‌ای است که من با اهل آنها زندگی نموده‌ام وآنها را نصیحت نموده‌ام اما نصیحت پذیرندگانشان اندک بوده‌اند.

در پیچ وخم‌های شنزار (صحرا) نصیحت خود را برای آنها به کار بردم

اما آنها طریق رشد (هدایت) را نشناختند مگر، چاشتگاه فردا (زمانی که دیگر فرصت از دست رفته بود)

بعضی از اینگونه افراد، جوانانی هستندکه حماسه و احساس آنها را تحریك می کند، بدون اینکه آگاهی و اطلاعی از شرع یا واقع داشته باشند، و تازه از جاهلیت به اسلام داخل شده‌اند، و هنوز از جاذبه‌های جاهلی و افتخار به روابط قبیله‌ای رها نشده‌اند تا جایی که این امر بعضی ازآنها را به جایی کشانیده که گرفتن اسباب سریّت وکتمان را عیب و عار یا ترس و خودباختگی تصور می کنند.

و دیگری که اعتمادش بر احوال و واقع قبیله‌ای که با آن زندگی می کند، او را واداشته که آشکارا و علنی اسلحه‌ی خودکارش و حتی بمب‌هایش را با خود حمل کرده و با اتومبیلش آنها را اینجا و آنجا می گرداند تا به این وآن نشان دهد، و از پرحرفی وگفتگو با هرکسی درباره‌ی افکار وآرزوهایش برای کشتن آمریکاییها و ویران کردن مراکز آنها درکشور، ابایی ندارد، سپس هنگامی-که در تحقیقات بازجویی که دشمنان خدا از او به عمل می‌آورند و این چیزها را بیان می کنند، تعجب می کند و می‌پرسد: آنها چگونه بر این مسائل اطلاع یافته‌اند؟! و چگونه به آنها رسیده است؟! و این امر را به امکانات ترس‌آورآنها و وسائل جدید و جاسوس‌های پخش شده ... و ... نسبت می‌دهد و هرگزآن را به تفریط و کوتاهی وکم عقلی و بی‌نظمی‌ای که فراموشش کرده، نسبت نمی‌دهد.

و چقدر به امثال این افراد تذکر داده و آنها را نصیحت کرده‌ام که فریب چشم‌پوشی‌ها و رفتارهای مسالمت‌آمیز طواغیت با طوائفشان و نیز سکوت آنها در برابر مسلح بودن این طوائف را نخورند و به آنها اعتماد نکنند، زیرا این رفتار با عشائر و طوائف مسلح آنها تا زمانی پابرجاست که ولاء و هم پیمانی آنها برای دولت آشکار و ظاهر باشد، حتی در بعضی از دولتها، طواغیت، اسلحه‌های طلاکاری شده و مزیّن را به مشایخ عشائر و رؤسای قبایل هدیه می‌دهند، و این همه جز به این خاطر نیست که آنها می‌دانندکه این اسلحه بکار گرفته نمی‌شود مگر برای پشتیبانی از دولت و تثبیت پایه های حکومت طواغیت، مادامی که قبیله یا طایفه از دولت است و ولاء و دوستی‌اش برای آن طواغیت است.

اما همین که یکی از فرزندان همان قبیله ولائش را تغییر می‌دهد، و ولائش فقط برای اسلام و اهل آن شده و از انصار دین می‌گردد و دشمنی و عداوتش را نسبت به طاغوت إظهار می‌کند و از اولیاء طاغوت برائت می‌ورزد یا سعی در جهاد با اربابان طاغوت از غربی‌ها یا شرقی‌ها می‌نماید، در این هنگام موازین عوض می‌شود و امور منقلب می‌گردد، طاغوت در همان لحظه برای‌آن فرزند قبیله، و چه بسا برای تمام قبیله‌اش اگر در فکر حمایت و پناه دادن به او باشند، دندان‌های درنده‌اش را ظاهر و نمایان می‌کند، چگونه این امر رخ ندهد در حالی که بسیاری از این طواغیت از نزدیکترین افراد به خود ابراز برائت کرده و رفتارشان در قبال آنها به یکباره منقلب می‌گردد و آن هنگامی است که حقایق روشن می‌گردد، از جمله آنها کسانی هستند که پدرش را از خود دور کرده یا به برادرش خیانت نموده یا نزدیکترین کسانش را در راه مصالحه یا مصلحت نظامش و یا به خاطرمصالح اربابانش، ازسر راه کنارگذاشته است، پس آیا این عاقلانه است که عشیره یا قبیله‌ای مانع از این امر شده و طواغیت را از این امور باز دارد.

حقیقت این است که این امر، امری آشکار و معروف است و در سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز واضح است،که با وجود اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم افضل قریش از لحاظ طایفه و شریف‌ترین آن از جهت آباء و اجداد بود، هنگامی‌که برائتش را از دین قریش اظهار نمود و دشمنی و عداوتش با معبودهای آنها را آشکار نمود وآنها را سبک شمرد، قریش بر او انکار نمود، و طایفه

پیامبر صلی الله علیه وسلم برای قریش اهمیتی نداشت بلکه علیـه آن تجمع نمودنـد و بنـی‌هاشـم را در شعب ابوطالب محاصره نمودند و با آنها قطع رابطه نمودند و آنها را مورد اذیت وآزار قرار دادند.

و به همین گونه، طواغیت در هر زمانی به منظور تثبیت تاج و تختشان بر قبائل اعتمـاد مـی‌کننـد و مادامی که با آنها هم پیمان هستند و در صـف و جبهـه‌ی آنـان قـرار دارنـد، از بسـیاری از تجـاوزات و مخالفات آنها چشم‌پوشی می‌کنند.

اما زمانیکه- همـان قبیلـه- بـه فکـر یـاری دادن بعضـی از فرزنـدانش کـه در صـف رویـارویی بـا طواغیت ایستاده‌اند، می‌افتد- و این گونه قبائل در زمان ما کمیاب هستند- در این حالت طاغوت هـیچ اهمیتی برای آن قبائل قائل نخواهد بود و حرمات آن را مباح مـی‌دانـد، انگـار نـه انگارکـه ایـن همـان قبیله‌ای است که دیروز نزد آنها احترامی داشت، و این مسأله چیزی است کـه مـردم در سـرزمینمان بـا آن زندگی کرده‌اند و دیده‌اند شهرها و روستاهایی را که وقتی اقدام به پناه دادن بعضی از فرزندانشـان نموده وآنها را به دولت تسلیم ننمودند، چگونه به کلـی درهـم کوبیـده شـدند، و بـه میـدان معرکـه‌ای تبدیل شدندکه تانکها و ماشین‌های نظامی به آن یورش آورده و هواپیماها آن را بمباران کردند، و مـن خودم می‌شنیدم کـه دشـمنان خداونـدآن جوانـان و عشائرشـان را بـا زشـت‌تـرین الفـاظ و پسـت‌تـرین کلمات، دشنام می‌دادند و می‌گفتند:که ما خطـوط قرمـزی داریـم کـه هـر موقـع ازآنهـا تجاوزگردیـد دیگر طایفه و غیرآن برای ما مهم نیست!

هیچ شکی ندارم مهمترین خط قرمز آنها حفظ امنیت اربابان آمریکاییشان است حتی قبل از حفظ امنیت تاج و تخت خودشان.

و بعد از آن و بعد از اینکه شهرهایی تماماً ویران شدند، تعجب نکن اگر عشایر این شهرها با برائت از افراد شورشی علیه نظام و مخالفان قوانینش- اگرچه از بهترین فرزندانشان باشند- ولاء خود برای نظام و هم جهت بودن با سیاسات آن را علناً، اعلام کنند، چرا که زمان، زمان خواری و ذلیلی و سرشکستگی است.

پس آیا زمان آن نرسیده که برادرانمان این درس را بفهمند و درک کنند و تمایلات جاهلی و تکیه و اعتماد بر طایفه یا حسن ظن به قبیله را از دوش اسلام بردارند و نسبت به حقیقت این راه و

طبیعت این دعوت بصیرت یابند، که جدایی‌اندازنده‌ی بین مردم است و فرقان بین حق و باطل است، و بصیرت یابند به اینکه این راه تصورات خاص خود و تاروپودها و روابط پاک مختص به خود را می طلبد.

و روابط و عادات جاهلی در برابر تکالیف و تبعات آن تاب تحمل ندارند و کارساز نیستند.

پس برای فرد عاقل جایز نیست که بر این مسائل اعتماد کرده یا به ثقل و سنگینی آنها اتکاء نموده و یا به سمت آنها تمایل پیدا کند.

به خدا سوگند (این دعوت) شوخی نیست که مفلسان عهده دار امر آن شوند

(تأمل ششم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحیم

این دعوت، دعوتی عظیم است، و این جهاد، کالایی گرانبها و نفیس است که هر کسی توان به دوش کشیدن آن را ندارد. مگر کسی که به حق آن را اخذ کرده و نسبت به حقیقت آن بصیرت داشته و تکالیف آن را بشناسد و از هر دو جنبه علم شرعی و علم واقع بر آن احاطه داشته باشد.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِّ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي» یوسف/۱۰۸

«بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند).»

همانا در بیان راه و طریق ابراهیم، هر عاقلی را آگاه ساخته‌ایم که این طریق با گُل و ریحان فرش نشده و یا با راحتی و آسایش پوشیده نشده، بلکه با سختی‌ها و اذیت و آزمون‌ها پوشیده شده، و با خون‌ها و زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها، گل‌کاری شده، و این راهی است که در آن جدایی دوستان از هم و سر از گردن جدا شدن‌ها وجود دارد، و به همین دلیل کسی نمی‌تواند تکالیف این راه را به حق ادا کند، جز شیران بیشه و عقاب‌های تیزپرواز، نه پرندگان کندپرواز و نه دراویش.

اما بعضی از کسانی که این موضوع را درک نکرده و به آن توجهی نداشته‌اند و به نیرنگ دشمنان دین و اوج خشم و کینه‌ی آنها نسبت به دعوت و جهاد و مجاهدان، بصیرت ندارند چه بسا لباس این دعوت را به تن کنند و خود را بدان نسبت دهند بدون آنکه توانایی احقاق آن را داشته باشند. بطوریکه شخص خام و بی تجربه گمان می‌کند که این دعوت، تفرجگاهی است که در آن تفریحی می‌کند یا نوعی بازی است که با آن آرامشی می‌یابد.

پس متهورانه و بدون فکر به درون ساحه‌ی دعوت داخل می‌شود و پای به میدان و مرکز آن می‌نهد بدون اینکه نسبت به آن دعوت و ارکان آن بصیرتی داشته باشد و بدون اینکه حقیقت آن و حقیقت تکالیفش را بشناسد... و بدون اینکه راه دشمنان این دعوت را آشکار و واضح نموده باشد.

سپس هنگامی‌که مبتلا به بعضی از تکالیف دعوت می‌شود، صدمه‌ای که به او می‌رسد آنقدر بر او سخت است که ممکن است کمرش را بشکند و گاهی ممکن است که او را از بین ببرد، و سرش را بر زمین بکوبد و ممکن است مرتدگردد... چه مصیبت‌هایی را در زندان‌ها مشاهده نموده‌ام خصوصاً در بعضی از آن پرونده‌هایی که دشمنان خداوند آنها را بزرگ نشان داده وآنها را طوری نشان می‌دهد، به

نحوی که اینها پرونده‌های تروریستی جدی و خطرناکی هستند، در حالی که در بسیاری از اوقات افراد این پرونده‌ها، جوانان کم سن و سال یا افراد خام و بی‌تجربه‌ای هستندکه هیچ خطر حقیقی را برای طواغیت و اربابان آمریکاییشان ایجاد نمی‌کنند، و دشمن نیز این را می‌داند اما با وجود آن، باز هم آنها را بزرگ و عظیم نموده تا بر پشت آنها خود را بالا بکشد و مزد از بین بردن توطئه‌های - به گمان خودشان - خطرناک و زشت آنها و به شکست رسانیدن نقشه‌های ترسناکی - که اکثرشان از خواب‌های بیداری و بافته‌های خیال است- را از اربابانشان دریافت کنند، و نیز چنین افکاری را از همان مهد وجود، زنده به‌گور نمایند، از ترس اینکه نکندکه فهم و درک صاحبان این افکار بیشتر گشته وآنها را تغییر داده و به حقایق تبدیل کنند.

این امر تا جایی است که آنها یک جوان عقب مانده را بازداشت کرده و اسلحه‌ی اسباب بازی‌اش را از او گرفتند، به این صورت که آن جوان عقب افتاده‌ی ذهنی افکار و اندیشه‌هایش در کشتن یهود را برای آنها تصریح نموده بود، وآنها هم فوراً او را بازداشت نموده و به او اتهام توطئه‌های تروریستی نسبت داده بودند، و به مُدّعی العموم دادگاه امنیت دولت انتقال داده شده بود، که برای چند ماه او را در زندان حبس کرده بودند و با وجود اینکه دور و نزدیک به عقب ماندگی عقلی او گواهی می‌داد اما آنها او را آزاد نکردند، مگر بعد از چند ماه و به سختی.

سبب بازداشت این جوان این طور بوده که از یک سرباز درباره‌ی راه رسیدن به فلسطین سؤال پرسیده است و وقتی که سرباز درباره‌ی دلیل سؤال پرسیدنش توضیح خواسته است، او هم صراحتاً و مستقیماً فکری را که در ذهن داشته به سرباز گفته و سرباز هم فوراً او را بازداشت و تسلیم اربابانش نموده و آنها هم او را تحت بازجویی و ضرب و شتم و شکنجه قرار داده‌اند تا به اسلحه‌ای که می‌خواسته به وسیله‌ی آن با یهود بجنگد، اعتراف کند، او هم آنها را از اسلحه‌ی اسباب بازی‌اش که در خانه پنهان نموده و می‌خواسته با آن به جنگ با یهود برود، آگاه می‌کند.

بر این جوان ملامتی نیست زیرا او از جمله کسانی است که قلم تکلیف از آنها برداشته شده است.

بلکه ملامت و سرزنش متوجه بعضی از عقب افتاده‌هایی است که خداوند متعال نعمت عقل را به آنها عطا نموده، اما از لحاظ شرعی و نفسی تکالیف این دعوت گرانمایه و با ارزش را نیاموخته و بر پایه‌ی آن تربیت نشده و شایسته‌ی آن نگشته‌اند، و از لحاظ علمی به خباثت دشمنان این دعوت واقف نیستند، و به راهکارها و ترفندهای خبیثشان در مکر و خیانت علیه داعیان دین و مجاهدان بصیرت نیافته‌اند، و عامل تحریک آنها تنها حماسه‌گری توخالی است، و کسی را نیافته‌اند که آنها را توجیه به

فراگیری دین و عقیده و توحیدشان کند. آنها هم بر خود تکلیف نمی‌کنند که در حلقه‌های علم نشسته یا بر کتب علم وقوف و مطالعه کنند، زیرا طلب علم شرعی یا آگاهی یافتن از وقایع مسلمانان از اولویات آنها نیست و از تجربیات و مهارت‌های غیر خود، از کسانی که در این راه از آنها سبقت گرفته‌اند، استفاده نکرده‌اند، و اصرار بر ارتکاب همان خطاهایی دارند که دوستانشان قبلا بدان گرفتار شده‌اند، در حالیکه سعید و رستگار کسی است که از غیر خود عبرت بیاموزد.

بعضی از آنها ساعت‌های طولانی در خیابان‌ها نشسته و با صحبت کردن و لهو و لعب، و حتی با سیگارکشیدن، وقتشان را هدر می‌دهند... هرگاه اسلحه‌ای به دستشان می‌افتد، شروع به فکر کردن می‌کنند که به چه عملی اقدام کنند، حال آن عمل هر چه می‌خواهد باشد... و چه بسا این به سبب بیکاری اجتماعی و دست خالی بودن و نیز فراغت فکری و نداشتن همت عالی باشد. و چه بسا تفکرشان آنها را بر این عمل وا دارد که به خانه‌ی پیرزن عجوزه‌ای هجوم ببرند، به ادعای اینکه فاحشه است یا مشبوهه است، یا به دکانی هجوم برده و اموال صاحبش را بگیرند به این حجت که خمر و شراب می‌سازد یا می‌فروشد، و در مورد انگیزه و عوامل محرک برای این اعمال مضطرب نباش، زیرا رفیق ما همه‌ی این کارها را اسلامی و پاک قرار می‌دهد، چرا که - در ذهن وگمان خود - آن مال را برای سیگارش نمی‌خواهد و یا حتی برای آب و غذایش، خیر، بلکه آن را برای خرج کردن در جهادش که در بیداری به آن خواب می‌بیند، می‌خواهد.

و - در نظر خودش- این هجوم و غارت اموال، اصلاً سرقت و غصب نیست، بلکه جهاد و خودسازی فی سبیل الله است!!

دوراندیشی و قاطع بودن بر صاحب دعوت امری واجب است و حتماً باید با این گروه از مردم با این صفت تعامل کرد، و حتماً باید از همان اولِ راه با آنها صریح و روشن برخورد نمود و کسی که وقت و عمر و دعوت خویش را محترم می‌شناسد نباید این قضیه را سبک و کوچک بشمارد و اگر صاحب این دعوت با ارزش و جهاد مبارک، در مقابل چنین افرادی قاطع و زیرک نباشد، او را با خود می‌غلتانند و او را مشغول کرده و تلاش و وقتش را ضایع می‌گردانند و او و دعوت و جهادش را با قضایای عجیب و غریبشان آغشته می‌کنند، قضایایی که در خاتمه‌ی مسیر به خاطر آنها محاکمه می‌شوند و غالباً در برگه‌ی اتهاماتشان تناقض فاحشی یافته می‌شود. و اینها مسائلی هستند که مؤمنان را محزون کرده و دشمنان این دعوت را خوشحال نموده و مایه چشم روشنی کسانی می‌شوند که دوست دارند، فاحشه و

گناهان بزرگ در میان مؤمنان شایع شود، و مسائلی که دشمنان را در تشویه و مخدوش ساختن چهره‌ی دعوت و طعنه زدن در آن یاری داده و برای آنها راهی مناسب قرار می‌دهند تا بر مؤمنان تسلط یابند.

کسانی که این پرونده‌ها را پیگیری می کنند، متعجب هستند، چرا که آنها متهمان این پرونده‌ها را می‌بینند که بر اعمال خود پافشاری دارند و هنگامی که آنها را به دادگاه‌ها می‌آورند، تکبیر و تهلیل می‌گویند و شعارات اسلامی سر می‌دهند و در حالی که اتهامات موجهه به آنها را متناقض می‌بینند، تا آنجا که به هیچ وجه این اتهامات با چنین کسانی جور در نمی‌آید، مثلاً در میان این اتهامات، اتهاماتی همچون توطئه‌های تروریستی و ایجاد تشکیلات مسلح موجود است و اضافه بر آن اتهاماتی همچون سرقت و هجوم بر افراد و سلب اموال آنها و خیانت در امانت موجود است!! باید در اینجا بگویم که من به قوانین دشمنان خداوند که غالباً اشیاء را به غیر حقیقتشان نامگذاری می کنند، حسن ظن ندارم. کما اینکه دشمنان خداوند را از در هم آمیختن اتهامات و کذب و افتراء، مبرا نمی‌دانم، زیرا همانطور که قبلاً گفتیم اصل در آنها کذب و خیانت است و آنها هیچ سوگند و عهد و پیمانی درباره‌ی هیچ مؤمنی را رعایت نمی کنند و اکثر آنها از کسانی‌اند که دوست دارند فاحشه و فساد در میان مؤمنان شایع گردد.

اما در عین حال و برای اینکه در نصیحت و اصلاح و تغییر، با نفس خود و برادرانم صادق باشم، بعضی از آن جوانان را از این گونه اتهامات بری نمی‌دانم، و باید بیان کنم که من از بیکاری یا خیالات ذهنم صحبت نمی کنم، بلکه از واقع زندانم که با آن زندگی کرده‌ام می گویم، که دیده‌ام و شنیده‌ام و با کسانی بوده‌ام که با بی نظمی و ندانم کاری‌هایشان راه تسلطی برای کافران بر خود قرار داده‌اند، که چه راهی است، و این همه، به خاطر گرفتار شدن به اتهامات و اعمالی است که از جهلشان نسبت به شریعت خداوند و غفلت نسبت به واقع مسلمانان امروز نشأت می گیرد.

جهل نسبت به شرع، آنها را به داخل شدن در اعمال مشبوه و حلال دانستن اموالی که در حقیقت حرام و معصوم هستند، هر چند که صاحبان آنها افراد فاسق و فاجری باشند... و جهل نسبت به واقع و احوال معاصر، آنها را بر آن داشته که گاهی اهداف عجیبی را بدون نظم و برنامه اختیار کنند که آنها را مضحکه و جای خنده‌ی مردم قرار داده و دعوت و جهاد را هدف تیرهای طعنه زنان و مسخره کنندگان قرار دهد و گاهی آنها را به اتخاذ اهدافی واداشته که به دشمنان دین بیشتر اجازه می‌دهد که بر مسلمانان تسلط یابند بدون اینکه این اهداف هیچ ضربه‌ای به دشمنان خدا وارد کرده یا فایده‌ای برای اسلام و اهل آن دربرداشته باشد.

سپس و به سبب ضعف تربیت ایمانی پیش از آزمایش الهی یا اصلاً به سبب عدم این تربیت ایمانی، اکثر این افراد را می‌بینی که هنگامی به دست دشمنان خدای عزوجل می‌افتند، ضعیف و ذلیل شده و اظهار توبه و پشیمانی می کنند و آن دشمنان خدا را با الفاظی همچون «سرورم» یا «قربان» و... مورد خطاب قرار می‌دهند، و بعضی از آنها برادرانش را لعن کرده و به آنها طعن وارد می کند و از آنها برائت می کند، پس این چه جهادی است که افرادش را برای تکالیفش مهیا نساخته و آنها را به حجم دشمنی‌ها و تحدیات بینا ننموده، به نحوی که همانند اسباب بازی ای در دست دشمنان خداوند سبحانه و تعالی گشته‌اند، عده‌ای از آنها شکست خورده و از راه جهاد کناره می گیرد و بعضی‌ها را دشمن بعد از دستگیری، بعنوان جاسوس مزدور علیه برادرانشان بکار می گیرند، و افراد کمی از آنها هستند که موعظه پذیرفته و عبرت می گیرند و ثبات داشته و تغییری در آنها حاصل نمی‌شود. (نسأل الله العافیه)

آیا برای این افراد زمان آن نرسیده است که به مستوای این جهاد عظیم برسند و افرادی توانا برای حمل این دعوت گرانبها وجود داشته باشند و دارای مستوا و آمادگی کامل برای مقابله با مکر و نیرنگ دشمنان نسبت به اهل این دین عظیم باشند. این دشمنان هرگز با نوجوانان مسلمان که گاهی اعمالی مانند آنچه که ذکر شد یا غیر آن را انجام می‌دهند، اینگونه تعامل نمی کنند که آنها جوانان یا نوجوانان یا کودکانی هستند، هرگز! بلکه کید خود را علیه آنها و علیه هر فرد منتسب به این دعوت بکار می گیرند، هر چند که کم خطر یا کم سن و سال باشند، و با آنها محاربه نموده و بر اساس اینکه آنها تروریست‌های خطرناکی هستند که قصد از بین بردن و ریشه‌کن کردن نظام کافرشان و درهم کوبیدن عروش فاسدشان از ریشه و سوزاندن و ریشه‌کن کردن اربابانشان را دارند، تعامل می کنند.

و بر این اساس آستینهایشان را برای آنها بالا زده و علیه آنها دست به توطئه و نیرنگ می‌زنند و در کمین آنها نشسته و برای آنها خود را آماده نموده و برای این هدف با همدیگر همکاری و همنشینی می کنند. پس چه موقع می‌خواهیم آن حقیقتی باشیم که دشمنانمان برای ما حساب و گمان می کنند.

پس چه موقع می‌خواهیم به آن مستوا و حدی برسیم که با تیزهوشی و مهارت و ریزبینی یمان در امور، واقعاً و حقیقتاً ترس را در قلوب دشمنانمان بیاندازیم، نه اینکه آنها این امر را به دروغ اظهار کنند و واقعاً آن گونه نباشد؟؟

زندان؛

بوستان یا آتش

(تأمل هفتم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحیم

زندان آزمایشی است که مسلمان را پخته می‌کند، درهم می‌شکند، یا عقیده‌اش را آلوده می‌گرداند.

این مبحث را ما فارغ التحصیلان زندان ـ همانطور که بعضی‌ها دوست دارند ما را به این نام بنامند ـ پیوسته تکرار می‌کنیم، مقوله‌ای که حاصل مشاهداتمان در محیط زندان است، لذا موضوع آن، بیان و توصیف حقیقت زندان و آثار گوناگون این محیط بر زندانیانی است که پشت میله‌ها و زیر سقفش زندگی کرده‌اند، در تک سلولی‌هایش بوده‌اند و با محیط‌های شکنجه‌اش دست و پنجه نرم کرده‌اند.

هر کسی که در این محیط زندگی نکرده و آن را از نزدیک درک نکرده باشد، ممکن است که از بیانات و بازگشت‌های عقیدتی (تراجعات) که از بسیاری از زندانیان دیده می‌شود، تعجب نموده یا غافلگیر شود.

اما کسی که در چنین محیطی زندگی نموده باشد و طعم انواع و اقسام سختی‌ها و آزار و شکنجه‌ها را در محیط‌های آن چشیده باشد، چه بسا قبل از صدور هرگونه حکمی در مورد زندانیانی که تصریحاتی مبهم و یا مشکوک و دور از انتظار از آنها رخ داده‌است، مقداری درنگ و تأمل نماید یا چه بسا در قبول و پیروی از فتواهای مغایر با عقاید و منهج این زندانیان که گاهی تحت اجبار و اکراه از آنها صادر می‌شوند، درنگ و تأمل کند.

از این نظر زندانی، از لحاظ اعتبار اقوال و افعالش **"قاصر الأهلية"** است یعنی، افعال و اقوالش معتبر نبوده زیرا در معرض فشار و اکراه قرار دارد، و به همین دلیل جائز نیست که مسئولیت همه‌ی اقوالش بر او حمل شود، تا زمانی که از اسارت و زندان آزاد شده و با میل و اختیار خود و بدون هیچ گونه فشار و اکراهی اقوالش را آشکار کند، و البته رعایت این مسئله در خصوص مشایخ حرکات جهادی، به دلیل شدید بودن دشمنی طواغیت با آنها و شدت فشارها و شکنجه‌ها علیه ایشان، به مراتب اولی‌تر و ضروری‌تر می‌باشد. بدیهی است که شدت دشمنی طواغیت با کسی که شمشیرش را در برابر آنها کشیده یا دیگران را بر این کار تحریض نموده، با شدت دشمنی آنها علیه سایرین متفاوت است.

و به همین دلیل تمام کسانی که با ما ملاقات نموده و به ما مراجعه نموده‌اند را در مورد آنچه که از مشایخی همچون شیخ «الخضیر» و شیخ «ناصرالفهد» و امثال آنها ـ که در زندان هستند ـ صادر شده، نصیحت نموده‌ایم که اولاً فریب فتاوا یا تراجعاتی که از آنها در زندان صادر شده است را نخورند، و ثانیاً مقداری درنگ و تأمل نموده و زبانشان را بر آبرو و حیثیت آن مشایخ دراز نگردانند و برایشان دعا کنند

که خداوند متعال آنها را از کید طواغیت نجات دهد، و منتظر بمانند تا زمانیکه خداوند متعال آنها را آزاد می‌گرداند.

به همین خاطر ما نیز زبانهایمان را در مقابل رهبران جماعت اسلامی مصر حفظ کرده‌ایم، به نسبت آن تراجعاتی (بازگشت‌های عقیدتی) که تحت عنوان مراجعات (بازنگری‌های عقیدتی) در زندان از آنها صادر شد، و تا امروز نیز کلاممان را نسبت به آن کسانی که هنوز در اسارت هستند، حفظ نموده‌ایم و سابقه‌ی دعوت و جهاد و ابتلاءشان در راه خدا را در نظر گرفته‌ایم، اما در عوض کسانی که از زندان آزاد شده ـ و بر همان تراجعات (اقول و اعمالی که بیانگر تغییر در عقیده و فتوا می باشد) اصرار داشته ـ و یا اصلاً در خارج از زندان بوده و به زندان نرفته‌اند ـ و این اقوال را گفته‌اند ـ براستی که موضع‌گیری دنیاخواهانه‌ی این افراد و آنچه از عقب‌نشینی ـ در عقیده ـ از آنها صادر شده است، بسیار بر ما ناخوشایند و ناراحت‌کننده بود، همچنانکه از حمله اینگونه افراد علیه برادران مجاهدمان در جماعت «القاعده»، و اظهار برائت از آنها، و دعوت کردنشان به توبه کردن از جهاد و عملیات‌های که انجام می‌دهند، جداً بر ما سخت و ناخوشایند بود. گویی که برادران مجاهدمان مرتکب افعال منکر و باطلی شده‌اند که اینگونه علیه آنها زبان به بدگویی و تهمت گشوده‌اند، تهمت‌ها و ادعاهایی باطل مانند اینکه آنها مسلمانان را می‌کشند و شهر مکه و عمره‌گزاران را هدف قرار می‌دهند! همه این تهمت‌ها و ادعاها بر اساس اطلاعاتی است که حکومت‌های کافر آن را منتشر کرده و در وسایل تبلیغاتی و رسانه‌های خبیث خود ترویج داده‌اند، هرچند که آنها خود، کذب و دروغ این حکومت‌ها و رسانه‌هایشان را تجربه کرده و پیشتر با آتش آن سوخته‌اند!!

آیا امکان دارد یک مسلمان واقعی بپذیرد و تصدیق کند که مجاهدان القاعده و یا مجاهدانی امثال آنها، مسلمانان را هدف قرار دهند ـ حال یکسان است که در ریاض باشند یا در جده یا غیر آن ـ چه رسد به اینکه عمره‌گزاران در مکه که شهر حرام است را هدف قرار دهند؟!

قسم به خدا آنها کسی جز جاسوسان سیا (CIA) یا اف بی آی (FBI) یا آن مسلمان‌نماهایی که «جزیرة العرب» از آنها پر شده است را هدف قرار نمی‌دهند.

یا شاید هم منظور آنها از عمره‌گزاران، طواغیتی‌اند که حج عمره می گزارند تا مناسک حج را بر مسلمانان تنگ نموده و عکس‌ها و تصاویری از آنها تهیه شود و در میان ملت و مردم پخش گردد تا بیش از پیش مسلمانان را بفریبند و تبلیغاتی باشد برای پاک نشان دادن شخصیت این طواغیت.

از خواننده بخاطر طولانی شدن این بحث حاشیه‌ای عذر می‌خواهم و به آنچه که بحث اصلی‌مان بود باز می‌گردیم.

- بله، زندان گاهی ثمرات عظیمی به بار می‌آورد، و آن زمانی است که شخص دعوتگر یا مجاهد موفق شود روزها و لحظات اسارت را در طاعت و عبادت خداوند سبحانه و تعالی و حفظ قرآن و طلب علم و انتشار دعوت، سپری کند و از تجربیات خود و دیگران استفاده نماید تا در پایان با حالتی محکم‌تر و متمسک‌تر به دعوت خویش و ثابت‌تر بر منهج و جهادش، از زندان خارج شود.

- گاهی هم زندان موجب شکست و ذلت زندانی می‌شود، او را دگرگون ساخته و به جاهلیتی که قبلاً در آن بوده، باز می‌گرداند. در این حالت آن شخص فتنه و عذاب مردم را به مانند عذاب خداوند می‌پندارد، چنین کسی تغییر و تراجع نموده است و بعد از آنکه حق را شناخته و نسبت به آن بصیرت یافته و در مسیر آن حرکت کرده است، اکنون حق را با باطل درآمیخته و به جبهه‌ی دشمنان دین پیوسته است. از اینگونه موارد انواع و اشکال مختلفی وجود دارد، از خداوند سبحان عافیت و سلامت و فرجام نیک را خواستاریم.

- و گاهی اوقات زندان، عقاید شخص را مغشوش و گِل‌آلود می‌گرداند، به این معنی که گاهی زندانی بر حسب طبیعت و شخصیتش، زندان او را از راه منحرف می‌گرداند، مثلاً اگر او، کسی باشد که به تندی و شدت بیشتر میل دارد، بازداشت، آزار و شکنجه، او را به سمت غلو و افراط منحرف می‌گرداند، از کیسه‌ی همین افراد، تفکر تکفیری برآمده از زندان، به بیرون تراوش می‌کند، و صاحبان چنین تفکری مردم و مجتمعات را بطور عموم تکفیر می‌کنند و تکفیر نزد آنها از دلیل شرعی تبعیت نمی‌کند بلکه تکفیر تابعی است از یک سری عکس العمل‌های آشفته و انتقام‌جویانه که کسی را استثناء قرار نمی‌دهد مگر کسی که بر طریقه‌ی آنها بوده و تمامی عقاید آنها را داشته باشد. اما اگر طبیعت و خلقیات زندانی به نرم‌خویی در عقیده، بیشتر تمایل داشته‌باشد، زندان او را به سمت تجهّم و ارجاء زمانه (عقیده‌ی جهمیه و مرجئه معاصر) و یا تفریط، سازش و جستجوی رخصت‌ها و یا ناچیز پنداشتن لغزش‌های عیان علما و اساس قرار دادن آن برای خود می‌کشاند، بدون اینکه این تمایل بر مبنای قناعت و فهم و استدلال درباره‌ی این رخصت‌ها و لغزش‌ها باشد، بلکه تنها به خاطر این است که چنین رخصت‌هایی با سمت و سو و اصول فکری جدیدی که در اثر فشار و وخامت زندان به آن گرایش پیدا کرده است، همخوانی و تناسب دارند.

اینها همه از آفاتی است که ما با اهل آن زندگی نموده‌ایم، و خداوند متعال فقط با فضل و کرم و توفیق خودش ما را از اهل افراط و تفریط دور نگه دارد.

اضافه می‌کنم که فتنه‌ی زندان و اذیت و آزار دشمنان خداوند سبحانه و تعالی در آن، با توجه به محل و موقعیت زندان و اینکه در چه کشور و منطقه‌ای قرار دارد و نیز با توجه به شدت فشار و شکنجه و بارز بودن صاحبان دعوت و دعوتشان به عقیده‌ی برحق، و نیز با توجه به میزان نزدیکی‌شان به جریان‌های جهادی، همچنین با نظر به مراحلی که در طول اسارت طی می‌شود، متفاوت خواهد بود، مثلاً شرایط روزهای اولیه‌ی بازداشت که در آن زندانی، در سلول انفرادی نگه داشته می‌شود و تحت بازجویی و شکنجه پی‌درپی قرار گرفته و از هرگونه اتصال با دنیای خارج ممنوع می‌شود، به مراتب شدیدتر از شرایط اسارت بعد از جا افتادن پرونده و انتقالش به زندان عمومی است، زیرا در آنجا می‌تواند با مردم و دنیای خارج ارتباط داشته باشد.

با شناخت و در نظر گرفتن تمام این جزئیات و تفاصیل و توجه به اینکه اقوال و افعال صادر شده از زندانی، در چه مراحل و شرایطی از اسارت بوده است، می توان میزان صحت و ارزش آنها را اندازه گرفت.

به هر حال زندان همواره بعنوان جایگاه فشار و اکراه در نظر می‌ماند، و مادامی که زندانی در بند و اسارت است، همواره در معرض عوض شدن شرایط و انتقال به زندان دیگر و قرار گرفتن زیر فشارهای غافلگیرکننده و بی‌مقدمه و دیگر حالات قرار دارد، لحاظ کردن این حالت‌ها و شرایط در هنگام برداشت و اظهار نظر درباره‌ی فتاوا و بیاناتی که از زندانیان دیده می‌شود، ضروری می‌باشد، و در صورتیکه فتاوا و تصریحات صادره، متفاوت با منهج و سیره‌ی اولیه‌ی زندانیان باشد، این مسئله ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

این امور را برای کسانی یادآوری می‌کنم که با زندان‌ها و فتنه‌های چنین مکانی آشنا نیستند تا در قبال آنچه که از زندانی صادر می‌شود، شناخت و بصیرت داشته باشند، لذا نباید در حکم دادن درباره زندانی عجله کنند و یا در حالتی‌که زندانی، شیخی است که از او پیروی می‌شود، از تغییرات و تراجعات او متضرر شوند، و اگر چه در مورد چنین افرادی (مشایخ متبوع) اولی‌تر و بهتر آن است که اخذ عزیمت کنند، هر چند که تکه تکه شده و یا سوزانده شوند، و شایسته‌تر و اولی‌تر آن است که قتل و اذیت و تحقیر را در راه صیانت و محافظت از دین و پرهیز از گمراهی و سرگردانی امت به جان بخرند، و این امر در حق افرادی که بعنوان اسوه و رموز حرکات جهادی در زمان ما هستند، متأکدتر می‌گردد، چرا که

امثال آنها مشخص و انگشت شمارند و مردم در گرماگرم پیکاری که بین اسلام و کفر دائر است به آنها می‌نگرند و می‌شنوند هر آنچه که آنها می‌گویند، و باید کسانی را که در این راه بر آنها سبقت گرفته‌اند، الگو و قدوه‌ی خود قرار دهند، کسانی همچون امام احمد و شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمهم الله و همچنین امام نابلسی که زنده زنده، پوستش کنده شد تا فتوایش در قتال عبیدی‌های (فاطمی) مرتد را تغییر دهد، ولی این کار را نکرد و اخذ عزیمت نمود تا به قتل رسید ـ رحمه الله ـ و شیوخی امثال اینها از کسانی که خداوند متعال به سبب ثبات در عقیده برحقشان، یاد و خاطر آنها را رفعت بخشیده است.

از فرموده‌ی حق تعالی نباید غافل شوند که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» انفال ۲۷

«ای مؤمنان ! به خدا و پیغمبر خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید.»

و دائماً آن حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم را به یاد بیاورند که برخی از اصحاب از اذیت و آزار مشرکین در مکه در نزد او شکایت کردند، ایشان فرمودند:

«قد كان قبلكم يوخذ الرجل فيحفر له فی الأرض فيجعل فيها، ثم يوتى بالمنشار فيوضع على رأسه - فيجعل نصفين، و يُمشطُ بأمشاط الحديد ما دون لحمه و عظمه، ما يصده ذلک عن دينه....الحديث». رواه- البخاری.

«همانا پیش از شما مردی (مسلمان) اسیر می‌شد و برای او گودالی در زمین حفر می‌گردید و او را در آن قرار می‌دادند، سپس ارّه‌ای آورده می‌شد و بر بالای سرش قرار می‌گرفت و ارّه بدنش را به دو نیم تبدیل می‌کرد، و چنگک‌های آهنین به میان گوشت و استخوانش کشیده می‌شد، اما همه‌ی اینها او را از دینش باز نمی‌داشت».

با این وجود، باز هم لازم است آنچه که قبلاً بیان نمودیم در نظر گرفته شود تا فرد اقدام به طعنه زدن و بدگویی از برادران مبتلایش نکند و یا با تصریحات و فتاوایشان که از پشت میله‌ی زندان صادر شده است، آسیب نبیند، بلکه در آنها تأمل کند که اگر بر طبق آنچه از حق، که قبلاً بر آن بوده‌اند صادر شده بود، پس این خوب و مطلوب است و اگر به سمت افراط یا تفریط تغییر یافته است نباید اقدام به طعنه زدن و عیب‌گویی از قائل آن کند تا وقتی که ظروف و شرایطی را که در آن این اقوال و سخنان گفته شده است را بشناسد، و درنگ کرده و توقف نماید تا خداوند متعال او را آزاد کند، پس اگر در

حالت آسایش و آرامش خاطر بر آنچه که در بند اسارت گفته بود، اصرار ورزید آنگاه به نحوی دیگر با او برخورد می‌شود.

در غیر این صورت باید بدانیم که خداوند متعال مؤمنان را از جنگ و کشتار علیه همدیگر بازداشته و ما را از غیبت کردن برادرانمان برحذر داشته است، چرا که اصل در مورد مسلمانان حسن ظن است، حال چه رسد به اینکه از انصار دین باشد، خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ» آل عمران ۱۴۴

«محمّد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او (در جنگ اُحُد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید؟! و هرکس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.»

و این قاعده‌ای از قواعد اهل اسلام است که خداوند متعال مرگ را برای پیامبرش نوشته و قطعی قرار داده است «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ» زمر ۳۰: «(ای محمّد! مرگ از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند. لذا) تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند.»

لذا خداوند دین مسلمانان را به حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم و وجود شخص او در میانشان، محدود و وابسته ننموده است. بلکه قلب‌های مسلمین را به خود که همواره زنده است و نمی‌میرد و به دین و کتابش که همواره پایدار است و هیچ باطلی به آن راه نمی‌یابد، وابسته و متعلق کرده است، پس هر کس به خداوند سبحانه و تعالی تعلق یافت براستی که به «عروة الوثقی» (دستاویز محکم) چنگ زده است که قطع شدنی برای آن نیست.

بنابراین زمانیکه که تعلق و وابستگی دینی به پیامبر صلی الله علیه و سلم که عزیزترین و محبوب‌ترین فرد، نزد مسلمانان است، جایز نیست، باید بدانیم که غیر پیامبر از انسان‌های معمولی که علاوه بر حوادثی همچون مرگ یا کشته شدن، به مسائلی دیگری همچون ارتداد و انحراف از عقیده و .. نیز دچار می‌شوند، از باب اولی است که مسلمان دینش را به آنها معلّق و وابسته نسازد، و نیز باید بدانیم که اصل در ما مسلمانان بطور عموم و اصل در داعیان توحید و اهل جهاد به بطور خاص، عدم تقلید و عدم قبول قول کسی جز با دلیل شرعی است.

خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ» أنبياء ۴۵

«بگو: (ای کافران! من از پیش خود چیزی نمی گویم و با سخنان خود شما را بیم نمی‌دهم. بلکه) شما را با وحی(و کلام آسمانی قرآن) بیم می‌دهم.»

و می‌فرماید:

«اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء» اعراف ۳

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید (و فرمان مپذیرید).»

و دین خداوند بی‌نیاز از جهانیان است:

«إِن تَكْفُرُواْ أَنتُمْ وَمَن فِي الأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» ابراهیم ۸

«اگر شما و همه کسانی که در زمین هستید کافر شوید و ناسپاس گردید، به خدا زیانی نمی‌رسد، چرا که خداوند بی‌نیاز (از ایمان ایمانداران و سپاس سپاسگزاران است، و اگر کسی هم بدو ایمان نیاورد و شکر انعامش را نگزارد، او ذاتاً) ستوده است.»

و اگر خداوند متعال اراده می‌نمود، بدون یاران و مؤمنان از دشمنانش انتقام می‌گرفت و آنها را از بین می‌برد. اما خداوند متعال آزمایش می کند بعضی از مردم را با بعضی دیگر از آنها و از میان مؤمنان افرادی را به عنوان شهداء انتخاب نماید.

و با این لرزش‌ها اهل ثبات از اهل اضطراب و تردید بازشناخته می‌شوند، آنهایی که به خداوند متعال سوءظن دارند و جز فساد چیزی بر صف مسلمانان نمی‌افزایند، پس هر کس که منتظر اینگونه چیزهاست تا با آنها برای ذلت و جدا شدن از صف و قافله مسلمانان، عذر و بهانه بیاورد، چنین کسی خداوند متعال او را دورتر می گرداند و با دوری او، صف مسلمانان را ثبات و تماسک و استحکام بیشتری می‌بخشد.

خداوند سبحان می‌فرماید:

«مَّا كَانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» آل عمران ۱۷۹

«(ای مؤمنان! سنّت) خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید به حال خود واگذارد. بلکه خداوند (با محکّ سختیها و دشواریها و فرازها و نشیبهای زندگی، از جمله جهاد، منافق) ناپاک را از (مؤمن) پاک جدا می‌سازد.»

پس هر کسی که مشایخی همچون «الخضیر» یا «ناصر الفهد» یا «أبوقتاده» یا «مقدسی» یا غیر آنها را می‌پرستد، بداند که مشایخ معصوم نبوده و از فتنه در امان نیستند، و هر کسی که خداوند متعال را می‌پرستد براستیکه دین خداوند ثابت و راسخ و معصوم است و تبدیل و تغییری به آن راه ندارد.

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» هود ٥٦

«بیگمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد).»

و هر کس که خداوند از او خیر و صدقی سراغ داشته باشد او را ثابت نموده و از انحراف حفظ می‌کند، و در هر کس هم که غیر آن را بداند، با امثال این لرزش‌ها صفوف مسلمانان را از او و امثال او پاک و تصفیه می‌گرداند:

«وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» محمد ٣٨

«اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان پروردگار روی گردان نخواهند شد).»

به زنان رحم کنید

(تأمل هشتم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

درگیر کردن بدون ضرورت زنان مسلمان در امور قتالی یا جهادی یا تشکیلاتی یا غیر اینها، آن هم در امور مهمی که می‌شود مردان آنها را بر عهده بگیرند، مسئله‌ای است خطیر و نامطلوب، بطوریکه هر کس حقیقت و ماهیت مجرمانه‌ی کفار امروز را بشناسد، هرگز بی‌پروا اقدام به چنین کاری نخواهد کرد، و آن کس که پستی و انحطاط کفار زمان ما را بشناسد، بیمحابا دست به چنین فعلی نمی‌زند، بلکه حفظ ناموس زنان مسلمان برای او به مراتب مهم‌تر است....

کفار قدیم با وجود غلظت کفرشان، از صفاتی همچون جوانمردی و مروت بدور نبودند. مثلاً زمانی که پست‌ترین‌های مردم با آشفتگی و شهوت به خانه‌ی پیامبر خدا، لوط علیه السلام شتافتند و در مهمانان لوط طمع کردند، لوط علیه السلام به آنها گفت:

﴿هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ هود ۷۸

«اینها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند»

و آنها با وجود پستی و انحطاط اخلاقی‌شان، حق دختران لوط را رعایت نمودند، و آنها در پاسخ چنین گفتند:

﴿قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ﴾ هود ۷۹

«گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست (ما را چه به دختران تو)»

و یکسان است که این امر بدین خاطر بوده که آنها دختران مردی از قومشان هستند یا اینکه به دلیل کافر بودنشان می‌دانستند که این دختران برای آنها حلال نیستند و لوط علیه السلام فقط برای مشغول کردن آنها از مهمانانش آن را می‌گوید یا به هر سبب دیگر، مهم این است که آنها در نهایت جریان، علی‌رغم اسراف و پستی‌شان، به دختران لوط علیه السلام تعدّی نکردند، و حق آنها را رعایت کردند، زیرا می‌دانستند که در مورد آنها حقی ندارند و زمانی که مشرکان قریش برای پیامبر صلی الله علیه و سلم مکر و توطئه چیدند که او را به قتل برسانند یا از دعوت باز دارند و یا او را بیرون کنند و بعضی از سفیهان آن‌ها پیشنهاد دادند که خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم را بر سر او ویران کنند، ابوجهل ـ رأس کفر ـ این امر را به شدت رد نمود و گفت: «آیا می‌خواهید که عرب بخاطر اینکه دختران محمد ـ صلی الله علیه و سلم ـ را ترسانده‌ایم، بر ما عیب بگیرد.» و شاعرشان می‌گفت:

و أغض طرفی إن بدت لی جارتی * حتی یواری جارتی مثواها

و چشمانم را پایین می‌اندازم، اگر زن همسایه‌ام بر من ظاهر شد، تا خانه‌اش او را بپوشاند.

و شاعر دیگرشان می‌گوید:

و إن جارتي ألوت رياحٌ ببيتها * تشاغلتُ حتى يستر البيت جانبه

بادی به خانه‌ی زن همسایه‌مان وزید، که او را آشکار نمود، و من خود را از دیدن او مشغول و سرگرم نمودم تا خانه‌اش او را پوشانید.

اما کفار زمان ما، هیچ سوگند و عهد و پیمانی را در حق هیچ مرد و زن و مؤمنی رعایت نمی‌کنند و دوست دارند که فساد و فحشا در میان اهل ایمان انتشار یابد و خوی و سرشتشان بهتان است و اهانت نسبت به زنان پاکدامن و طعن در آبرو و ناموس مردان و زنان مؤمن.

بنابراین برای هر مسلمانی شایسته است که زنان مسلمان را از خباثث و پلیدی این مشرکان حفظ نموده و با داخل گردانیدن آنها به اعمالی که با وجود مردان، نیازی به حضور آنها نیست، راهی برای تسلط کفار بر آنان قرار ندهد.

و نمونه های این گونه اعمال در زمان ما بسیار است. و یکسان است چه با قرار دادن آنها در مقدمه‌ی درگیری‌ها و رویارویی مستقیم با نظام باشد، ـ همانطور که بسیاری از جماعت‌های نامنظم و بی‌برنامه این کار را انجام می‌دهند، تا جایی که مردم مشاهده نموده‌اند که دشمنان خداوند آن خواهران مسلمان را با چماغ‌ها و چوبدستی‌ها کتک زده و یا با سگ دنبال کرده‌اند و یا برخی از این خواهران به ناچار با افراد پلیس جرو بحث و صحبت نموده‌اند که آن افراد پست آنها را در معرض فاحش‌ترین جواب‌ها و ناشایست‌ترین فوحش‌ها قرار داده‌اند، چرا که آنها قومی فاحشه‌گر هستند که هیچ حیا و جوانمردی ندارند ـ و چه اینگونه باشد که امور تشکیلاتی به آنها واگذار شده یا چیزی از اسباب و اسلحه و اموال نزد آنها مخفی شده باشد، و سپس نسبت به آنها اعتراف شده و دشمن آنها را هم به بازجویی داخل گرداند، و افرادی پست و فرومایه بر آنها تسلط یابند و به آنها اهانت کنند یا به آنها دست‌درازی کنند یا حرفهایی به آنها بزنند که هیچ مسلمان یا فرد آزاده‌ای آنها را قبول نمی‌کند، و این در صورتی است که کار به چیزهایی پست‌تر و ناشایست‌تر از رفتار دشمنان دین، کشیده نشود، و گاهی ممکن است به دادگاه‌های کفریشان انتقال داده شوند و تصاویر آنان بر صفحات تلویزیون و صفحات روزنامه‌ها و مجلاتشان پخش شده و به همراه زنان فاحشه و بی‌اخلاق به زندان‌های کثیفشان بیافتند.

مسلمان عاقلی که پستی دشمنان خدا و خباثت آنها را می‌شناسد، نباید دختران مسلمان را با حماسه‌گری تو خالی، تحریک کرده و به لغزشگاه‌هایی بکشاند که آنها را در چنگال آن افراد پست و

رذیل بیاندازد، و این در حالی است که مردانی برای انجام این امور وجود دارند و نیازی به محول کردن آن به زنان نیست.

همچنین احتجاج و استدلال کردن به برخی بلاهایی که خداوند متعال بر بعضی از زنان مسلمان تقدیر کرده و می‌کند، جایز نمی‌باشد، چرا که تفاوت است بین اینکه دشمنان خداوند جل‌جلاله بر بعضی از زنان، فقط به خاطر تدیّن و اسلامشان تسلط یابند ـ همانطور که برای بعضی از زنان مسلمان مستضعف در اوائل اسلام رخ داده و برای امثال آنها در هر زمان، از کسانی که هیچ ولی و یاری‌دهنده‌ای ندارند، روی می‌دهد ـ و بین اینکه داعیان یا مجاهدان با بی‌برنامگی و ندانم‌کاری‌های خود سبب و بهانه‌ای شوند برای تسلط یافتن دشمنان دین بر آنها و دادن مجوز به دست دشمنان خداوند برای هتک پوشش آنها و کشاندنشان به اموری که عاقبت آن ستودنی نیست.

بلکه بر هر مسلمان عاقلی که بر صیانت زنان مسلمان حریص است، واجب است که حتی از ذکر نام آنها در نزد دشمنان خداوند در بازجویی‌ها و دیگر حالات اجتناب کند و اعمال و تکالیفی را بر آنها تحمیل نکند که منجر به کشیده شدنشان به سمت تحقیق و بازجویی شود، و راهی برای رسیدن دشمنان به آنها و پیگرد یا بازجویی از آنها قرار ندهد، چه برسد به اهانت و بازداشتشان، زیرا همانطور که گفتیم این دشمنان، افرادی پست و بی‌اخلاق هستند که به آبرو و ناموس کسی امین نیستند و بر آنها اعتماد نمی‌شود.

خلاصه اینکه: داخل گردانیدن زنان مسلمان در اعمالی که فایده‌ای در آنها نیست یا انداختن آنها در در ورطه‌ی تحقیقات و بازجویی‌ها یا تحمیل اموری بر آنها که می‌شود این امور را مردان به جای آنها بر عهده بگیرند، امری است که مسلمان آزاده و عاقل آن را نمی‌آزماید، خصوصاً در این زمان استضعاف که مسلمانان دولتی ندارند و دارالإسلامی ندارند که به آنجا پناه ببرند تا از آبروی آنها دفاع کند و آنها را سرپرستی نماید، و تا آندم که ـ به إذن خداوند ـ دولتی بوجود آید که سپاه عظیمی را بخاطر فریاد مسلمانی در گوشه‌ای از گوشه‌های زمین به راه بیاندازد، حفظ نمودن زنان مؤمن از امثال این لغزشگاه‌ها و خطرات واجب است و بهتر این است که آنها را فقط به جوانب تربیتی و دعوی زنانه مشغول نمود، و در صورتیکه آبروی زن مسلمانی لکه‌دار شد، واجب است که انتقام و رد فعل مجاهدان نسبت به فاعل آن امر، بسیار شدید و دردآور باشد، تا به وسیله‌ی آن، کسانی از کفار را که در پشت جبهه‌ی جنگ بوده و قصد جنگ دارند، متفرق گردانند، و این رد فعل و انتقام، باید طوری باشد که همواره در حافظه‌ی

دشمنان باقی بماند و عاملی بازدارنده برای هر کسی باشد که فکر چنین کاری ـ هتك حرمت زن مسلمان ـ به ذهنش خطور کند.

و مجاهدان باید دائماً به یاد داشته باشند و دشمنانشان نیز باید به یاد داشته باشند که کعب بن اشرف یهودی، فردی معاهد و معصوم الدم بود، اما زمانی که بعضی از زنان مسلمان را استهزاء نموده و حرف‌های ناشایستی درباره‌ی آنها زد، پیامبر صلی الله علیه و سلم خون او را هدر قرار داد و جوانانی از انصار او را به قتل رسانیدند.

و در پایان به یاد داشته باشید که یکی از عقاید و مسایل دین ما مسلمانان این است که کسی که به خاطر دفاع از ناموسش کشته شود، شهید محسوب می‌شود، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما اینگونه خبر داده است.

کیست همچو سیر زیبایت

آهسته روان شود و لیکن اول آید ..

(تأمل نهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

من لی بمثل مشیک المدلّل * تمشی رویداً و تجی بالأوّلِ

کیست همچو سیر زیبایت ؛ آهسته روان شود و لیکن اول آید

در این زمان چقدر نیازمند وجود مردانی امثال «محمد عطاء» و «زیـاد الجـراح» و «مـروان الشـحی» و «احمدالغامدی» و برادرانشان هستیم . . نه بخاطر شجاعتشان، که در شجاعتشان شکی ندارم، و امروز امت اسلام از وجود افراد شجاع کمبودی ندارد و نه بخاطر فـداکاری و جـان فدائیشـان، چـرا کـه در امـت مـا بسیارند کسانی که تمنا دارند ای کاش فرصتی برایشان فراهم می‌آمد تـا بـه کـاری ماننـد آنچـه کـه آنها انجام دادند اقدام کنند و به مانند آنها جان خود را در راه دین قربانی کنند .. بلکه به خـاطر کـار گروهـی منظم و با برنامه‌ی مداومشان که با تغییرات و تحولات ظروف و شرایط و تغییرات احـوال متـأثر نگشـت. امروز ما از مشکل و بحران عدم وجـود کـار گروهـی جـدی و بـا برنامـه و منضـبط و پیوسـته و خـالی از اضطراب و بی‌قراری و انقطاع، رنج می‌بریم.

اینکه گروهی مانند گروه مبارک آن برادران، هدف مشروع خود را برای چندین سال حفظ کـرده، از مقصد و هدفی که برای خود مشخص نموده دور نگردیده و در طول سال‌ها آموزش و تمرین پرواز بـا هواپیما و امور دیگری که برای آن عمل نیاز داشته، زبانشان را از حرافی و اطالـه‌ی کـلام حفـظ نمـوده و آموزش جدی و خودسازی مداومشان را ادامه داده و علی رغم تغییـرات و تحـولات احـوال و ظـروف و شرایط و حوادث بی‌المللی پیرامونشان، کار مستمر خود را قطع نکرده و به عمل دیگری نپرداختـه، تـا بـه هدف مطلوب خود رسیده و هدف و مقصد خود را تحقق بخشند، این امر، امری نـادر در کـار جمعـی و گروهی اسلامی در زمان ماست و واجب است به این خصلت‌ها توجه نموده و بر آنها ترکیـز شـود، زیـرا نبود این خصلت‌ها در میان مجاهدان و عاملین این دین، نقایص بسیاری ایجاد می‌کند.

هر کس که در میادین جهاد زندگی کرده و از جوانان امت اسلامی دوری نگزیده باشـد و در عمـل دعوی یا جهادی گروهی شرکت کرده یا با اهل دعوت و جهاد و جماعت‌های آن اختلاط کـرده باشـد، می‌داند که ما از نقص و کمبود افراد شجاع و یا صـالح و یـا افـراد متقـی و صـاحب ورع، یـا کسـانی کـه استعداد قربانی دادن و فداکاری در راه خداوند را داشته باشند، رنـج نمـی‌بـریم چـرا کـه در امـت اسـلام مردان بسیاری هستند که در عهد و پیمانشان با خداوند متعال صادقند و زندگیشـان را بـرای نصـرت دیـن خداوند تخصیص داده‌اند و مرگ در راه خداوند از بزرگ‌ترین آروزهای آنهاسـت، کـه بعضـی از آنها

عهد خود را به سر بردند و به آرزوی خود رسیدند و بعضی دیگر از آنان هنوز منتظرند و هیچ تغییر و تبدیلی در آنها حاصل نشده است.

اما فقط با سلاح دین و اخلاص و ورع و تقوی و عواطف و احساسات و حب جهاد و استشهاد و مرگ در راه نصرت دین و مانند اینها از معانی پاک و خصلت‌های ستوده، دین خداوند پیروز نمی‌شود و دشمن شکست نمی‌خورد و فقط به مجرد اینها به اهدافمان نمی‌رسیم و آرزوهایمان ـ در نصرت دین ـ را تحقق نمی‌بخشیم، خصوصاً اگر در قالب گروه و جماعتی اسلامی فعالیت می‌کنیم و اهداف بزرگی داریم متناسب با آنچه که اسلام و مسلمانان، امروز به آن نیاز دارند ــ اهدافی همچون تمکین (ایجاد حاکمیت اسلامی)، و نصرتی که مثل هر نصرت دیگری نباشد و ضربه زدنی به دشمنان دین که متناسب با شرایط زمان و تحدیات آن باشد و بتواند با وحشی‌گری و خباثت و نیرنگ‌های عظیم دشمنان مقابله کند ـ حتماً باید به همراه این خصال مهم، خصلت‌های دیگری نیز باشند که کم اهمیت‌تر از آنها نیستند، و کار جماعی و گروهی به صلاح و ثمردهی نمی‌رسد مگر با وجود آنها، و از مهمترین آنها دو امر هستند که عبارتند از:

اول: کتمان و سریّت

دوم: عمل مداوم و متواصل و غیرمنقطع با اهداف مشخص شده.

که در این تأمل به شرح مورد دوم می‌پردازیم.

براستی که کار گروهی و جماعی طبیعت و قواعد و اصول خاص خود را دارد که باید رعایت شوند و به ضروریاتی محتاج است که کار فردی به آن احتیاج ندارد، بگونه‌ای که هر فرد عاقلی آن را درک می‌کند، اگرچه از حیث مشروعیت هر دوی اینها – کار فردی و کار جماعی ـ مشروع هستند و اگر در صورت نبود جماعتی با منهجی پاک و نشانی مشروع، با استدلال به فرموده‌ی پروردگار «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ» نساء ٨٤ «در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی.» به تنهایی جهاد نمودی و تا آنجا که در توان داشتی به دشمنان دین ضربه وارد نمودی، این کار تو عملی صالح و مشروع است و کسی آن را انکار نخواهد کرد ..

اما آنچه که کامل‌تر و اصلح‌تر است و خداوند متعال آن را برای دین و اهل آن می‌پسندد، آن است که قتال و جهاد از خلال جماعت یا در قالب یک صف باشد همانطور که خداوند تعالی آن را «صف» نامیده و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنيَانٌ مَّرْصُوصٌ» صف ٤

«خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.»

این تفاوت عمل فردی و جماعی، از حیث مشروعیت و افضلیت است، چرا که هیچ فرد عاقلی شک ندارد که ثمرات عمل جماعی که اهداف محکم و واضحی دارد، غالباً از نتایج و ثمرات اعمال فردی بزرگ‌تر است، حال اگر خداوند متعال هم فرموده باشد که عمل جماعی را دوست دارد، چطور؟!

اما از حیث طبیعت هر یک از آنها، قتال فردی با قتال جماعی فرق دارد، قتال فردی غالباً به برنامه و نقشه‌ی مشخص و راه و رسم معینی که امروزه آن را «استراتژی» می‌نامند، ربطی ندارد، در حالیکه این امر، اصلی است واجب که باید در هر جماعتی که به تلاش‌ها و توانایی‌ها و زندگی افراد خود احترام می‌گذارد، موجود باشد.

امروز فرد مجاهدی را می‌بینی که در افغانستان قتال می‌کند و فردا به چچن نقل مکان می‌کند و فردا او را می‌بینی که در یمن یا پاکستان مشغول طلب علم است و سپس یکدفعه به قتال در بوسنی، فیلیپین و عراق روی می‌آورد و به همین شیوه، او سربازی از سربازان اسلام است که هر جا ندای «بشتاب» را بشنود برای نصرت دین و طلب شهادت و ضربه زدن به دشمنان دین در هرکجا که باشند، به سوی آن می‌شتابد.

هیچ شکی نیست که این امر، از بهترین اعمال است و صاحب آن از انصار دین به شمار می‌آید، و امروز ـ بحمدالله ـ حالِ بسیاری از جوانان امت محمد صلی الله علیه وسلم چنین است.

اما شکی در این هم نیست که بهتر و افضل‌تر از آن و کامل‌تر از آن برای دین خداوند، عمل یا قتال و جهاد در قالب گروه و جماعت است که برنامه‌ی واضح و استراتژی مستحکم و هدفمند و خاص خود را دارد، که در راستای رسیدن به آنچه از تمکین و خلافت اسلامی که مسلمانان بدان نیازمندند و مدت‌هاست آن را از دست داده‌اند، حرکت می‌کند و در این اهداف اولویات را رعایت کرده و متناسب با مکاید و نقشه‌های دشمنان و سطح نظامی و کید و مکر آنان، عمل می‌نماید، به نحوی که رهبران آن جماعت پیوسته بر آگاهیشان نسبت به شریعت و معرفتشان نسبت به واقع می‌افزایند.

که این معرفت و شناخت ایشان، دقیق، عمیق و مفصل است و نه با نظری سطحی و ساده‌نگر بلکه با نظری تیزبین و دوراندیش، به واقع و احوال روز می‌نگرند، رهبران جماعت فقط با عاطفه و حماسه‌گری توخالی با امور برخورد نمی‌کنند، چرا که این امر برای کسی که مسئولیتی برعهده می‌گیرد، شایسته نیست و سزاوار کسی که در راه اهداف بزرگ و عظیم تلاش می‌کند، نمی‌باشد و جماعت یا گروه و طائفه‌ای که اقدام به عمل جماعی و فعالیت گروهی می‌نمایند، هرگز نباید به طریق فردی و راه و رسم آن عمل کنند و برای اهدافشان، برنامه‌ی مشخصی نداشته باشند و منهج و استراتژی خود را هر از چندگاهی تغییر دهند و برحسب مناسبت‌ها قتال کنند.

ممکن است بتوان فعالیت نامنظم و فقدان برنامه‌ی مشخص و به اصطلاح امروزی نبود استراتژی معین را در مورد افرادی که انفرادی عمل می‌کنند، قبول و از آن چشم پوشی کرد، اما اینکه جماعت و گروهی دارای چنین وضعیتی باشد و استراتژی مشخصی پیکره‌ی آن را به پیش نراند و با نقشه و برنامه‌ی مشخصی ارتباطات فی ما بین خود را تقویت نبخشد و راه افراد بدون جماعت و بی‌برنامه را در پیش بگیرد، ما را به این نتیجه می‌رساند که چنین جماعتی، احترامی برای جهود و تلاش‌های خود قائل نیست و زندگی جوانانش برای آن اهمیتی ندارد و بر حفاظت از اموال مسلمین و استعدادهای آنان حریص نبوده و اتلاف این اموال در نگاهش اهمیت چندانی ندارد، اگرچه این جماعت خلاف اینها را ادعا کند.

در زمان ما کم نیستند این چنین تجمعات بی‌برنامه‌ای که هیچ مهارتی در عمل جماعی ندارند، و بی‌نظمی و بی‌برنامگی در عمل، آنها را به شکست و فرقه فرقه شدن و پراکندگی افراد و در نهایت به زندان و اسارت کشانیده است.

و بعضی دیگر هستند که از تجارب دیگران عبرت نگرفته و هنوز هم که هنوز است، کورکورانه و بدون برنامه، عمل می‌کنند، در حالیکه موفق و رستگار آن کسی است که عمر خود را تلف نکرده و از تجارب دیگران و اشتباهات آنها استفاده نموده و عبرت بگیرد.

جماعتی را می‌بینی که امروز در میدان دعوت به توحید، فعالیت نموده و به آن قناعت دارد و در آن مسیر حرکت می‌کند، سپس ناگهان بعضی از تغییرات در کشور رخ داده، مثلاً یک معاهده‌ی صلح و دوستی با یهود رخ می‌دهد یا بعضی از مناسبات مانند سر سال هزاره‌ی دوم میلادی و مانند آن جشن گرفته شده یا بعضی از تغییرات مانند تحت تعقیب قرار گرفتن یکی از برادران از جانب دشمنان خداوند، در بعضی از نواحی رخ می‌دهد، در این هنگام افراد این جماعت به ناگاه تجمع نموده و جهت انجام عملیات نظامی علیه یهود یا افراد جهانگردی که گمان آن می‌رود که در این مناسبات به کشور بیایند،

تصمیم‌گیری می‌کنند، یا به قصد کمک به آن برادر فراری، تصمیم به رویارویی با نظام حاکم گرفته و سایر برادران را مسئول خطاهای آن برادر می‌دانند، و در نظر آنها تفاوتی ندارد که آن خطاها به سبب عدم رعایت امور امنیتی و تشکیلاتی از جانب خود آن برادر بوده یا نه.

به این ترتیب برادرانی که مشغول به انجام خیر عظیمی هستند، به سمت چنین اموری سوق داده می‌شوند، آنگاه آشفته‌وار دست به اقداماتی آنی و بدون تفکر می‌زنند بدون اینکه چنین اموری در محاسبات و برنامه‌ی آنها بوده باشد؛ بلکه به مجرد تصمیماتی است که سبب اصلی آن، صرفاً وقوع آن حادثه و یا مشتی احساسات آنی بوده است.

و چه بسا اکثر افراد این جماعت از دعوتی که ممکن است مراحل مهمی از آن را طی نموده باشند، دست کشیده و آن را اهمال نموده و به عملی مشغول شوند که جزو برنامه و اهداف آنان نبوده است، پس در نتیجه، آنچه که قبلاً انجام داده‌اند را اهمال و ابطال نموده و آنچه را هم که اخیراً به آن انتقال یافته‌اند به خوبی انجام نداده و حق آن را ادا نمی‌کنند.

و در برخی حالات، جماعت به گروههایی تقسیم می‌شود که گروه جانب حماسه‌گری و رویارویی با نظام، در مقابل اصحاب جانب دعوت ایستاده و ادامه‌ی دعوت را بر آنها عیب می‌گیرند و آنها را به آنچه که آن را «نشستن از جهاد» یا «خذلانِ» برادران می‌نامند، توصیف کرده و اقدام به اظهار بیاناتی عاطفی و احساس‌برانگیز و حماسی می‌کنند و مخالفان خود را از انواع بدبختی‌ها و شقاوتها ــ بخاطر ترک جهاد ـ بیم می‌دهند و صبر و ثبات دعایان بر دعوتشان را مایه‌ی عیب و عار می‌دانند و احیاناً صاحبان این بیانات، کسانی‌اند که کاملاً از میدانی که درباره‌ی آن صحبت می‌کنند، دور بوده و از حقایق آن غافلند و از شرایط و واقعی که برادرانشان را به سمت آن فرا می‌خوانند، بیگانه و غائب‌اند، بنابراین با جهل خود هر آنکه را که می‌توانند به هیجان و تحمس و در نهایت اقدام نظامی وادار می‌کنند و در مقابل تا آنجا که می‌توانند بر دیگران و دعوتشان عیب و ایراد می‌گیرند، و در واقع آنها درباره‌ی چیزی صحبت می‌کنند که علمی نسبت به آن ندارند، بلکه سبب همه‌ی اینها فقط عاطفه و احساسات و هیجان است و دیری نمی‌گذرد که این هیجان و عاطفه در مقابل واقعیت‌های جامعه و توانایی‌های واقعی جماعت، خاموش می‌شود، و به همین دلیل است که هیچ کس، حتی افرادی که در داخل به صورت منظم و تشکیلاتی با آنها (که غافل از اوضاع حقیقی‌اند) مرتبط هستند، دعوتشان را اجابت نمی‌کنند، زیرا آنها مسائلی را می‌بینند که این افراد از آن بی‌خبراند، سپس این حوادث هم سپری شده و در گذر ایام

پیچیده می‌شوند و فقط آن بیانات و اظهارات حماسی هستند که به عنوان شواهدی از عمل بی‌برنامه و کورکورانه باقی می‌مانند.

چقدر رنج دیده‌ایم بخاطر سرانجام بعضی از جماعت‌هایی که در برهه‌ای از زمان گروه‌های زیادی از جوانان این امت، تابع آن بودند، اما بعداً دچار تناقضات گشته و بافته‌های خود را رشته نموده و بر آنچه که از قبل به آن دعوت می‌نمودند و بعنوان اصل خود قرار می‌دادند، تحت عنوان «مراجعات» قلم بطلان کشیدند.

چنین جماعت‌هایی، برایشان شایسته بود که مراجعات و مطالعات و نظرات و تأملات و تفکراتشان را در مرحله‌ای قبل از عمل و دعوت و جهاد و ملحق شدن مردم به آنها، قرار می‌دادند تا این همه‌ی جهود و تلاش بیهوده صرف نمی‌شد و این همه انرژی و استعداد به هدر نمی‌رفت.

لذا جایز نیست که جماعتی اقدام به فعالیت و شروع به جمع‌آوری افراد نموده و جوانان را مسلح کرده و از آنها لشکر بسازد، در حالی که نمی‌داند هدف و خواسته‌اش چیست؛ مثلاً می‌بینی در یک دوره‌ی زمانی با نصرانیان درگیر می‌شود، سپس مشغول امر به معروف و نهی از منکر جامعه می‌شود، و به ناگاه افراد آن به مراسمات عروسی هجوم برده و میز و صندلی‌ها را بر سر خوانندگان و نوازندگان موسیقی و افراد دعوت شده می‌شکنند، یا مواد اسیدی و شیمیایی سوزنده را بر زنان فاحشه و بی‌حجاب می‌پاشند، سپس دامنه‌ی حملات خود را به قتل جهانگردان خارجی و غیر آنها می‌کشانند.

و در نهایت بعد از روی آوردن و بالا گرفتن بلا و مصیبت، زیاد طول نمی‌کشد که جماعت از این امور تراجع و برگشت می‌کند!! و سیل تراجعات و از هم پاشیدگی و گروه گروه شدن در آن آغاز می‌شود بگونه‌ای که دشمنانِ «حرکت جهادی»، با دستاویز قراردادن چنین جماعتی، این حرکت مبارک را آماج طعنه‌ها و دشمنی‌های خود قرار می‌دهند و اعمال آن را مایه‌ی عیب و عار معرفی می‌کنند، حال هر فردی که ناظر بر ریشه‌ها و نقطه‌ی آغازین و ادبیات این جماعت باشد، به خوبی می‌داند که از همان ابتدا خلل و انحراف در چنین جماعتی وجود داشته که به اینجا کشیده است.

همچنانکه رنج برده‌ام و هنوز هم رنج می‌برم، زمانی که بسیاری از تجمعاتی را می‌دیدم که با فعالیتشان در «دعوت إلی الله» و اظهار و اعلان توحید و ثباتشان بر آن ـ علی رغم ـ بلا و مصیبت‌ها و رویارویی با داعیان فتنه‌اگیز تجهم و ارجاء، چشمم را روشن کرده بودند؛ چقدر رنجی دیدم و چقدر بر من سخت آمد، زمانی‌که غافلگیر می‌شدم و به یکباره می‌دیدم که آنها آن میدانی راکه پر از دعوت و فعالیت نموده بودند، به ناگاه خلوت کرده و به بلادی که گفته شده بود حدود الهی در آن اقامه می‌شود

یا جبههای که گفته شده بود، آرمان و پرچمی پاک و اسلامی در آنجا برافراشته شده است، هجرت می‌کردند، و آن جوانان در سرزمینشان دعوت و تلاش خود را در به یکباره و بعد از اینکه مراحل مهمی از آن را پیموده بودند، ترک کرده و از سرزمین خود، خارج می‌شدند در حالی که می‌دانستند طواغیت بعد از آگاهی از خروج هر کدام از آنها، بازگشت را برایشان بسیار مشکل خواهند کرد.

پس به آن بلاد یا آن جبهه می‌رفتند تا بعد از آن با این حقیقت مواجه شوند که کسی که آنها را به آمدن به آنجا تشویق کرده بود، در خبرهایش از آنجا، مبالغه نموده است و آن خبرها را بر اساس تحقیقی جامع و فراگیر و نظری واقعی و تیزبینانه، بنا ننموده است، بلکه تنها محرک او عاطفه و حماسه‌گری و سطحی نگری و چه بسا خستگی و احساس درماندگی در مقابل دشمنی و ممانعت طواغیت سرزمینشان از دعوتشان بوده است.

بنابراین چنین رفتار غیرمنتظره و غافلگیرانه‌ای ، باعث تقسیم جماعت شده و یا سبب بازگشت بعضی از آن افراد به سرزمینشان از همان راهی که خارج شده بودند، می‌شود که در این هنگام نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در راه بازگشتشان آنها را بازداشت نموده و به زندان می‌اندازند و تا زمانی که اطلاعاتی از برادرانشان و تحرکات و جابه‌جایی‌ها و برنامه‌هایشان به آنها نداده‌اند، آنها را آزاد نخواهند کرد.

و برخی دیگر پراکنده شده و در سرزمین‌ها و جبهات مختلف پخش می‌شوند. گروهی این جبهه را پسندیده و بدان می‌پیوندند، گروهی دیگر آن سرزمین را پذیرفته وآن را برای کار خود اصلح‌تر می‌یابند، و به همین صورت هر گروه به جایی رفته و سپس هر گروه برای شروع تلاش‌هایی پراکنده و اقداماتی بدون برنامه و منهج مشخص را صورت می‌دهند و هر کدام شروع به فراخوندن جوانانی می‌کند که خود آنها را می‌شناسد، و آنها را به ترک دعوت و ملحق شدن به خود فرا می‌خوانند، و دست به انجام دادن مقارنات و مقایساتی بین جبهات و جمع‌آوری اموال و امکانات و نیرو می‌زنند، اما بعد از مدتی، سهل و آسان می‌بینی که گزینه‌ی جدیدشان را هم تغییر داده و آن جبهه یا آن مکان را ترک نموده و به جبهه یا مکان یا عمل دیگری منتقل می‌شوند چرا که مناسبت جدیدی رخ داده یا جبهه‌ای تازه گشوده شده است و به همین منوال ..

يوماً بجزوى و يوماً بالعقيق * و بالعذيب يوماً و يوماً بالخليصاء**

روزی در «جزوی» و روزی در «عقیق» ؛ در «عذیب» روزی و روزی در «خلیصاء»

و تارة تنتحى نجداً وآونة * شعب الغوير و طوراً قصر تيماء**

وگاهی به «نجد» می‌گراید و چند دمی ؛ دشت «الغویر» وگاهی به «قصرتیماء»

بنابراین هیچ گونه جای تعجبی نیست که چنین کسی با چنین احوالی، هیچ هدفی را محقق نکرده و به هیچ مقصدی نرسیده و هیچ کار مشروعی را به اتمام نرساند، چه برسد به اینکه دولتی را برپا کند!

مردم عوام در نزد ما می‌گویند: «کثیر النطّ قلیل الصید».

«هرکس که دام‌ها و طناب‌های زیادی می‌اندازد، صیدش کم می‌شود.»

براستی که اینها اشتباهاتی است که به هیچ وجه سکوت در برابر آنها جایز نیست و مسلماً هر گروه و جماعتی که نفس خود را محترم می‌شمارد و نسبت به تلاش جوانان و عمر و زندگی آنها حریص و حساس است و توان و امکانات و اموال مسلمانان برایش اهمیت دارد، هرگز امکان ندارد که اعمالی اینگونه مرتکب شود یا تغییراتی اینگونه داشته باشد و یا هر روز تلاش‌هایش را ضایع کرده و مسافت‌ها و مراحلی را که پیموده، نادیده گرفته و اهمال نماید، و بدون کمترین تحقیق و تأملی و بدون تعیین هدف و برنامه‌ای و بدون اینکه بداند که چه می‌خواهد، در تصمیماتش، مضطرب بوده و به اینجا و آنجا برود. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» محمد ٣٣

«و کارهای خود را باطل مگردانید.»

و می‌فرماید: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثاً» نحل ٩٢

«شما (که با پیمان بستن به نام خدا تعهّدی را می‌پذیرید، به عهد خود وفا کنید و) همانند آن زنی نباشید که (به سبب دیوانگی، پشمهای) رشته خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد.»

أسأل الله تعالى أن يلهمنا رشدنا و يوحد كلمتنا و ينصرنا على من عادانا.

حذر و کتمان؛

مابین افراط و تفریط

(تأمل دهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

خداوند متعال می‌فرماید:﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَكُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِيعاً﴾ نساء ٧١

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! احتیاط نمائید و آمادگی خود را حفظ کنید، و دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.»

پس خداوند متعال قبل از امر به نفیر (خروج برای جهاد) به اخذ «حذر» امر نموده است.

و می‌فرماید:﴿وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً﴾ نساء ١٠٢

«و احتیاط خویش را بدارید، بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم ساخته است.»

بنابراین تمسک به اسباب احتیاط و حذر و کتمان در عمل جهادی، امری است مشروع در دین ما، بلکه در بسیاری از اوقات واجب است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم به استعانت از اسباب کتمان، در رفع حاجات و حتی اموری غیر از امور نظامی و جهادی توصیه نموده است، تا چه رسد به عمل جهادی و می‌فرماید:

«**استعينوا على قضاء حوائجكم بالكتمان**»[1]

«در انجام دادن و برآورده ساختن حاجاتتان از اسباب سر و کتمان کمک بگیرید»

حتی از اهمیت این موضوع اینکه، پیامبر صلی الله علیه و سلم در سنت و طریق خویش موضوع کتمان را به پوشیده ساختن امور بر دشمنان و فریب دادن آنان کشانده و رسانده است، و در نزد ایشان صلی الله علیه و سلم حذر نمودن تنها موقوف بر کتمان اسرار نبوده؛ بلکه همواره بر به هم زدن مراقبت دشمنان و گمراه ساختن جاسوسان آنها، حریص بودند، در حدیث کعب بن مالک در صحیح بخاری (۴۴۱۸) در قصه‌ی نرفتنش به غزوه‌ی تبوک آمده است که:

«**و لم يكن رسول الله صلى الله عليه و سلم يريد غزوة إلا ورّى بغيرها...**»

«پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه که می‌خواست به غزوه‌ای برود، با اعلام مقصد حرکتی دیگر آن را مخفی می‌داشت.»

و از جمله حرص و مبالغه پیامبر صلی الله علیه وسلم و حریص بودنشان بر موفقیت‌آمیز بودن غزوه‌ها و امور اصحابش به وسیله‌ی کتمان، این بود که سریه‌ای را به جهت معینی روانه می‌نمود بدون اینکه

۱- بیشتر علمای نخستین همچون امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابن المدینی آن را تضعیف و یا توهین (وهن: درجه‌ای از حدیث ضعیف) کرده و برخی از ایشان همچون ابن الجوزی بر «موضوع بودن و بطلان» آن حکم داده‌اند. اما از میان علمای معاصر، امام ألبانی در «**السلسلة الصحيحة**» به شماره ۴۳۶/۳ آن را صحیح دانسته است.

هدف و مقصودشان را به آنها بگوید، بلکه نامه‌ای نوشته و هدف و مقصود را در آن ذکر کرده و به آنها امر می‌نمود که آن نامه را باز نکنند، مگر اینکه اغلب مسیر سفرشان را طی کرده یا نزدیک به مقصد شده باشند، مانند آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد سریه‌ی عبدالله بن جحش انجام داد که این امر برای کتمان اسرار نظامی و عدم اظهار نظر حتی از خود سربازان، مگر کمی قبل از انجام عملیات است تا در صورتی که اگر بعضی از آنها به دست دشمن افتاده و اسیر شدند، چیزی برای گفتن و اعتراف کردن نداشته باشند حتی اگر تیکه تیکه هم شوند.

از جمله‌ی همین باب اینکه:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم هجرت نمود در ساعتی به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد که عادتاً در آن ساعت به نزد او نمی‌آمد و با سر و صورت پوشیده به نزد او آمد و قبل از اینکه قرار هجرت را با او در میان بگذارد، امر نمود که کسانی که در خانه هستند را از نزد خود بیرون کند، با وجود اینکه ابوبکر رضی الله عنه می‌فرمود: «**إنَّما هُم أهلُک**» یعنی «آنها خانواده‌ی تو هستند.»

و عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنهما شب‌ها در غار ثور و در نزد آنها می‌خوابید و شب هنگام و سحرگاه از نزد آنها به مکه باز می‌گشت و به همراه قریش در مکه، همچون کسی که شب در مکه بوده در آنجا صبح می‌نمود، و هر امری که برای پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نظر مهم بود، آن را به خاطر سپرده و شبانه و در هنگام تاریکی شب به نزد آن‌ها می‌رفت و ایشان را از اوضاع باخبر می‌ساخت.

همه‌ی این موارد را می‌توانید در حدیث هجرت که امام بخاری (**۳۹۰۵**) از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است، ببینید که در آن همچنین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به سراقه بن مالک، هنگامی که در مسیر هجرت به آنها رسید، فرمود: «**أخفی عنّا**» یعنی این امر ما را مخفی بدار و کتمان کن.

و نیز صحیح بخاری باب **الحرب خدعة** که در آن حدیث «**الحرب خدعة**»[۲] را ذکر نموده و امام ابن حجر عسقلانی در شرح آن می‌فرماید:

۲- صحیح بخاری (کتاب الجهاد و السیر- باب : «الحرب خدعة» - شماره ۲۸۶۶)

«وأصل الخدع إظهار أمر وإضمار خلافه، وفيه التحريض على أخذ الحذر في الحرب والندب إلى خداع الكفار، وإن لم يتيقظ لذلك لم يأمن أن ينعكس الأمر عليه» اهـ .

«اصل خدعه یعنی اظهار نمودن امری در ظاهر در حالی که در باطن به گونه‌ی دیگر و مخالف آن است، و در این حدیث، تحریض و تشویق بر حذر نمودن در جنگ و فریب دادن کافران است که اگر فرد نسبت به این امر هشیار نباشد ممکن است آن امر عکس شده و کافران با او این اسلوب را به کار گیرند.»

همچنین در صحیح بخاری در باب **الکذب فی الحرب**[٣] که در آن داستان قتل طاغوت یهود، کعب ابن اشرف یهودی را ذکر نموده، آمده است که آن ٢ نفر از صحابی پیامبر او را فریب داده و بقتل رساندند بطوریکه در نزد او وانمود کردند که از اوامر پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره‌ی صدقات و غیره به تنگ آمده‌اند و اکنون به نزد او آمده و از او کمک می‌خواهند، و این اسلوب را به کار گرفته تا سرانجام او را در موقعیتی مناسب به قتل رساندند.

و امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله در فتح الباری در شرح این حدیث به روایت امام ترمذی، بیان کرده است که دروغ گفتن در ٣ مورد جایز می‌باشد، که یکی از آنها مسأله‌ی جنگ با دشمن است، همچنین قصه‌ی حجاج بن علاط را ذکر کرده که از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه گرفت تا برای گرفتن و نجات اموالش از دست اهل مکه، چیزهایی به دروغ علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها بگوید که این هم دلیل بر جواز کذب در جنگ است.

همچنین امام بخاری قصه‌ی اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه را روایت نموده (شماره ٣٨٦١) که در آن نکات و عبرت‌هایی در این باره موجود است که دلالت دارد بر اینکه صحابه رضی الله عنهم اجمعین بر اخذ اسباب احتیاط و حذر و کتمان حریص بودند و در این خصوص به هیچ‌وجه کم‌کاری نمی‌کردند.

در این روایت آمده است که علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه سه روز ابوذر غفاری را از دور تحت نظر قرار داده بود و از کنار او رفت و آمد داشت بدون اینکه با او یک کلمه حرف بزنند و ابوذر در این سه روز نزد کعبه و چاه زمزم بود و منتظر کسی بود که بتواند از او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم اطلاعاتی کسب کند و او را به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم راهنمایی کند و علی در ابتدا از ابوذر احوالش را پرسید که برای چه آمده و .. .

٣- صحیح بخاری (کتاب الجهاد و السیر- باب : «الکذب فی الحرب» - شماره ٢٨٦٨)

و وقتی که از حرص و اشتیاق او برای اسلام آوردن و رسیدن به خدمت پیامبر صلی الله علیـه و سـلم آگاهی یافت، به او گفت که پشت سرش راه بیافتد تا او را نـزد پیـامبر صـلی الله علیـه و سـلم ببـرد بـدون اینکه قریش از این امر آگاه شوند، و به او گفت: «اگر چیزی را دیدم که خطری برای تـو در برداشـت در جای خود می‌ایستم به حالتی که انگار آب می‌ریزم، و اگر بدون توقف حرکت کردم، پس به دنبـال مـن بیا به هر خانه‌ای که داخل شدم تو هم به آن داخل شو» إلی آخر قصه .. .

و در قرآن خداوند متعال ما را از قصه‌ی جوانان اصحاب کهف و حذر کردن آنها از قومشـان بـاخبر ساخته است، آندم که در میان خود گفتند که باید یکی را برای خریـد غـذا بـه شـهر بفرسـتند، سـپس در ادامه آمده است:

﴿وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً * إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً﴾ کهف ۱۹ ـ ۲۰

«امّا باید نهایت دقّت را به خرج دهد و هیچ کس را از حال شما آگاه نسازد * قطعاً اگر آنان بر شـما دست یابند، شما را سنگسار می‌کنند، و یا این که به آئین خود برمی‌گردانند، و (در آن صورت، در دنیا و آخرت) هرگز رستگار نمی‌گردید.»

همه‌ی این موارد و غیر آن، دلالت واضحی دارد بر اخذ اسباب احتیاط و حـذر و کتمـان و پوشـیدن حقایق بر دشمن و فریب دادن آنها و دروغ گفتن علیه آنها برای محفوظ ماندن از کیدها و مکرهایشان، و همه‌ی این موارد امور مشروعی هستند که بر مسلمان در انجام دادن آنها حرجی نیست و بـر او عیبـی وارد نمی‌آید، و دلالت دارد بر اینکه عدم بکارگیری ایـن مـوارد و بـی‌تـوجهی نسبت بـه آنهـا، ممکـن اسـت دشمنان خداوند متعال را بر داعیان و مجاهدان مسلط نموده و سعی و جهادشان را به شکست بکشاند.

بعد از اینکه این امر ثابت شد، بدان که مردم درباره‌ی آن ما بین افراط و تفریط قرار دارند، بعضـی از آنها در آن مبالغه و افراط نموده تا جایی که تماماً از حرکت بازمانده و حالتی بر آنها می‌آید کـه حتـی از سایه‌ی خودشان هم می‌ترسند و هر صدایی را علیه خویش می‌پندارد. بعضی از آنها، به دنبال مصیبت‌هـا و گرفتاری‌هایی که به دلیل تفریط در این باب به آنها رسیده، دعوت و جهاد را ترک نموده و به زیاده‌روی و افراط در این باب روی می‌آورند، آنها طوری با دشمنان خداوند متعال برخورد می‌کنند که انگـار آنهـا هر سر و نهانی را می‌دانند، و در برابر تکنولوژی عصر، مطرودگشته و از امکانات آنها در کشـف و ضـبط صدا و اطلاعات و تجسس، دچار ترس و وحشت شده‌اند به نحوی که کم کم در تماس‌ها و روابط خـود

هیچ یک از وسایل روز از جمله اینترنت و تلفن و موبایل و غیره را به کار نمی‌گیرند، در واقع احوال آنها بگونه‌ای است که اگر می‌توانستند از کبوتر نامه‌بر مشکل ارتباطات خود را حل کنند، مسلماً سراغ چیز دیگری نمی‌رفتند.

و این در حالیست که برای این کار تنها مقداری مهارت و آگاهی نسبت به این وسایل به همراه مقداری مهارت در زمینه‌ی روش‌ها و تاکتیک‌های فریب دشمن، کفایت می‌کند تا به این ترتیب فرد از آثار و مفاسد این وسایل نیز اجتناب ورزد و در عین حال از منافع آن محروم نماند و سحر بر ساحر آن بازگردد.

اما اینکه از این وسایل ارتباطی اعتزال و دوری نماییم و آنها را در دعوت و جهاد به کار نگیریم به حجت اینکه آنها وسائلی هستند که دشمن ممکن است به آنها راه یافته و مورد مراقبت قرار دهد یا اینکه بدون هیچ دلیلی در ایجاد خوف و ترس و احتیاط از این وسایل مبالغه نماییم، این همان شکست و طرد شدن در مقابل پوچی و بطلان تکنولوژی دشمنان خداوند و زینت امکانات آنها است.

بنده یکبار یکی از جوانانی که بخاطر شدت و محنت زندان در تحقیقات علیه همدیگر اعتراف کرده بودند را ملاقات نمودم، به سراغش رفتم و هنوز ننشسته بودم که رادیو را روشن و شروع به پخش کردن صداهای مشوش و ناهنجار نمود، به او گفتم: ما که کاری با رادیو نداریم، صدایش را ببند تا بفهمیم که چه می‌گوییم، گفت: این ضروری است، برای ایجاد پارازیت و تشویش بر دستگاه‌های صدابرداری و میکروفن‌های مخفی، در صورتی که موجود باشند! من هم به او گفتم: خانه خانه‌ی توست و صحبت، صحبتی است اجتماعی و دوستانه نه امنیتی و نه جنگی و حتی دعوتی هم نیست، و گمان نمی‌کنم که جز بر ما بر کسی دیگر تشویش ایجاد نمایی .. .

و بعضی از این جوانان را می‌بینی که وقتی با تو تلفنی صحبت می‌کنند، آنقدر در مخفی صحبت کردن و استعمال رموز در مسائلی که اصلاً به اینگونه مخفی کاری و رمزی صحبت کردن نیاز ندارد، مبالغه می‌کنند، تا جایی که کلامشان به طلسم‌های پیچیده و اعصاب خردکنی تبدیل می‌شود که نزدیک است به دلیل غموض و پیچیدگی بیش از حد، نفهمی که واقعاً چه می‌گوید و منظورش چیست!

حال چنانچه دشمنان اسلام به این رمزها و طلسم‌هایش گوش فرا دهند، آنها را امری عظیم پنداشته و گمان می‌کنند که در پشت این رمزها عملیاتی بزرگ‌تر از عملیات نیویورک و واشنگتن (١١ سپتامبر)

نهفته است، در حالی که موضوع از عادی هم عادی‌تر بوده و حتی گاهی سخنانی بی‌مورد بوده که بین دو طرف رد و بدل می‌شود که اصلاً نیاز به رمزی صحبت کردن ندارد .. .

لذا در بسیاری اوقات صریح صحبت کردن بهتر و اولی‌تر است، زیرا هیچ حرجی در کلام نبوده و ضرورتی در به کار بردن رمز و اشاره در آن نیست، اما با وجود این باز هم بعضی از افراد سخت‌گیر و مشکل پسند، غموض و زیاده‌روی در اخفاء کلام را ترجیح می‌دهند.

مثلاً یکی از این افراد به تو تلفن زده و می‌گوید: امانتی در نزد من داری، یا امروز برای کاری ضروری می‌خواهم تو را ببینم، در حالی که آن امانت یک پیراهن یا یک شیشه عطر یا یک بسته شیرینی است که هیچ مشکلی در بیان کردن آن نیست، و آن کار ضروری دعوت به نهار یا شام است، اما افراد مشکل‌پسند و تکلف‌گرا، ابهام و مخفی‌کاری سینمایی را دوست دارند و نمی‌دانند که در این حالات این کار ضرر داشته و نفعی دربر ندارد، مخصوصاً اگر این اتصالات با کسانی باشد که از جانب دشمنان دین تحت پیگرد امنیتی قرار دارند و به خاطر هر کلمه‌ای محاسبه می‌شوند، و در حالی که بازداشت شوند، دشمنان دین، در اینکه آن امانت، اشیاء مذکور بوده یا آن کار ضروری، دعوت به صرف شام یا نهار بوده، آنها را تصدیق نمی‌کنند، اگر شدیدترین سوگندها را هم بخورند، و آنها را رها نمی‌کنند مگر ناخن‌هایشان را کشیده و پوستشان را تکه تکه کرده تا اسلحه و مواد منفجره‌ی مزعوم را تسلیم آنان کنند و نسبت به قرار نظامی یا تشکیلاتی محرمانه‌ای که در قالب آن رمزها درباره‌ی آن صحبت می‌کردند، اعتراف نمایند.

و بعضی دیگر بدون کوچک‌ترین ضرب و شتم و تهدیدی، در نزد دشمنان خداوند به تماسها و ارتباطات خود اعتراف و اقرار می‌کنند که ممکن است برای آنها و برادرانشان بسیار مضر باشد، فقط به حجت اینکه خوانده یا شنیده‌اند که تکنولوژی جدید قادر به ضبط و پیگیری تُن صدای فرد مورد نظر است، و دشمنان از طریق ماهواره‌ها، این تکنولوژی را در تمامی تلفن‌های جهان عمومی کرده‌اند!!

گویی تماس‌ها و ارتباطات تلفنی ایشان درباره‌ی بمب اتم و سلاح‌های کشتار جمعی بوده است!! و از اینجاست که از دروغ گفتن با آنها دچار مشکل و حرج می‌شوند چون گمان می‌کنند که دروغشان به واسطه‌ی آن تکنولوژی بزودی کشف خواهد شد! نمی‌دانم چه ضرری متوجه فرد مسلمان می‌شود اگر دشمنان خدا بفهمند که او به آنها دروغ گفته و دروغش را افشا کنند؟!

آیا منتظرند از آنها حسن رفتار مشاهده نمایند! و یا اینکه از دروغ گفتن با دروغگوترین و خبیث‌ترین و پیمان‌شکن‌ترین خلق خدا، شرم و حیا دارند! در حالی که دروغ گفتن آنها برای حمایت از دعوت و جهاد و دفع ظلم از خود و بردارنشان است، اما کذب و دروغ دشمنانشان اصیل و نشأت در ریشه‌ی آنها داشته و برای مکر و کید علیه دعوت او و ریشه‌کن ساختن جهاد و ظلم کردن به او و برادرانشان است.

اینها مثال‌هایی بودند از آثار احساس عجز و درماندگی و احساس طردشدگی در مقابل تکنولوژی جدید و امکانات دشمنان خدا و بعضی از آثار افراط و مبالغه در مخفی‌کاری و ترسیدن و حذر تا حد وسوسه بدون هیچ حاجتی و در چیزی که فائده‌ای در آن نیست.

در طرف مقابل نیز بعضی از افراد در این امر مهم، بسیار تفریط نموده و آن را اهمال و قصور نموده و یا آن را به کلی تعطیل نموده‌اند، به نحوی که می‌بینی که فرد مسلمان مجاهد و داعی در عصر تکنولوژی (و دیجیتال) هرچه اسرار دارد از یادداشت‌ها و یادآوری‌ها و قرار ملاقات‌ها گرفته تا برنامه‌ها و تفاصیل جماعت و تشکیلات خود و تمامی موارد و مخارج مالی آن به همراه بسیاری چیزهایی دیگر را با تمام تفاصیل و بدون هیچ‌گونه رمز و مخفی‌کاری، در اوراق و برگه‌هایی پراکنده نوشته است، و وقتی که نامه‌ای مهم و تحذیری یا سری و امنیتی برای او آورده می‌شود، این نامه روزها و هفته‌ها در جیبش باقی می‌ماند و یا برای ماه‌ها و احیاناً سال‌ها آن را ـ بیهوده ـ در خانه‌اش نگه‌داری می‌کند و نسبت به از بین بردن آن اقدام نمی‌کند! نمی‌دانم که آیا آن را برای یادگاری نگه داشته یا یادآوری!!

و آن نامه در انتظار دشمنان اسلام است که در اولین هجوم به خانه یا بازداشت آن فرد، به عنوان صیدی چاق و چله به دست آنها بیافتد، و فرد ممکن است به سبب همین نامه، غافلگیر شده و نتواند در تحقیق هیچگونه حرفی برای گفتن داشته باشد، و این اهمال و سهل‌انگاری او سبب بازداشت برادران و از بین رفتن عمل و جهادشان گردد.

یا می‌بینی که کورکورانه، با وسایل ارتباطی تعامل می‌کند و نا آگاهانه به آنها اعتماد می‌کند و اگر بعضی از برادرانش او را بر حذر دارند یا به او توصیه کنند که احتیاط و حذر نماید و از سخن گفتن در مورد ملاقات‌ها و موعدها خودداری کند، یا هر نامه‌ای که به دستش رسیده است را بعد از خواندن آن، بسوزاند، یا اینکه اسماء و عناوینی حقیقی و کامل را در اوقات یا اماکنی که در معرض تفتیش دشمنان خداوند هستند، بر خود نگذارد، یا اینکه اسم و مشخصات اصلی خود را به افرادی که در معرض بازداشت و تحقیق قرار دارند؛ ندهد، وقتی این حرف‌ها به او گفته می‌شود، با شوخی و مزاح رفتار کرده

و این حرف‌ها را رد می کند و چه بسا چنین سخنانی را ناشی از بزدلی، ترس و مایه‌ی عیب و عار بشمار آورد.

نمی‌دانم چنین فردی، چه حرفی برای گفتن داشت اگر بعضی از برادرانش را می‌دید که در غار کوچکی که پر از سوراخ افعی‌هاست و جای بیشتر از دو نفر را ندارد، مخفی شده‌اند، در حالیکه کافران در جستجوی آنها هستند!؟

شکی نیست که عیب و نقص از چنین فردی سر بر نیاورده مگر بخاطر غفلت و بی‌آگاه از سیره و زندگانی پیامبر صلی الله علیه و سلم و غرق شدن در زندگانی راحتی و بی‌مبالاتی و دوری از زندگی جهادی و عمل جدی برای دین خدا و تمایل و اعتماد بر امنیتی دروغین که عوام‌الناس در آن هستند و طواغیت و یاوران آنها، آن را ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

این تفریط و سهل‌انگاری و اهمال، بسیاری از اعمال و تجارب را به شکست‌هایی کشانیده که اهل اسلام را محزون ساخته است و چشم دشمنان دین را روشن کرده است بطوریکه آنان این شکست‌ها را بزرگ جلوه داده و از آنها به عنوان موفقیت‌ها و پیروزی‌های چشمگیری یاد می کنند که در جنگ علیه تروریسم برای سازمان‌های امنیتی خود کسب کرده‌اند، اما حقیقت این است که سبب این شکست نه زیرکی دشمنان خداوند و مهارت دستگاه‌های امنیتی‌شان، بلکه تفریط و اهمال آن افراد، در مورد حذر و احتیاط است.

چقدر دچار حزن و اندوه می‌شدم، وقتی بعضی از کسانی را می‌دیدم که نصیحت در این باره را نمی‌پذیرند، جوانانی که از تجربیات دیگران درس نمی گیرند و از خطاها و سرشکستگی‌هایشان عبرت نمی گیرند و لغزش‌ها و خطاهایشان را تکرار می کنند، و هرگاه یکی از آنها درصدد انجام عملیاتی جهادی بر می‌آید و سلاحی برای آن کار ذخیره می کند، در اولین برخورد خود با دیگران نه تنها آنان را از وجود اسلحه‌اش باخبر می کند، بلکه او را از اهداف و آروزها و برنامه‌هایش در عمل جهادی نیز آگاه می‌سازد، سپس بعدها نمی‌داند که عدم موفقیتش در انجام آن عمل، از کجا و چگونه بود که برنامه‌ها و آروزهایش ـ به این سادگی ـ به شکست انجامید!!

و مرا حزین می کند اینکه اهل دنیا و اصحاب تنظیمات ملیت‌گرا و غیراسلامی، اصول عمل نظامی و قواعد امنیتی آن را به خوبی آموخته و بکار می گیرند، و می‌بینی که اگر اراده انجام عملی را می کنند از آن عملیات و اهداف آن هیچ گونه خبری منتشر نمی‌کنند و کسی جز اجراکنندگان عملیات را آن هم

لحظاتی چند قبل از آغاز عملیات به نحوی که جایی برای خارج شدن چیزی از اخبار عملشان، نباشد، از آن آگاه نمی‌کنند و افراد درگیر در عملیات، معلوماتی بیشتر از آنچه که به آن نیاز دارند را نمی‌دانند. مصادر و مخاذن اسلحه و اماکن انبار و ذخیره‌ی آن و کسی که آنها را از خارج وارد کرده و به تنظیم تحویل داده، و اینکه آیا غیر این افراد کسان دیگری هم در این کار بوده‌اند یا نه (کار ورود اسلحه) و آیا اهداف دیگری وجود دارد که برادرانشان نسبت به آن اقدام کنند (و آنها خبر از آن نداشته باشند) و غیر اینها، همه از معلومات و دانستنی‌های اضافی است که به عنوان باری امنیتی به شمار می‌رود، بطوریکه هر کس فعالیت نظامی‌اش را محترم شمارد، مصلحت نیست آن معلومات اضافی را بر کسی حمل نماید که به کارش نمی‌آید.

بنابراین با رعایت این مصالح و مفاسد امنیتی است که اشتباهات و ضربات وارده در صورت شکست این فعالیت‌ها و عملیات‌ها، محصور و مشخص خواهد بود، برخلاف ضربات مهلك و کشنده‌ای که همچون آتش خرمن، همه‌ی افراد اطرافش را به آتش می‌کشاند، و سبب آن آشفته‌گری و بی‌تنظیمی بعضی از دراویشی است که با سفاهت و بلاهدف به میدان فعالیت نظامی داخل می‌شوند، در حالیکه مسلمانان مقدمترین مردم نسبت به اتقان و انضباط و حذر و هوشیاری در این باب هستند که پیشتر بدان اشاراتی داشتیم.

میدان جهاد نیازمند افرادی همچون شیرهای بیشه و عقاب‌های تیزپرواز است نه درویش و پرندگان بی‌پروبال ..

نمونه‌ی دیگری از نمونه‌های تفریط در این باب را در جوانی می‌توان یافت که بعد از آنکه خداوند متعال او را به راه دینش هدایت کرده است، رفتارش در قبال اسلحه همان رفتاری است که در زمان جاهلیت داشته است، یعنی همان اخلاق و عادت قبیله‌ای که در تأمل هفتم در مورد آن بحث نمودیم.

مثلاً این جوان را می‌بینی که در افشای اسلحه‌ی خود و نشان دادن آن به دیگران هیچ اشکالی نمی‌بیند و هیچ ابایی ندارد و او را در حالی مشاهده می‌کنی که با اتومبیلش اینجا و آنجا چرخ زده و اسلحه‌ی خودکارش را هم به همراه دارد، بلکه ممکن است حتی نارنجك‌ها و بمب‌ها و مهماتش را نیز ـ با بی‌نظمی عجیبی ـ با خود حمل کند و به این و آن نشان دهد! حال چنانچه او را موعظه و نصیحت کنی و به او تذکر دهی که این چنین اهمال و سهل‌انگاری و گشت و گذار، مناسب افراد این مسیر (جهاد) نیست و اینکه جاهلیت دیروزش دیگر سرآمده و به مجرد گرفتن عقیده‌ی مبارك توحید و نزدیکی با اهل جهاد و اتصال و همنشینی با آنها، نظر دشمنان دین نسبت به او عوض شده و تغییر یافته

است، نصیحت تو را به شوخی گرفته و آن را عجیب و غریب دانسته و حقیقت آن را درک نمی‌کند، مگر زمانی که دیگر دیر شده و فرصت از دست رفته است. و چه بسا این نصایح را ناشی از ترس و وحشت شما بداند و بگوید نیازی به مبالغه در امور عادی نیست! اما همین که به سبب این تفریطش، بازداشت شده و مورد ابتلاء قرار می‌گیرد، دیگر آن امور بعد از آن نزد وی عادی نخواهد بود بلکه غالباً امثال این جوانان، بعد از ابتلاء و فتنه (ناشی از تفریطشان) به یکباره به جانب افراط شدید در مسائل حذر و امنیت متمایل می‌شوند به نحوی که از ترس تکنولوژی عصر از سایه‌ی خودشان هم می‌ترسند و از امکانات بزرگ و اطلاعات مخوف و خطرناک دشمنان دین که اسلحه و بمب‌هایشان را کشف کرده‌اند، همواره در بیم و هراس هستند!!

آنها بجای اینکه شکست خود را به اعمال کودکانه و اهمال و سهل انگاری خود نسبت دهند، آن را به زیرکی دشمنان خداوند و خباثت و توان اطلاعاتی آنها نسبت می‌دهند و به این ترتیب دشمنان را بزرگ و دستگاه‌های امنیتی آنان را خارق‌العاده می‌پندارند.

و در این میان حق نه با آن تفریط قبلی بود و نه با این افراط بعد از بازداشت، بلکه حق با وسط و اعتدال در همه‌ی احوال است. لذا برای اهل این طریق شایسته است که خود را به مستوای جهاد عظیم آن برسانند و نسبت به مکر و مکائد دشمنانشان بصیرت داشته باشند و اسباب احتیاط و حذر و امنیت و کتمان را بدون افراط و تفریط، اخذ نمایند.

أسأل الله تعالى أن ينصر أولياءه و يذل أعداءه

والله غالب على أمره ولكن أكثر الناس لايعلمون

قتال تحت امارت امیر فاجر

مابین افراط و تفریط

(تأمل یازدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

مسأله‌ی جایز بودن قتال تحت امارت امیر فاجر برای دفع کافر هنگامی که امیر صالح برای دفع آن موجود نباشد و جز با امیر فاجر جهاد ممکن نباشد، مسأله‌ای معلوم در نزد اهل سنت و جماعت می‌باشد.

این مسأله در نزد اهل سنت و جماعت مشهور است و در کتب فقه به کرات ذکر آن آمده است. همچنین در کتب عقیده هم برای مخالفت با اهل بدعت آن را ذکر نموده‌اند و این مسأله‌ای است که بر قاعده‌ی دفع مفسده‌ی بزرگ از میان دو مفسده با متحمل شدن مفسده‌ی کوچکتر «**دفع أعظم المفسدتين باحتمال أدناهما**» بناء شده است که قاعده‌ای معروف از قواعد فقه است.

شیخ‌الإسلام ابن تیمیه (رحمه‌الله) در مجموع الفتاوی (۵۰۶/۲۸) می‌فرماید: «مسأله‌ی جهاد تحت امارت هر امیر فاجر و نیکوکار از اصول اهل سنت و جماعت است چرا که خداوند متعال این دین را با فرد فاجر و اقوامی که هیچ نصیبی از خیر و اجر اخروی عائد آنها نمی‌شود، نصرت می‌دهد، همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده است، زیرا اگر جهاد جز به همراه اُمرای فاجر و یا سپاهی که فسق و فجور آن زیاد است ممکن نبود، در این حالت در بین یکی از این دو امر قرار خواهیم داشت: یا ترک جهاد به همراه آن امیرفاجر؛ که این امر تسلط افراد دیگری از کفار یا افرادی فاجرتر را بدنبال دارد که ضررشان برای دین و دنیا بزرگ‌تر است و یا جهاد به همراه امیر فاجر؛ که بدینوسیله دفع فاجرتر یا کافر و بازگرداندن اکثر احکام اسلام ـ هرچند که نتوان همه‌ی این احکام را اقامه کرد ـ حاصل می‌شود که این عمل ـ غزوه تحت امارت امیر فاجر ـ در این حالت و تمامی حالات مشابه آن، امری واجب می‌باشد، بویژه اینکه بسیاری از غزوه‌های بعد از خلفای راشدین جز به این شیوه نبوده است». ا.هـ

و امام طحاوی (رحمه‌الله) می‌فرماید: «وحج و جهاد تحت امارت ولی امر مسلمین، چه نیکوکار باشد و چه فاجر، تا قیامت باقی می‌ماند و چیزی آن را باطل و نقض نمی‌کند» ا.هـ

و در این باره حدیث «**الجهاد ماض مع البر و الفاجر**» یعنی «جهاد باقی می‌ماند تحت امارت هر امیر فاجر و نیکوکاری» روایت شده است، که ابوداود و ابویعلی آن را به صورت مرفوع و موقوف از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند و ابن حجر عسقلانی در فتح‌الباری[1] می‌فرماید: «مشکلی در راویان آن نیست جز اینکه مکحول از ابوهریره حدیث نشنیده است و او را ندیده است».

۱– «فتح الباری ـ تعلیق ابن باز» ـ باب: «الْجِهَادُ مَاضٍ مَعَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» ـ صفحه ٥٦ ـ شماره ٢٨٥٢

همانطور که گفتم این مسأله امری معلوم در نزد اهل سنت و جماعت است و بسیاری از جوانان زمان ما در بسیاری از جبهات قتال، جهادشان را بر همین اساس بنا نموده‌اند. اما مسئله‌ای که پاسخ آن بر بسیاری از جوانانمان مخفی مانده و دوست دارم که نسبت به آن آگاهی دهم، این است که مقصود از «امیر فاجر» که اهل سنت و جماعت، جهاد و قتال تحت امارت او برای دفع دشمن کافر را در حالت عدم امکان دفع آن مگر به همراه آن فاجر، جایز دانسته‌اند، چیست؟

می گویم: مقصود از فاجر در اینجا کسی است که فجورش در رابطه با نفس خودش باشد، مانند کسی که بعضی معاصی مانند شرب خمر و مانند آن از انواع فسق‌هایی که به مسلمانان ضرری نمی‌رساند را مرتکب می‌شود.

این، آن امیری است که اهل سنت و جماعت جهاد به همراه او و تحمل نمودن فجورش برای دفع دشمن کافر را جایز دانسته‌اند که دلیلشان هم همانطور که گفتیم، اعتماد بر قاعده‌ی «**دفع أعظم المفسدتين باحتمال أدناهما**» می‌باشد که این قاعده صراحتاً دلالت دارد بر اینکه شرط جواز جهاد به همراه امیر فاجر به این بستگی دارد که بطور قطع مفسده‌ی آن کمتر از مفسده‌ی کافر باشد و به همین دلیل مفسده‌اش برای دفع مفسده‌ای بزرگ‌تر از آن تحمل می گردد، بر خلاف حالتی که فسق و فجور امیر، مسبب خسارت و آسیب به مسلمانان باشد، به نحوی که مسأله‌ی امیر قرار دادن او و جهاد به همراه او مساوی یا بزرگ‌تر از مفسده‌ی ترک قتال کفار باشد، که در هیچ حالتی منظور اهل سنت و جماعت از گفته‌یشان، چنین فاجری نیست.

و اگر در اقوالشان در این باب و قاعده‌ی ذکر شده که در این خصوص بر آن اعتماد نموده‌اند، تأمل کنی، هرگز برای یک لحظه هم، درباره‌ی این فرق و تمایز، شک نخواهی کرد.

و به همین دلیل زمانی که از امام احمد درباره‌ی دو نفر امیر جهاد پرسیده شد، که یکی از آنها قوی و فاجر و دیگری صالح و ضعیف است، که به همراه کدامیک قتال شود؟ فرمود: «اما فرد فاجر قوتش برای مسلمانان و فجورش برای نفس خودش است و اما صالح ضعیف صلاحش برای نفسش و ضعفش برای مسلمانان است، پس باید به همراه قوی فاجر قتال نمود و پیامبر صلی‌الله علیه وسلم فرموده‌اند: «**إن**

الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر»[۲] یعنی «خداوند متعال این دین را با فرد فاجر نصرت مـی‌بخشـد.» و در روایتی هم آمده است «با کسانی که هیچ خیری نصیبشان نمی‌شود.» ا.هـ. (مجموع الفتاوی۲۵۵/۲۸)

در این کلام امام احمد که «فجورش برای نفسش است» تأمل کن تا بفهمـی کـه آنهـا در مـورد چـه کسانی صحبت کرده‌اند. و آنچه که ابن قدامه (رحمه الله) در المغنی ذکر نموده نیز مثل همین اسـت؛ کـه می‌گوید: «اگر شخص امیر به شرب‌خمر و دزدی از غنیمت (غلول) معروف بود، همراه او جهاد می‌شـود؛ زیرا این فجور فقط در نفس خودش است و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده اسـت کـه خداونـد متعال این دین را بواسطه‌ی فرد فاجر نصرت می‌دهد.» ا.هـ

اکنون این مسأله ثابت شد و دانسته شد که مسأله‌ی قتال به همراه امیر فاجر و در حالـت عـدم وجـود امیر فاضل برای دفع کافر به این قید مقید است، یعنی اینکه فجورش برای نفس خودش باشد و بـه آسـیب رساندن به مسلمانان کشانیده نشود، و همچنین فسادی که با امیر بودن او حاصل مـی‌شـود، کمتـر از فسـاد کافران و تسلط آنها بر مسلمانان باشد.

اما اگر فساد امیر فاجر و ضررش مساوی یا بیشتر از ضرر کفار و تسلطشان بر مسلمین باشد، در چنین حالتی نه شرعاً و نه عقلاً قتال به همراه این فاجر جایز نیسـت، چـون قاعـده‌ای کـه ایـن حکـم بـدان معلـق است، بر آن منطبق نمی‌گردد، چرا که مفسـده‌ی او مفسـده‌ای کـوچکتر نیسـت، تـا بـرای دفـع مفسـده‌ی بزرگ‌تر تحمل گردد.

حال که ثابت گردید حاکمی فاجر با چنین اوصافی مشمول قاعده‌ی فقهی مذکور نمی‌باشـد، تأکیـد می‌کنم که حاکمان و امرای پست و حقیر و نوکرمآبی که بـا بـالا رفـتن از جمجمـه‌هـای شـهدا و پایمـال کردن خون قهرمانان این امت، به تاج و تخت خود می‌رسند، به طریق اولی‌تر مشمول این قاعده نخواهنـد بود، چرا که آنان همان کسانی هستند که صراحتاً و بدون هیچ مشکلی اعلام می‌کنند که حکومـت خـود را براساس دمکراسی کفری بنا خواهند نمود و یـا از بـرادری و دوسـتی خـود بـا طواغیـت عـرب و عجـم سخن می‌گویند و در سازمان‌های کفری بین‌المللی با آنها اتحادیه تشکیل مـی‌دهنـد و در راسـتای کسـب مشروعیت و مقبولیت خود در سطح جهانی و بین‌الملل تلاش می‌کننـد و در بیانـات و پیـام‌هـای بـه ظـاهر

۲– سنن دارمی ـ باب : «**ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر**» ـ صحفه ۳۱٤ ـ شماره ۲۵۱۷

اسلامی جهت تحریک عواطف جوانان و کشانیدن آنها به جبهات و پایگاه‌های خود و دست یافتن و تسلط بر کمک‌های مالی و تأییدات آنها، هیچ اشکالی نمی‌بینند.

هیچ شکی ندارم که این دجالان یا بهتر بگوییم، این دزدان، همان ائمه‌ی گمراه یا دجالانی هستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم امتش را از آنها آگاه کرده و برحذر داشته است، چرا که آنها همجنس و همنژاد ما بوده و به زبان ما صحبت نموده و هرگاه که احتیاج داشتند، نوع خطاب و آیات و احادیث ما را بر زبان می‌آورند و هرگاه به اهداف و غایات خود رسیدند بر ما و خون‌ها و جهادمان مهر انکار می‌زنند و از چهره‌های خبیث و سینه‌های پر از کینه‌یشان نسبت به جهاد و اهل آن پرده برمی‌دارند و جهاد و مجاهدین را به قیمت اندکی از مناصب پست و فرومایه می‌فروشند.

اگر جوانان از همان ابتدای امر در تصریحات آنها تدبر می‌کردند، خصوصاً تصریحاتی که برای برادران و دوستان کافرشان از طواغیت و هیئت‌هایشان ابراز می‌کنند و نسبت به آن خطاب‌ها و پیام‌های دینی ساختگی آنها برای دوستانشان آگاه بوده و عقل خود را به کار می‌بستند، هرگز بازی‌های آنها، برایشان مخفی نمی‌ماند و فریب آنها را نمی‌خوردند و با از دست رفتن فرصت اینگونه شوکه نمی‌شدند.

براستی‌که مؤمن زیرک و باهوش است و واجب است که بر این روحی که خداوند در اختیار او نهاده است حریص باشد و در آن تقوای خداوند را رعایت کند و جز در جایی که یقین دارد این دین عظیم را نصرت می‌دهد، روحش را فدا نکند و از بین نبرد، زیرا روح‌های زیادی در اختیار ندارد که بعضی را در اینجا و بعضی دیگر را در آنجا تجربه نماید، او فقط یک جان دارد که بایدآن را از صرف شدن برای دجالان و فدا شدن در راه آنان، حفظ نماید و به یاد داشته باشد که هیچ پیامبری نیامده است مگر اینکه امتش را از دجال برحذر داشته است، همانطور پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما خبر داده و ما را وصیت نموده که بعد از هر نمازی از فتنه‌ی دجال به خداوند متعال پناه ببریم، و همانگونه که شیخ‌الإسلام ابن تیمیه (رحمه الله) گفته‌اند دلیل این استعاذه جز این نیست که جنس فتنه و خباثت و فریب‌دهندگی دجال در هر زمانی موجود می‌باشد لذا باید از آن حذر نماییم.

این تفریطی است که بسیاری از جوانان مسلمان امروز بدان گرفتار شده‌اند و فریب آن افراد دجال را خورده‌اند و در برابر انحرافات آشکار و تصریحات خبیثانه و پیوندهای مشبوه آنها با طواغیت و نوکرانشان، چشم فروبسته‌اند و دنبال شعارهای دروغین آنها افتاده و به حجت جایز بودن قتال تحت امارت امیر فاجر، به همراه آنها قتال نموده‌اند و آن افراد پیمان شکن نیز به وعده‌هایشان برای اقامه‌ی

شریعت خداوند و التزام به منهج الهی وفا نکرده و برای تحقق اهداف خبیثانه‌ی خود از این جوانان سوء استفاده می‌کنند.

در مقابل این تفریط، افراطی را می‌بینیم که مصداق بارز آن جوانانی هستند که در این باب غلو کرده و تنها بخاطر برخی از اشکالاتی که در قیادات و رهبران حرکات جهادی می‌بینند، از قتال تحت لوای آنها در جبهات خودداری می‌کنند، در حالیکه این اشکالات از نوع فجوری هستند که ضرری متوجه عموم مسلمانان نخواهد کرد و با مفاسد تسلط کفار هرگز قابل مقایسه نبوده و بلکه بسیار کمتر از آن است، تا آنجا که باخبر شده‌ام برخی از این جوانان از پیوستن به اخیار مجاهدین و مخلص‌ترین آنها در زمان ما خودداری و امتناع نموده‌اند، به حجت اینکه آنها با بعضی از افکار آن جوانان که از موارد اجتهادی است و جای خلاف در آن است، مخالفت کرده‌اند، یا به این حجت که آنها به برنامه و منهج تعلیمی پیشنهادی این جوانان که منبع آن کتب بعضی از مشایخ است، ملتزم نیستند و از این قبیل حجت‌ها و عذرهای غیرشرعی که جایز نیست جهاد مسلمانان به سبب آنها ضعیف گردانیده شود یا تلاش‌ها و توانایی‌های مسلمانان به خاطر آنها پراکنده و متفرق گردد.

و در پایان آنچه که گذشت را در نکات زیر خلاصه می‌کنم:

أولاً: بر مجاهدان واجب است که تفاوت قائل شوند بین زمانی که امیر فاجر یا فرمانده‌ی فاجر یا دولت فاجر، موجود است و راهی جز جهاد به همراه آن نیست، و بین زمانی که مجال وسیع است و اختیار بدست مجاهدان است، که در این حالت برای آنها جایز نیست تحت امارت فاجر قتال کنند و جایز نیست که به هیچ حال او را به امارت خود انتخاب کنند، پس مسئله‌ی قتال به همراه امیر فاجر، فقط در حالت عدم وجود فرد صالح یا در حالت ضعف و ناکارآمد بودن فرد صالح، مطرح می‌گردد.

ثانیاً: بر آنها واجب است که تفاوت قائل شوند بین امیر فاجری که فجورش در نفس خودش منحصر می‌شود و بین امیر فاجری که فجور و ضررش متوجه اسلام و مسلمین شده است به نحوی که مفسده و ضررش برای مسلمانان عظیم‌تر از مفسده‌ی کفار یا مساوی آن باشد، که فرد نوع اول همان کسی است که اهل سنت و جماعت قتال تحت رایت آن برای دفع مفسده‌ی کفار که بزرگ‌تر از مفسده‌ی اوست را جایز دانسته‌اند اما برای فاجر نوع دوم، قتال به همراه او را جایز ندانسته‌اند. بنابراین پرواضح است که منظورشان از این قاعده، چنین کسی نبوده است، زیرا قاعده‌ای که مسأله‌ی مشروعیت

قتال به همراه امیر فاجر بر آن بناء شده است «**دفع أعظم المفسدتين باحتمال أدناهما**»، بر چنین کسی منطبق نیست.

ثالثاً: واجب است که بدانیم و آگاه باشیم که امثال این امیر فاجر که کافر نیست اما مفسده‌اش از مفسده‌ی کافر هم گذشته یا مساوی آن است، مشمول قاعده مذکور نخواهد بود و لذا قتال به همراه او حلال نیست، چرا که هیچ نعمت و کرامتی در قتال به همراه امیری که بدعت کفری خود را علنی کرده است یا صراحتاً منهج کفری یا حکم جاهلی خود را بیان می‌دارد، وجود ندارد.

و خلاصه‌ی سخن این است که از افراط و تفریط در این باب اجتناب نماییم.

از تفریط اجتناب کنیم، یعنی به حجت قتال تحت امارت امیر فاجر، نباید قتال تحت پرچم‌های نفاق و خباثت را جایز گردانیم، رایات و پرچم‌هایی که در زیر آنها تلمیحاً یا تصریحاً اعلام می‌شود که بهنگام رسیدن به اریکه‌ی قدرت، مناهج و بدعت‌های کفری و اهدافی متناقض با دین اسلام و ارکان آن بنا خواهد شد! و نباید چیزی را بر این مسئله حمل کنیم که ربطی به آن ندارد و یا چیزی را در این قاعده داخل کنیم که از آن نیست و نباید جهاد مسلمانان را از مسیر خود دور و منحرف بگردانیم یا ثمرات و دستاوردهای آن را اتلاف کنیم و یا آن را تسلیم دجالان و ائمه‌ی ضلالت کنیم تا با بالارفتن از نردبان جهاد مسلمین به افتخارات و آروزهایشان برسند.

و از افراط اجتناب کنیم، یعنی با تعطیل این قاعده (جهاد با امیر فاجر) و الغای آن، پشت برادرانمان را خالی نکنیم، بگونه‌ای که برای قتال با آنها شروطی قرار دهیم که خداوند متعال هیچ دلیلی برای آنها نازل نگردانیده است و عملاً این قاعده را تعطیل کنیم. مثلاً پاک بودن صفوف و خالی بودن آن از عصات و گنهکاران را شرط قرار دهیم، که در واقع امری است امکان ناپذیر، مگر در آن حالتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در زمان خروج مهدی در آخرالزمان از آن خبر داده است، که مردم به دو گروه ایمان و نفاق تقسیم می‌شوند، گروه ایمان که هیچ نفاقی در آن نیست و گروه نفاق که هیچ ایمانی در آن نیست.

و گرنه قبلاً که کلام شیخ‌الإسلام در مورد جهاد به همراه امیر فاجر را نقل کردیم که می‌فرماید: «... بلکه بسیاری از غزوه‌های حاصل بعد از خلفای راشدین، واقع نشده جز به این حالت».

یا برای آنها شرط قرار دهیم که باید به اجتهادات و اختیارات ما که جای خلاف در آنها هست التزام داشته باشند، یا آنها را ملزم به افکار و تصورات مفصلمان با تمامی حواشی‌اشان بدانیم و گرنه قتال بی‌قتال

و با این امر پشت آنها را خالی کرده یا به سبب کوته‌نظری و سوءفهم خود، فرصت‌های پیروزی و تمکین را ضایع کنیم.

در صحیح بخاری در این باب[۳] این فرموده پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است که:

«الخیل مقعود فی نواصیها إلی یوم القیامة الأجر و المغنم»

«خیر و برکت تا قیامت بر پیشانی اسب‌ها نوشته شده است و آن خیر و برکت، اجر و غنیمت جهاد است.»

پس در این حدیث و حدیث طائفه‌ی منصوره: «**لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**»[۴] یعنی «پیوسته طایفه‌ای از امت من بخاطر حق چیره و پیروزمندانه در حال جنگند تا روز قیامت»، بشارت بقای مجاهدان و استمرار جهاد و عدم تعطیلی آن با وجود هر شرایطی تا برپایی قیامت داده شده است.

بنابراین ما نیز باید برادرانی دوستدار یک و متحد باقی بمانیم و از تفرقه و عقب ماندن از قافله‌ی جهاد به خاطر حجت‌هایی توخالی، حذر نماییم.

﴿وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ عنکبوت ٦

«کسی که جهاد و کوشش کند، در حقیقت برای خود جهاد و کوشش کرده است. چرا که خداوند بی‌نیاز از جهانیان (و طاعت و عبادت ایشان) است.»

---

۳ – صحیح بخاری ـ باب : «**الجهاد ماض مع البر و الفاجر**: جهاد به همراه هر امیر نیکوکار یا فاجری باقی و پابرجاست» ـ صفحه ۱۰٤۸ ـ شماره ۲٦۹۷

٤ – صحیح مسلم ـ باب : « **لاتزال طائفة من امتي .....**» ـ صفحه ٥۳ ـ شماره ٥۰٦۳

بین قتال نکایه

و قتال تمکین

(تأمل دوازدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

آنچه معلوم است این است که علما، جهاد را از حیث حقیقت و نوع آن به دو نوع تقسیم می‌کنند: جهاد دفع و جهاد طلب، اولی از این جهت «جهاد دفع» نامیده شده است که مسلمانان از دارالاسلام و حرماتشان در زمانی که دشمن به آنها هجوم آورده است، دفاع می‌کنند و دومی از این جهت «جهاد طلب» نام دارد که با طلب کفار در سرزمینشان یا جنگ با آنها در هر جای دیگری صورت می‌گیرد.

اما جهاد از لحاظ ثمرات و آثار و نتایج آن، به دو دسته‌ی قتال نکایه[1] و قتال تمکین[2] تقسیم می‌شود.

قتال نکایه، قتالی است که هدف از آن مجازات دشمنان خداوند است و ثمرات آن ضربه زدن و ضرر رسانیدن به دشمنان و خشمگین کردن و ترسانیدن آنان و جلوگیری از اذیت و آزار آنان نسبت به بعضی از مسلمانان و یا رها ساختن بعضی از مستضعفان از بند اسارت، می‌باشد. این نوع جهاد حتی اگرچه عاجلاً منجر به تمکین برای مسلمانان نگردد، باز هم عمل صالح و مشروعی است و اهل آن إن شاء الله از جمله‌ی محسنان هستند، حال چه افراد مهزوم و شسکت خورده و نشسته از جهاد راضی باشند و چه نباشند.

چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ توبه ۱۲۰

«وگامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطه آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد.»

و می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ انفال ۶۰

۱– ضربه زدن بر پیکر دشمن اما نه در حدی که بتوان او را کاملاً از پای درآورد و بر او چیره گشت. مترجم.
نَكَأَ العَدوَّ و فِي العَدوِّ: دشمن را قتل عام کرد و تعداد زیادی را کشت و زخمی کرد. المنجد.

۲– چیره شدن بردشمن و قوی و استوار گشتن در برابر او بطوریکه کاملاً مغلوب شود. مترجم.
مَكَّنَ يُمَكِّنُ تَمكيناً مِنَ الشَّيءِ: او را بر آن چیز مسلط و چیره کرد.

«برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد.»

و می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ﴾ نساء ۷۵

«چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که ....»

پس همانگونه که در این آیات واضح است خداوند متعال بندگانش را به قتال در راه خود با معنای عام آن و قتال برای رها ساختن مستضعفان مسلمان از دست ظالمان تشویق و تحریض نموده است. پس آن نیز عملی صالح و مشروع است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که مریضی را عیادت می‌نمود این دعا را می‌خواند:

«اللهم اشف عبدک یمشی لک إلی الصلاة و ینکأ لک عدواً»[۳]

«خداوندا، بنده‌ات را شفا بده تا با پاهایش برای تو به سوی نماز حرکت کند و بخاطر تو به دشمنی ضربه زده و او را قتل عام کند».

پس پیامبر صلی الله علیه وسلم ضربه زدن به دشمن و کشتن آن را از وظایف و مقاصد حیات بنده مسلمان قرار داده است، و آن را در دعای مریض قرار داده تا مسلمانان را دائماً به آن تذکر داده و آنها را بر آن تحریض نموده و آگاهشان کند که سلامتی و عافیت خود را برای رسیدن به مقاصد بزرگ و عظیمی که برای آن خلق شده‌اند غنیمت بشمارند، و اینکه از بزرگترین این مقاصد عبادت خداوند متعال به تنهایی و نصرت و یاری دادن دین او با قتال و ضربه زدن به دشمنانش است.

پس مسلمان زندگی‌اش به خاطر این مقاصد است و اینها از عظیم‌ترین وظائف او است که اگر بیماری او را از آنها باز نشاند از خداوند متعال طلب سلامت می‌کند تا بتواند آنها را انجام دهد.

این نوع از قتال (قتال نکایه)، غالب‌ترین قتالی است که مسلمانان در زمان ما در مناطق مختلف جهان انجام می‌دهند. این نوع قتال گرچه همانطور که گفتیم عمل صالحی است و ثمرات زیادی دارد که اینجا مجال بر شمردن آنها وجود ندارد، اما نوع دیگری از انواع قتال نیز وجود دارد که بر مسلمانان واجب

۳– المستدرك علی الصحیحین ـ کتاب الجنائز ـ صفحه ٤٩٥ ـ شماره ۱۲۷۳ ـ این حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است اما شیخین آن را تخریج نکرده‌اند.

است تلاش‌های خود را بر آن متمرکز کرده و توانایی‌هایشان را بدان معطوف سازند، و آن، «قتال تمکین» یا مطابق اصطلاحات امروزی، قتال تحریر (آزاد سازی) است، این نوع از جهاد است که مسلمانان امروز به آن نیاز شدیدی دارند.

در قتال تمکین بقدر کافی، نکایه‌ی دشمنان اسلام هم موجود است، اما ثمرات و دستاوردهای آن فقط در نکایه‌ی دشمن یا آزادسازی بعضی از مستضعفان و چیزهایی از این قبیل که در ثمرات جهاد نوع اول بیان شد، منحصر نمی‌شود بلکه از مهم‌ترین ثمرات آن تمکین و تسلط بر اراضی مسلمانان است و معلوم است که عظیم‌ترین مصایب مسلمانان امروز این است که در هیچ سرزمینی دولتی اسلامی ندارند که دینشان را در آنجا اقامه کنند و خود را در پناه آن قرار دهند.

و این نوع از قتال یعنی قتال برای تمکین مسلمانان در زمین، یا آزادسازی بعضی از سرزمین‌هایشان از دست طواغیت حاکم یا اشغالگران غاصب به امکانات و شروطی متفاوت با قتال نکایه نیاز دارد، و احتیاج به برنامه‌ریزی وسیع و فراگیر دارد و همچنین اینکه باید افراد صاحب درایت و بصیرت و مهارت و علمای ربانی و داعیان عامل و مجاهدان صادقی در آن شرکت داشته باشند که در راه خداوند ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای برایشان مهم نباشد، به نحوی که امر جهاد را سرپرستی کرده و شکوفه‌های نو رسیده‌ی آن را با دست‌های پاك و توجیهات سالم و نیت‌های خالصانه‌ی خود، باغبانی و نگهداری کنند، تا به ثمر رسیده و فقط همان باغبانان با همان نیات و توجیهات و با همان دستان، ثمرات آن را برچینند، نه غیر آنها.

پس نه شرعاً و نه عقلاً جایز نیست که مجاهدان صادق با جهادشان بعضی از سرزمین‌های مسلمانان را نجات بخشیده و آزاد سازند تا بعد از آن افراد دیگری بر جمجمه‌ی قهرمانان و مجاهدان و خون شهیدان بالا رفته و ثمره‌ی جهادشان را برچینند، و بعد از آن جهاد طولانی و فداکاری و تلاش مجاهدان صادق، با حاکم کردن قوانین دموکراسی و انتخابات و سایر مناهج جاهلی که معتمد بر مبدأ منحرفِ «اکثریت» است و هر ناکس و نا اهلی را به حکم و حکومت می‌رساند، ثمره‌ی جهاد را برای خود برچینند.

برای چه از خود خجالت می‌کشند آن مجاهدان و مقاتلان صادقی که با قوت و جهاد خود روس‌ها یا صربها یا غیر آنها را از افغانستان یا چچن یا بوسنی طرد و اخراج کردند؛ چرا حیا کرده و یا خجالت کشیده یا خودداری می‌کنند از اینکه با همان قوت و صلابتی که سرزمینشان را با آن آزاد ساختند، زمام

امور را به دست بگیرند؟! آیا مگر آنها برای بدست گرفتن زمام امور، اولی‌ترین و لایق‌ترین مردمان نیستند؟

چقدر ناراحت و حزین شدم وقتی که مصاحبه‌ای را خواندم که با یکی از فرماندهان نظامی برجسته در یکی از جبهه‌های جهاد صورت گرفته بود؛ که در آن از او سئوال شده بود که آیا او و امثال او از فرماندهان نظامی در حالتی که جنگ و جهاد آزادسازی خاتمه یافت، آیا حکم و حکومت را به دست خواهند گرفت؟

و او هم پاسخ منفی داده و می‌گوید که او یک مجاهد است و هدفش تنها قتال با دشمنان خداوند است در هر کجا که باشد (یعنی فقط جهاد نکایه) اما حکم و سیاست، اهل خاص خود را دارد و ما اهل آن نیستیم!!

چنین کلام بی‌اندیشه و غیرعاقلانه‌ای هرگز نباید از مجاهدی صادر شود که خود و جهاد و خون شهداء و زندگی جوانان و اموال مسلمانان که معطوف به آن جبهات شده است را محترم می‌داند، مجاهدی که مصائب وارده بر امت اسلام به سبب فقدان دولت اسلامی را می‌شناسد و نیاز شدید مسلمانان به دارالخلافه‌ای که به آن پناه برده و بدانجا بروند، را کاملاً دریافته است.

البته این سخن ناشی از شک و تردید من نسبت به آن برادر در این بابت نیست، زیرا شک ندارم که او همه‌ی این مسائل را می‌داند و تمامی این موارد به نزد او محترم هستند، اما این را نمی‌دانم که محرک او برای این پاسخ چه بوده است، آیا زهدی بدردنخور بوده یا تواضعی نابجا؟؟!!

چرا جزو برنامه‌های مجاهدان نباشد که بعد از تمکین حکم، زمام امور را خودشان بدست بگیرند آنها که در میدان عمل صداقت داشته‌اند و در پشت توپ‌ها و در میدان‌های مین باقی ماندند؟

مگر آنها مخلص‌ترین و پاک‌ترین مردم برای حکمرانی نیستند؟

چرا آنها از بدست گرفتن حاکمیت امتناع می‌ورزند؟

تا کی اهداف مجاهدان منحصر به قتال نکایه و آروزی شهادت باقی می‌ماند؟ و چه مشکل یا چه مانعی وجود دارد که ایشان را بازداشته است از اینکه برنامه‌های خود برای تمکین و آزادسازی و تلاش برای رسیدن به آن را در کنار قتال نکایه و آروزی شهادت، اظهار و آشکار کنند؟

آیا فقه سلیم و فهم صحیح حکم نمی‌کند که جایگاه و شأن بسیاری از روایاتی که از بسیاری از شهدای اسلام از اصحاب و تابعین و دیگران نقل شده است را بهتر بشناسیم، تا این حقیقت را دریابیم که اکثر آروزها و اهداف آن بزرگان برای گرفتن افسار اسب‌هایشان در میادین جهاد و درهم کوبیدن

جمجمه‌ی دشمنان با شمشیرهای بران و شوق‌شان برای شهادت در راه خدا، مربوط به زمانی بوده است که خلافت و دولت اسلام بر مسلمانان حکمفرما بود؟؟ لذا آرزوی شهادت و شوق محقق نمودن این اهداف، در حالت عدم وجود چنین دولتی بایستی طوری گسترش یابد تا همه‌ی تلاش‌ها در راستای تحقیق عزت اسلام و تمکین برای مسلمانان را دربر گیرد، و باید در کنار آرزوی مجاهدت و رباط و شوق شهادت، این تلاش هدفمندانه برای تمکین مسلمین، وجود داشته باشد.

و چرا خوشحال نباشیم بخاطر بعضی از جبهاتی که تفکر اهل آنها و اهدافشان از قتال نکایه فراتر رفته و سعی برای آزادسازی و تمکین را در رأس برنامه‌های خود قرار داده‌اند، اما متأسفانه رهبران یا شخصیاتی بی‌ارزش و بی‌خیر با هویت و گذشته‌ای نامشخص و تصوراتی منحرف و برنامه‌هایی ناکارآمد، حلاوت این مسرت ما را تلخ و ناخوشایند می‌کنند بطوریکه فرماندهان نظامی مجاهدین ولاء و حمایت خود از این شخصیت‌ها را اعلام کرده و به آنها عضویت و پست‌هایی ویژه اعطا می‌کنند، آنهم نه در سنگرها و پشت توپ‌ها بلکه در پشت میزها و دفاتر، تا آسوده خاطر در انتظار چیدن ثمرات و دستاوردهای جهاد آنها باشند!! و یا بعد از اینکه برخی از مجاهدان ثمره‌ی خون‌ها و ارواح خود را تسلیم آنها می‌کنند، به یکباره می‌بینیم که سر از صندوق‌های انتخاباتی بیرون آورده و بر ما حاکم می‌شوند!

خسارتی که در این عصر بارها در خلال تجارب گوناگون برای مسلمانان تکرار شده است و ثمرات جهاد فرزندانشان را به باد داده است و به همین علت است که علی رغم کثرت مجاهدان و مخلصان و وفور شهدا و فدائیان، باز هم تلاش‌ها برای تمکین مسلمانان به جایی نرسیده است.

چرا برای دیکتاتورها و طواغیت و مجرمان و قاتلان جایز است که سوار بر پشت تانک‌ها به قصرهای حکم در بلاد ما هجوم برند تا با اهواء و کفریات خود بر ما و بر امت ما حکم نموده و به قول خود امت را از وحشی‌گری رام کرده و مطیع اربابان غربی و آمریکایی‌شان کنند.

و چرا برای کسانی که قبل از اینها بودند جایز شد که بر علیه خلافت اسلامی توطئه نموده و آن را سر به نیست کنند و حکم را از مسلمانان گرفته و احکام مشرکان را با زور سلاح بر آنها حاکم گردانند، اما بازگرداندن حکم اسلام با زور و قوت برای مجاهدان مسلمان و موحد جایز نیست..! یا شاید بعضی از آنها ورع و خودداری می‌کنند از اینکه با توسل به قدرت بر آن طواغیت و امثالشان غلبه کرده و با همان نیرو و قدرت، هر آنچه را که از مسلمانان و اسلامشان گرفته شده، بازگردانده و بندگان خدا را از بندگی بندگان خارج کرده و فقط مطیع خداوند یکتا نمایند.

این چه رام کردنی است که اینگونه همت‌ها را اسیر خود کرده است؟ و این چه شُلی و وارفتگی است که اینگونه عزم‌ها و عقل‌ها را دربرگرفته است؟!

و این چه عقب‌ماندگی فکری است که اینگونه مسلمانان را همچون مرغان و گوسفندان، رام و اسیر می‌گرداند؟! و در زمان قوت و اقتدارشان چیزهایی را از آنها منع می‌کند، که از همه کس برای داشتن آن اولی‌تر و شایسته‌ترند، چیزهایی همچون قوت و اقتدار و ذبح و شمشیری که پیامبرمان صلی الله علیه وسلم قبل از قیامت با آن مبعوث شده تا خداوند متعال به تنهایی پرستش شود.

لذا بر به‌پادارندگان جهاد در بلاد مسلمین واجب است که در اهداف جهاد و برنامه‌ها و نقشه‌هایشان در جنگ با دشمنان خداوند متعال، تجدید نظر کرده و تلاش‌های خود جهت تمکین مسلمانان در سرزمین‌هایشان را به بخشی قطعی و لاینفک از برنامه‌ها و استراتژی‌های خود در جنگ، مبدل سازند.

همچنین در کنار متمرکز شدن و برداشتن گام‌ها در این مسیر (تمکین)، ضروری است که مجاهدان همواره اوضاع میادین قتال را ـ واقع بینانه ـ تحلیل و بررسی کنند تا آنچه که برای مسلمانان نافع‌تر بوده و به تحقق این هدف مهم نزدیک‌تر است، را ترجیح داده و در راستای آن حرکت کنند.

همچنین ضروری است که مجاهدان، فرماندهان و رهبران خود را با توجه و عنایت تمام انتخاب نمایند و معیارها و صفاتی همچون عالم بودن به شرع و آگاهی از وقایع روز و شجاعت و هوشیاری و سرعت در اقدام و عدم تردد در عهده‌دار شدن زمام امور به هنگام رویارویی با حقایق و . . را در مورد آنها مد نظر داشته باشند تا ثمرات جهادشان بیهوده از دست نرود و یا کسانی که هیچ سهمی در آن نداشته‌اند دستاوردهای آن را برای خود برنچینند.

باید آگاه باشند از اینکه اکثر عملیات‌های قتالی که امروزه در سرزمین‌های مسلمانان انجام می‌گیرد، از جنس قتال نکایه می‌باشد، هر چند هم که عظیم باشند.

فراتر از همه‌ی اینها آن عملیات بزرگ و هدفمند و برنامه‌ریزی شده‌ای بود که در نیویورک و واشنگتن انجام گرفت، که البته با وجود بزرگی و اهمیتی که داشت، باز هم از قتال نکایه فراتر نمی‌رود.

و نمونه‌ی دیگر آن، عملیات ترور طاغوت مصر «انور سادات» بود که در فرصتی که برای مسلمانان مصر فراهم شد، رخ داد که او را کشتند بدون اینکه توانایی به دست گرفتن زمام امور در آنجا را داشته باشند، که این عملیات اگر چه سینه‌های مسلمانان را شفا بخشید، اما باز هم از دایره‌ی قتال نکایه خارج

نمی‌شود، مادامی که تمکینی برای مسلمانان تحقق نبخشیده بلکه تنها ولایت و حکومت طاغوت دیگری را سبب شد.

حتی آنچه که امروز مسلمانان در عراق و فلسطین از قتال آمریکایی‌ها و یهودی‌ها انجام می‌دهند نیز جزو قتال نکایه است مادامی که اهل اسلام و رهبران و مشایخ آنها، ضعیف‌تر از آنند که در صورت حاصل شدن آزادسازی بتوانند ثمره‌ی قتال را برای خود چیده و زمام امور را بدست گیرند.

چرا که اگر این سرزمین‌ها یا بخش‌هایی از آنها در کنار این ضعف امروز مسلمانان و فقدان رهبرانی هدایتگر، از دست آمریکایی‌ها و یهودی‌ها آزاد شوند آنگاه است که زمام امور و حکومت را علمانی-های کافر بدست می‌گیرند و بدین ترتیب چیزی از تمکین برای دین خداوند حاصل نشده و چیزی بیشتر از جایگزینی طاغوتی عربی به جای طاغوتی اجنبی روی نداده است.

البته تجارب جهادی مجاهدین در افغانستان و چچن و بوسنی به لحاظ کثرت حامیان و شور و حماسه‌ی دینی و رنگ اسلامی به مراتب بهتر و قویتر از تجارب جهادی در دیگر مناطق بوده است، لیکن با وجود تمام اینها، مجاهدان صادق این مناطق هنوز هم نتوانسته‌اند ثمرات آن تجارب را برچینند و این خود اسباب و عوامل خاص خود را داشته است که باید همواره توسط بنیانگذاران و قائمین جهاد اسلامی در مناطق مختلف جهان مورد کنکاش و تأمل و بازبینی‌های مستمر قرار گیرد. اسباب و عواملی که سمت و سوی تلاش مسلمانان و جهاد فرزندان و خون شهدایشان را به مسیری می‌کشاند که در خاتمه‌ی آن، تحولی از قتال نکایه به قتال تمکین مشاهده نمی‌شود.

و از جمله‌ی این اسباب همانطور که گفتیم خودداری یا عجز و عدم توانایی مجاهدان صادق از چیدن ثمرات جهاد به علت ضعفشان در مقابل موازین قدرت‌های دیگری در آن بلاد یا راضی شدن به این موازین ـ با کمال تأسف ـ و کوتاه آمدن در برابر رغبات و خواسته‌های اغلبیت و جمهور مردم می‌باشد، که خداوند متعال درباره‌ی آنها می‌فرماید:

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ یوسف ۱۰۳

«بیشتر مردم (به سبب تصمیم بر کفر و پیروی از هوی و هوس، به تو) ایمان نمی‌آورند، هر چند که تلاش کنی (و در راهنمائی ایشان بسیار خویشتن را زحمت دهی).»

و نیز از دیگر اسباب آن، اعتماد بر صندوق‌های انتخاباتی است. همانطور که چنین چیزی در چچن حاصل شد که ماسخادوف از طریق همین صندوق‌ها به حکومت رسید.

یا به خاطر هم‌پیمانی و مشارکتشان با احزاب فاسد و منحرف و باطلی که در آن شرایط در بین مـردم وزن بیشتری داشتند، که این امر رهبران آن احزاب ماننـد ربـانی و سـیاف (در افغانسـتان) و امثـال آنهـا را یاری داد که خود را بر جمجمه‌های شهداء و خون مجاهدان بالا کشیده و بعـد از آزادسـازی افغانسـتان و از بین بردن نظام نجیب، خود را به کرسی سلطه برسانند.

البته این مسئله برای ما غیرمنتظره نبود،گرچه برخی از آنان غافلگیر شدند، چرا که مـا از همـان ابتـدا درباره‌ی انحرافات آن احزاب هشـدار مـی‌دادیـم و قتـال در صـفوف آنهـا را مـردود اعـلام مـی‌کـردیم و درباره‌ی تصریحات رهبران این احزاب هشدار دادیـم کـه هرچنـد آنهـا غالبـاً خـود را بـه شـکل و رنگـی اسلامی نشان می‌دهند، اما بارها نه با لحن و اشاره بلکه صراحتاً اعلان می‌کردند که آنها در راه رسیدن بـه یک دولت دمکراتیک اسلامی تلاش می‌کنند!!

و صراحتاً برادری و اخوّتشان را برای بسیاری از طوغیت عرب و عجم اعلام مـی‌کردنـد، پـس آگـاه باشید و همانطور که در ضرب‌المثل گفته‌اند: «کتاب را از عنوانش بخوان».

بنابراین آنها کسانی هستند که ثمرات جهاد را برای خود برچیده و از این طریق برامور سلطه می‌یابند و این همواره حال و طبیعت آنها است. اما با وجود همه‌ی اینها افراد حماسه‌گر و بی‌تفکر ایـن گفتـه‌هـا را قبول نداشته و می‌گفتند: خوب اگر، آخر، مگر ... مگر قتال دشمنان خداوند عموماً مشـروع نیسـت؟ آیـا خداوند متعال نمی‌فرماید که:

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ﴾ نساء ٨٤

«در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده نصرت و پیـروزی بـه تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی.»

پس قتال نکایه و وارد کردن ضربه بر پیکر دشمنان خدا عموماً مشروع است اگر چه ما به ثمراتی هم دست نیابیم ... و اینگونه بود نهایت اندیشه‌های آن قوم که از وسط حماسه‌گـری ایـن نـوع از قتـال (قتـال نکایه) تجاوز نمی‌کرد!!

در اینجا به این تجارب اشاره‌ای می‌کنم و اگر چه بر حرکات جهادی واجب است که آنها را دراسـه و تجزیه و تحلیل کامل نموده و از دروس آن عبرت گرفته و از خطاهایش نگذشته و آنها را تکرار نکننـد اما این مسئله، موضوع این «تأمل» ما نیست، بلکه موضوع آن برانگیختن و تحریض نمودن مجاهدان بـرای توجه به قتال تمکین و تمرکز بر آن و رعایت ثمرات آن و متولی شدن چیدن آن ثمرات است.

و نیز آگاهی دادن به اینکه جهاد و تلاش امروزشان در اکثر مناطق دنیا محدود به اعمالی پراکنده است که هیچ‌یک از آنها از قتال نکایه خارج نمی‌شود، اگر چه این اعمال و تلاش‌ها در بعضی اوقات طبیعت سعی برای تمکین یا آزادسازی را به خود می‌گیرد، اما در خاتمه‌ی جریان از قتال نکایه خارج نمی‌شود و این به علت عدم پختگی و مجرب بودن مجاهدان یا عدم تواناییشان بر بدست آوردن و چیدن ثمرات جهاد، یا به سبب انحراف و بی‌برنامه بودنشان یا دیگر اسبابی است که قبلاً ذکر گردید و اینکه سرانجام دیگران می‌آیند و بجای آنها این ثمرات را صاحب می‌شوند.

در پایان، هنگامی که فرق میان دو نوع قتال مذکور واضح شد و حاجت مسلمانان برای ترکیز و تأکید بر قتال تمکین و مورد اهمیت قرار دادن نیروها و توان‌ها در راه آن دانسته شد، آنچه که گذشت را خلاصه نموده و سپس نکات و روشنگری‌های سریعی که متعلق به این موضوع است را بیان می‌دارم.

- صحیح نیست که تمام امت یا اکثر آن مشغول قتال نکایه شده و قتال تمکین یا تحریر را اهمال کنند، بلکه واجب است که تلاش‌ها بر نقطه‌ای از نقاط زمین متمرکز گردد که مسلمانان در آن دارای نوعی از قوت و شوکت هستند و در آن مرجعیت یا قیاده‌ای صاحب بصیرت در شرع و واقع دارند که صلاحیت این را دارد تا مردم حول آن جمع شوند و سعی کنند که در آن سرزمین به تمکین رسیده تا دولتی برای مسلمانان برپا شود که به آنها پناه برده و از آنجا اقدام به حرکت نمایند.

- یکی از اشتباهات، برانگیختن عواطف و احساسات جوانان برای فرستادن آنها به قتال نکایه است، یا اینکه با دافع و محرک حماسه‌گری به جبهاتی روانه شوند که با اعلام و ابزار تبلیغ جهادی برای آنها طبل و زرنا می‌زنند. بدون هیچ دراسه و تحلیلی از حقایق آن جبهات و ثمرات مورد انتظار آنها، به گونه‌ای که آن جوانان از جبهاتی که چه بسا در صورت دسترسی به حمایت مالی و انسانی کافی، ممکن است تمکین ثمره‌ی حقیقی آنها باشد، روی‌گردان می‌شوند.

- و از نقطه‌نظر میزان مصالح و فقه آن و وجوب «تقدیم مصالح بزرگ‌تر بر کوچکتر» در هنگام تعارض: جایز نیست کسی که نقشه و برنامه‌ای برای قتال تمکین دارد و جهادش را محترم می‌شمارد و توان و جهود مسلمانان و عمر و خون جوانان برایش اهمیت دارد، با مقدم شمردن بعضی از اعمال نکایه بر قتال تمکین، یا در تعارض قرار دادن این اعمال با قتال تمکین، یا در معرض ضرر قرار دادنش به سبب قتال نکایه، قتال تمکین را تعطیل یا از بین برده و یا ثمرات آن را باطل کند.

- چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم قتل بعضی از منافقینی را ترک نمود که در مدینه مایه آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه وسلم شده بودند، در حالی که شکی نیست که کشتن آنها من باب نکایه‌ی

دشمن خدا ممدوح و شایسته است، همانطور که یهودیان را با وجود خباثت و غلظتشان در اذیت و آزار مسلمانان، در مدینه باقی گذاشت که آن قبل از امر به **اثخان فی الأرض** (کشتار در سرزمین) و کامل شدن تمکین بود، علی رغم اینکه آنها در آن موقع اهل ذمه و زیردست مسلمانان نبودند، بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر حفاظت از تمکینی که هنوز در ابتدای امرش بود، قتل منافقان را ترک نموده و به یهود فرصت داد.

و در این امر، فقه عظیمی است که باید از آن آگاه بود و بعد از اینکه خداوند متعال مسلمانان را در جنگ بدر عزت بخشید، پیامبر صلی الله علیه وسلم به بعضی از اعمال نکایه علیه یهود دست زد، مثلاً کعب بن اشرف، طاغوت یهود را به قتل رساند، اما کار را توسعه نداد و فقط اکتفا به قتل کسانی نمود که به او آزار می‌رساندند، و در قتل آنها مفسده‌ای برای اهل و دیار اسلام وجود نداشت تا اینکه امر به کشتار در زمین (**الإثخان فی الأرض**) برای او حاصل شد، و موازین تغییر یافت و خداوند متعال آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ توبه ۷۳؛ یعنی «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر». و آیات دیگر مانند آن را نازل فرمود.

- همچنین فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم به حذیفه رضی الله عنه نیز بر همین مسئله دلالت می‌کند، زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را فرستاد تا از وضعیت احزاب که مدینه را محاصره نموده بودند، برایش خبری بیاورد و به او فرمود: «**أن لا يحدث فيهم شيئاً**» یعنی اینکه وقتی به نزد آنها رسید «هیچ کاری علیه آنها انجام ندهد و با آنها درگیر نشود.»

و در روایت مسلم آمده است: «**لا تذعرهم عليّ**» یعنی «آنها را وحشت زده مکن که برعلیه من خشمگین شوند.» و نیز خودداری حذیفه از قتل ابوسفیان رئیس احزاب در حالیکه قتلش بزرگ‌ترین نکایه و ضربه به دشمنان خدا بود که با وجود سهولت قتل ابوسفیان، از این کار خودداری کرد تا به وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم عمل کرده باشد که فرمود آنها را بر مسلمانان نشوران، که این حدیث دلالت بر جواز ترک قتال نکایه به خاطر دفع مفسده‌ای است که ممکن است قبل از اتمام تمکین و إثخان فی الارض متوجه مسلمانان و دار الإسلام شود.

پس این دو مورد از سنت و طریقه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم که نقل نمودیم دلالت دارد بر اینکه باید مصلحت راجح مسلمانان و مصلحت دفع ضرر بالغ از آنها و تمکینشان بر قتال نکایه مقدم شمرده شود.

- بلکه بذل و فداکاری‌ها و قربانی‌هایی که در قتال نکایه داده می‌شود نباید با آن فداکاری‌ها و تضحیاتی که در راه بدست آوردن تمکین بذل می‌شود، معادل باشد.

من برایم قابل قبول است، اگر داعیان، دعوت و فعالیت‌های دعوی و تربوی و علمی و پژوهشی در بلادشان را ترک کرده و میدان را خالی از داعیان و طالبان علم نموده و همگی رهسپار شده تا کفه‌ی قتال را در سرزمینی که امید تمکین یا تحریر در آنجا هست، سنگین‌تر کنند.

اما اینکه آنها دعوتشان را رها کنند و التزام و پایبندی به آن را عیب و عار بپندارند و تمامی استعدادها و توانایی‌ها را از میادین دعوت خارج گردانند و داعیان و عاملین و انصار دین بساط دعوت خود را بربندند تا در قتالی شرکت کنند که از «قتال نکایه» فراتر نمی‌رود، چنین کاری یقیناً از فقه میزان مصالح و مفاسد شرعی، بدور است.

همانا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ اسراء ۹

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است.» ـ هی أقوم یعنی: هی أصلح: راهی که صالح‌تر است.

و می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم﴾ زمر ۵۵

«و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید» که این امری است از جانب پروردگار به بندگانش که از اصلح‌ترین اعمال و نافع‌ترین آنها برای دین دنیایشان پیروی کنند.

و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ زمر ۱۸

«آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند.»

- همچنین صحیح نیست که جوانان برای ترک دعوتشان به هیجان آورده شوند، و بخاطر التزامشان به دعوت بر آنها خرده گرفته شود و کارشان مایه‌ی عیب و عار معرفی گردد و به خروج برای جهاد طلبیده شوند و به بهانه کمک و پشتیبانی از بعضی‌ها که صبری بر دعوت إلی الله ندارند، این جوانان را در معرکه‌های خسارت‌باری داخل نمود، به حجت حمایت از کسانی که رویارویی شکست‌آفرین و نافرجامی را علیه دشمنان آغاز کرده‌اند یا با بی‌برنامگی و اغتشاش خود، مرتکب بعضی از اشتباهات فاحش امنیتی شده‌اند که به خاطر این اشتباهات از سوی نظام تحت تعقیب و پیگرد قرار دارند، یا به بهانه‌ی هر عمل دیگری که حقیقت آن از قتال نکایه خارج نمی‌شود، چنین کاری جایز نیست، البته این

زمانی است که آن جوانان برنامه‌ی دعوی منظم و هدفمندی را اختیار نموده‌اند. لذا صحیح نیست که بواسطه‌ی چنین اعمالی، با برنامه‌ی دعوی و صحیحی را که بر منهاج توحید است، معارضه نمود، چه برسد به اینکه سبب اهمال یا از بین رفتن آن شوند، البته قتال تمکین حسابات و معیارهای خاص خود را دارد و این مسئله را شامل نمی‌شود.

- در قتال نکایه، گاهی در امور تساهل و کم‌کاری به خرج داده می‌شود که جایز نیست در قتال تمکین نسبت به آنها تساهل و سهل‌انگاری کرد، خصوصاً درباره‌ی انتخاب فرمانده‌ای که به همراه او قتال صورت می‌پذیرد، چرا که گاهی در قتال نکایه به انتخاب فرمانده‌ای نظامی با وجود قصورش در علم شرعی اکتفا می‌شود و گاهی هم نسبت به بعضی از معاصی یا انحرافاتش که به حد کفر نمی‌رسد، تساهل و از آن چشم پوشی می‌شود، اما در قتال تمکین بر عقلاء لازم است که زمام جهاد را جز به رهبرانی ربانی و موحد و آگاه به دین و حقایق روز، تسلیم نکنند، رهبرانی که برای «**حكم بما أنزل الله**» و چیدن ثمره‌ی جهاد مجاهدین، صلاحیت دارند، تا اینکه مصائب و شکست‌های مسلمانان در اینجا و آنجا تکرار نشود.

و این امری است که نباید در آن تفریط و کوتاهی نمود مادامی که اختیار به دست مجاهدان است و مجال آن واسع است، اما هنگامی که امر به تنگنا رسید، در این صورت جواز قتال به همراه امیر فاجر برای دفع کافر مشروع است، از باب «دفع أعظم الشرين أو المفسدتين باحتمال أدناهما» و اگر بعد از آن خلع فاجر و امیر نمودن صالح، ممکن بود این امر واجب می‌شود.

برحذر باشید و باز هم برحذر باشید از کسی که دمکراسی را اساس نظام حکومتی خود برمی‌شمارد یا موالات طواغیت شرق و غرب را منهج و پیشه خود می‌سازد و یا تلاش برای دستیابی به مشروعیت بین‌المللی کفری و مشارکت در مؤسسات آن را منهج و مسلک خود بر می‌شمارد؛ می‌گویم حذر دادن من از این است که اینگونه جرائم و مصائب عظیم فقط به عنوان فجوری به شمار آیند و براین اساس جواز قتال با صاحبان آنها به عنوان امیر فاجر داده شود، آنگاه است که موازین مختل شده و تصورات منحرف شده و حسابات به هم می‌ریزد.

این بعضی از اموری بود که خواستم در این «تأمل» درباره‌ی آنها آگاهی دهم و به هیچ وجه منظور من کاستن از شأن قتال نکایه‌ی مضبوط به ضوابط شرع و مراعات کننده‌ی مصالح مسلمانان از اهم به مهم و قتال نکایه‌ی آگاهانه و مظهر جهاد اسلامی با صورت تابناکش نبوده است، همانطور که قصد من هرگز

طعن وارد کردن به مجاهدان فی سبیل الله نیست. چرا که هر کسی که خطاب من را می‌شناسد و آنچه که می‌نویسم را پیگیری می‌کند، دفاع من از جهاد و مجاهدان بطور عام را می‌داند، بلکه دفاع کردنم از غزوات نیویورک و واشنگتن و قهرمانان آن با وجود اینکه این عملیات مبارک ـ همانطور که قبلاً بیان کردیم ـ از قتال نکایه خارج نمی‌شود. و پناه بر خدا اگر من در این زمان ذلت و درخون خفتگی، در هر مجاهدی که نفس و روح خود را به خداوند متعال بخشیده طعن وارد کنم، اما حرص بر جهاد مسلمانان و حفظ تلاش‌ها و امکاناتشان این را لازم می‌دارد که توجه خود را به آنچه که نافع‌تر و صالح‌تر و بهتر برای دین خداوند است، معطوف گردانیم.

و در پایان دوباره می‌گویم که اگر چه اکثر جهاد امروز جوانان امت رو به قتال نکایه است و این نوع قتال، تمکین عاجلی را ثمر نمی‌دهد و چه بسا غالب این قتال‌ها، دشمنان خداوند را در هم نمی‌شکند و بعضی از این عملیات‌ها هیچ ضربه‌ای ـ درخور توجهی ـ به دشمنان وارد نمی‌کند، اما اگر این جهاد مطابق نقشه‌ای واضح و ضمن اختیاراتی آگاهانه و بدون وقفه به صورتی پاک و صاف و بدون غل و غش صورت پذیرفت، براستیکه در این حالت ثمرات بسیار عظیمی به بار می‌آورد و چه بسا اگر اهل این جهاد به فهم و بینشی حقیقی در رابطه با حقایق میدان و گزینه‌های پیش رویشان، دست یابند، این میادین مبدل به مدرسه‌ای شود که در آن فرزندان این امت تربیت یابند و در نهایت کسانی از آن بیرون می‌آیند که ـ به اذن خداوند متعال ـ مسئولیت قتال تمکین را به دوش می‌کشند.

چنین افرادی مسلماً از آسمان بر ما فرو نیافتاده‌اند، کما اینکه از آغوش جماعت‌های ارجاء بیرون نیامده‌اند و از داخل صندوق‌های انتخابات سر بیرون نیاورده‌اند .. بلکه غالب آنها پرورش یافته‌ی سنگرها و برون آمده از پشت مسلسل‌ها و تفنگ‌ها و نشئت‌گرفته از قلب جهاد مسلمانان در اینجا و آنجا هستند.

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ **روم ٤ و ٥**

«در آن روز مؤمنان شادمان می‌شوند * (آری ! خوشحال می‌شوند) از یاری خداوند. خداوند هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حق دوستان خویش) است.»

❋ ❋ ❋

﴿وَ تَوَدُّونَ أنَّ غَیرذاتِ الشَّوکَهِ تَکُونِ لَکُم﴾

(تأمل سیزدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾ نساء ۹۴

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا گام برداشتید (و خارج شدید) تحقیق کنید (که با چه کسانی می جنگید. آیا مسلمانند یا کافر) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام است) نگویید تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید. (بلکه سلام آنان را بپذیرید و پاسخ گویید و بدانید) که در پیش خدا غنائم فراوانی است، شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزه غارتگری داشت) ولی خداوند بر شما منّت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می کنید باخبر است.»

شأن نزول آیه: چوپانی به همراه گوسفندانش از کنار چند نفر از صحابه‌ی پیامبر ﷺ عبور کرد و بدیشان سلام نمود، اما اصحاب گفتند: بر ما سلام مکن بلکه خود را از ما در پناه‌گیر زیرا ما تو را در سلامت و امنیت نخواهیم گذاشت، پس به سویش حمله کرده و وی را به قتل رساندند و گوسفندانش را به نزد پیامبر ﷺ آوردند، در چنین شرایطی بود که آیه نازل شد.

در روایتی که امام احمد رحمه‌الله نقل می کند، چنین آمده که آن صحابی، چوپان را بعد از مسلمان شدنش به قتل رساند بخاطر اینکه بین او و چوپان در دوران جاهلیت مسائل و مشاکلی وجود داشت. و نزد امام ابن‌جریر رحمه‌الله چنین آمده که چوپان به ایشان سلام نمود که نشانه‌ای برای مسلمان بودن می‌باشد اما به خاطر کدورتی که در دروان جاهلیت بین آنها بود، مردی از ایشان نیزه‌ای را به سوی وی پرتاپ کرد و او را به قتل رساند.

امام بخاری رحمه‌الله به صورت معلق از پیامبر ﷺ روایت می کند که ایشان به مقداد فرمودند: «**إذا كان رجل مؤمن يخفي إيمانه مع قوم كفار فقتلته ، فكذلك كنت تخفي إيمانك بمكة من قبل**» یعنی «اگر مرد مؤمنی، ایمانش را از کفار، پنهان می کرد سپس آنرا آشکار ساخت و تو او را به قتل رساندی.! باید گفت که تو هم قبلا ایمانت را در مکه پنهان می کردی»

و امام بزار رحمه الله چنین نقل می‌کند که پیامبر ﷺ بدین سبب مقداد را سرزنش می‌کرد که او به همراه چند نفر از اصحاب در سریه‌ای حضور داشتند، هنگامی به قوم دشمن رسیدند که ایشان پراکنده گشته بودند و در این میان مردی به جای مانده بود که مال فراوانی داشت، آن مرد گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، اما مقداد وی را کشت و یکی از اسباب نزول این آیه را نیز این روایت می‌دانند.[1]

و ابن‌کثیر رحمه الله در تفسیر آیه‌ی﴿فَعِندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ﴾ می‌فرماید: «یعنی: ـ غنائمی ـ بهتر از آنچه که شما از کالای دنیوی نسبت به آن رغبت نشان دادید، رغبتی که شما را بر آن داشت تا آن فردی را که به شما سلام کرد و ایمانش را به نزد شما آشکار کرد، به قتل برسانید، پس به او توجه نکردید و وی را به ظاهرسازی و تقیه متهم ساختید تا در طلب مال دنیوی (او) باشید.» ا.هـ

در این آیه و سبب نزول آن عبرت و پند و اندرزی بس عظیم وجود دارد و آن این است که خداوند ﷻ ما را از اهواء و امیال نفسانی برحذر می‌دارد، امیالی که انسان را به سمت مال و غنیمت و مکاسب دنیوی می‌کشاند، و او را بر آن می‌دارد تا برای رسیدن به خواسته‌هایش هر مانعی را از سر راه برداشته و هر علامت و نشانه‌ای که مانع کارش شود را بزدایند، بدین طریق انسان را به اهداف آسان سوق می‌دهند و رسیدن به اهداف بزرگ، که طبیعتاً راهی دشوار خواهند داشت را به پیش او صعب العبور جلوه داده و موجب می‌شوند تا نفس از انتخاب چنین اهدافی دوری گزیند و پشتوانه‌ی چنین تفکری حظوظ و امیال نفسی انسان است: ﴿فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

خداوند ﷻ ما را از چنین طریقی نهی فرموده و نیز تبیین نموده که ذات پاک خودش، مسلمین را توفیق داده تا ایمان آورده و دین و عقیده‌شان را اظهار نمایند، این در حالی است که امکان دارد برخی از مستضعفان در هر زمانی در اماکن و مناطق مختلفی موجود باشند که توان اظهار عقیده و ایمانشان را نداشته باشند، همچنین از ترک دیار کفر و پیوست به مسلمانان عاجز باشند، همچنان که شما نیز چندی پیش چنین حالی داشتید تا اینکه خداوند ﷻ به فضل و کرم خویش چنین منتی بر شما نهاد و شما را عزیز کرد و توان اظهار ایمان را برای شما ایجاد نمود. حال که چنین است، در تکفیر و مباح دانستن اموال و اعراض و ارواح چنین افرادی شتاب نکنید و به طور کامل روشن کنید که آیا چنین اشخاصی اهل ایمانند یا کفر .. و رسیدن به اموال و آرزوهای نفسانی موجب این نشود که خون و مال دیگران را حلال بدانید و چنین شخصی را تکفیر نمایید، بدانید که غنیمت و مال و رزق و روزی نزد خدا بسیار فراوان است و

١ – رجوع کنید به تفسیر ابن کثیر جلد ١ ـ صفحه ٦٦٧ (دارالفکر)

طرق جهاد نیز وافر می‌باشند، و خداوند ﷻ برآنچه که هم اکنون انجام می‌دهید و آنچه که انجام داده‌اید خبیر وآگاه است و هیچ میل نفسی و هیچ امر پنهانی از وی مخفی و پوشیده نیست.

بدین سان این تهدید و وعید از طرف خداوند ﷻ بدین خاطر است تا مسلمین و مجاهدین جهاد خود را با ضوابط شرعی مضبوط نموده و جهاد خویش را از هوا و شهوات نفس پاک نمایند.

نفس از قتال و خطراتش کراهیت و ترس دارد و بدین خاطر خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ بقره ٢١٦

«قتال بر شما واجب گشت اما شما از قتال کراهیت دارید، چه بسا امری برای شما کراهیت داشته باشد اما در آن خیری وجود داشته باشد.»

بدین خاطر نفس دوست دارد از قتال دوری گزیند و به غنیمت و مال که محب نفسند برسد و طبیعتاً اهداف سهل و آسان را نیز بر می‌گزینند:

﴿وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ بقره ٢١٦

«و چه بسا اموری را دوست دارید و آن امر برای شما شر است و این بدان خاطر است که خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

خداوند ﷻ حال مؤمنان در ابتدای معرکه‌ی بدر را چنین توصیف می‌فرماید:

﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ انفال ٧

«و دوست داشتید دسته‌ای نصیب شما شود که قدرت کمتری داشت.»

خداوند ﷻ این چنین ما را از خفایای نفوسمان آگاه می‌سازد و حب نفس برای دستیابی سهل و آسان به غنیمت که راهی خالی از سختی و اذیت و خطر است را نمایان می‌سازد و همچنین خداوند ﷻ کراهیت نفس از قتال و به خطر افتادن جان را توصیف می‌نماید، چرا که او از ما آگاه‌تر است به آن چیزی که برای ما و دینمان نافع‌تر است، ﴿وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ یعنی «و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

و می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ملک ١٤

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریك بین بس آگاهی است؟!»

خداوند ﷻ ما را توجیه می‌سازد و امری را برای ما و دینمان انتخاب می کند که دوست دارد و آن چیزی که به واسطه‌ی شرع از ما می‌خواهد یقیناً اعزاز دین و اولیای دین در آن است و همان امر موجب از بین بردن و اذلال شرك و اهل آن می‌شود.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَيُرِيدُ اللهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ انفال ۷و۸

«و خداوند می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت پروردگارند. برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدینوسیله حق را (که اسلام است) پا برجا و باطل را (که شرك است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.»

خلاصه اینکه .. خداوند ﷻ خواست تا مجاهدان، جهادی را برگزینند که:

- از هر لحاظ نافع‌ترین امور برای مسلمانان و پاك‌ترین برای دین و دعوتشان است، دعوتی که پرچم حق را به وضوح و روشنی و به دور از هرگونه شائبه‌ای بالا می‌برد، این در حالیست که از مهترین اهداف و نتایج جهاد به اثبات رسیدن حق وتمکین اهل آن می‌باشد: ﴿وَيُرِيدُ اللهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾ یعنی «خداوند می‌خواست حق را با سخنان خود ظاهر و استوار گرداند.» انفال ۷
- جهادی که شدیدترین ضربه را بر شرك و اهلش وارد می کند، جهادی که ریشه‌یشان را برکنده و باطلشان را ابطال نموده و شرکشان را از بین می‌برد ..

و در این جهاد نیز خیر و غنیمت نیز وجود دارد، آن چیزی که نفس، دوستش می‌دارد:

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**الخيل معقود في نواصيها الخير الي يوم القيامة الاجر و المغنم**»[۲]

«بر پیشانی اسبهایی (که برای جهاد می‌روند) خیری تا روز قیامت بسته شده است وآن اجر وغنیمت است.»

۲- صحیح بخاری ـ باب ۸ ـ صفحه ۱۱۳۵ ـ شماره ۲۹۵۱

حال که چنین است، شایسته‌ی مجاهدان نیست که برای دستیابی به غنیمت اهداف خویش را انتخاب کنند، چرا که آنان با تمسک به اموری که خداوند ﷻ دوست دارد و برایشان اختیار نموده می‌توانند به غنائم زیادی نیز برسند، ﴿فَعِندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ﴾ یعنی «پس نزد خداوند مغانم زیادی وجود دارد».

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَعَدَكُمُ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ فتح ٢٠

«خداوند غنائم زیادی را به شما وعده داده که نصیبتان می گردد.»

پس اگر مجاهدان از امر خداوند ﷻ پیروی کرده و آنچه را که خداوند ﷻ برایشان دوست دارد عملی نمایند، نتیجتاً دو امر را با هم به دست می‌آورند، نصرت دین الله و تثبیت آن و همچنین از بین بردن ریشه‌ی مشرکان و نابود ساختن باطلشان، و در ضمن خداوند ﷻ با مباح نمودن اموال این دشمنان غلیظ و خبیث موجبات شفا و فراخی سینه‌های اهل ایمان را فراهم می کند.

و خداوند ﷻ برای مؤمنان نخستین (در غزوه‌ی احزاب) هر دوی این امور را فراهم نمود، وآن نیز، هنگامی بود که مؤمنان آن چیزی را انتخاب کردند که خداوند ﷻ دوست داشت و برایشان انتخاب نموده بود، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً * وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوهَا﴾ احزاب ٢٦و٢٧

«دسته‌ای را کشته و دسته‌ای را به اسارت گرفتید * و خداوند زمین و دیار و اموال ایشان را به شما رسانید.»

بنابراین برای مجاهدان جایز نیست که اهداف کم ارزش را جایگزین اهداف رفیعی نمایند که خداوند ﷻ به آن راضی است ـ گرچه این اهداف کم ارزش مشروع و جایز باشند ـ چرا که خداوند ﷻ راهی را برگزیده که نهایت آن راه، احقاق حق و ابطال باطل است و بدین وسیله ریشه‌ی کافران قطع می گردد.

این کلام را براساس آیات متقدمه‌ی سوره‌ی انفال بر زبان می‌آورم و تفاضل بین امور نیز برای اهل ایمان و غیر ایشان نیز معلوم است، آنگاه که مؤمنان برای دستیابی به اموال اهل کفر و شرک که اهل ایمان را آزار داده بودند تلاش می‌نمودند، که امری مشروع است، اما خداوند ﷻ ایشان را به قتال شدید و ضربه‌ی سنگین رهنمود کرد، حال وضعیت چطور خواهد شد آنگاه که مجاهدان، جهاد پاک و نافع برای دین خداوند ﷻ و قاطع برای دشمنانش را ترک نموده و به اهدافی بپردازند که سهل و مشروعند و

چه بسا مشتبه و معصومند کما اینکه در بسیاری از اوقات روی می‌دهد، بدون شک چنین اعمالی مشمول تهدید و وعید آیات متقدمه‌ی سوره‌ی نساء می‌باشند. ﴿إِنَّ اللهَّ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾ یعنی «خداوند بر آنچه انجام می‌دهید آگاه است» ..

امروز، جوانان زیادی را می‌بینیم که محتاج و تشنه‌ی علم شرعی‌اند، که اهل شرک و بت پرستی را رها نموده و دانسته یا ندانسته با اهل ایمان قتال می‌کنند، از قتال با دشمنان دین خودداری می‌نمایند چرا که قتال با آنان سخت و آزار دهنده و خطرناك و خونین است و به همین دلیل اهداف سهل را برمی‌گزینند، نمی‌گویم اکثر افرادی که در چنین عملیاتی مورد هدف هستند، افراد عوامی هستند که احتمالاً برخی افعال کفری غیر صریح وغیر ظاهری در آنان باشد و بس، بلکه افرادی مورد هدفند که مسلمانند و دچار معصیت و گناهند، (این جوانان) بر چنین مسلمانان فاسقی و بر محل‌ها و مغازه‌ها و خانه‌هایشان هجوم برده تا اموالشان را به غنیمت برند و با در دست داشتن کوچك‌ترین شبهه اموالشان را مباح می‌دانند و در صورت وجود لغزشی آنان را تکفیر نموده و هیچ توجه‌ی به حال استضعاف امت نداشته و توجه‌ی به شروط و موانع تکفیر نمی‌کنند، این را (شروط و موانع تکفیر) نیز برای افرادی می‌گوییم که لغزش‌هایشان کفری بوده و به کفر بیانجامد، در حالی که افرادی را می‌بینیم که اموال زنان را به خاطر خروج جاهلیت مآبشان، مباح دانسته و یا شبهه‌ای حول آداب و سلوك ایشان دیده‌اند، یا راننده‌ای که برای جا بجا نمودن خمر به مغازه‌ها، اجاره گرفته شده است اما مال وی حلال دانسته شده و از وی سلب می‌شود .. چه بسا افرادی در امانت خیانت نموده و دین و قرض خویش را ادا ننماید چرا که مال صاحب دَین را حلال می‌دانند آنهم به این دلیل که وی مخالف تکفیر فلان سلطان است یا فلان عالم درباری را تکفیر ننموده است!!

اخیراً نیز اخباری از بعضی از متهوران تندرو، در بلوا و از هم ریختگی اوضاع عراق امروزی که در سایه‌ی احتلال آمریکایی ایجاد شده به من رسیده است، آنان قتال با صلیبیان آمریکایی را رها کرده و شروع به غارت اموال مردم عراقی نموده‌اند به بهانه‌ی اینکه از چنین افرادی سخیف‌تر و پست‌تر وجود ندارد، از آنجایی که ترکیب مردم عراق را چنین می‌دانند: رافضی‌ها ۶۰٪ که آنها را تکفیر نموده و بین سران رافضی و عوامشان فرقی نگذارده‌اند، ۲۰٪ صابئی و آشوری و یزیدی که عبد شیطانند، و ۲۰٪ نصرانی و بعثی .. یا تقسیمی شبیه به این تقسیم سطحی بیهوده که بر اساس شمارش‌های رافضی‌های دروغگو تهیه شده؛ به طوری که در این شمارش به مسلمانان اهل سنت ظلم شده به طوری که سهمی برایشان باقی نمانده است ..

و این شمارش و تقسیم تابع شهوات نفس است، شهواتی که موجب می‌شوند تا صاحبانشان بر خانه‌های مردم عراقی که قدرتی ندارند، هجوم برده و برای دستیابی به غنیمت و کسبی آسان چنین کنند. و فکر می‌کنم چنین تقسیماتی از جانب دزدان و راهزنانی باشد که به سبب برکات احتلال آمریکایی در عراق انتشار یافته‌اند ..

پس منتسبان به این دین تقوای خداوند ﷻ را داشته باشند از اینکه جهادشان و یا قتالشان تنها برای جمع کردن اموال باشد آنهم بدون توجه به اینکه آیا این اموال حلال است یا حرام. و بدانند که خون مسلمانان و اموالشان و اعراضشان بر یکدیگر حرام است اگر چه گنهکار و فاجر باشند. (جان و مال و ناموسشان) به خاطر اسلام و مسلمان بودنشان معصوم است و استحلالشان جایز نیست، در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ روایت شده که ایشان فرمودند:

«من اقتطع حق امرئ مسلم بيمينه فقد أوجب الله له النار وحرم عليه الجنة» فقال رجل: و إن كان شيئا يسيراً يا رسول الله؟ فقال: «و إن قضيباً من أراک.»[3]

«هر کسی که با (دست) راستش حق مسلمانی را قطع کند خداوند جهنم را بر وی واجب نموده و بهشت را بر وی حرام می‌نماید.» مردی گفت: ای رسول الله، حتی اگر این حق، کوچک باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «حتی اگر شاخه‌ای از اراک باشد.»

و در صحیح بخاری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند:

«إن رجالا يتخوّضون في مال الله بغير حق ، فلهم النار يوم القيامة.»[4]

«مردانی در مال خداوند ﷻ به ناحق فرو می‌روند که سهم ایشان در روز قیامت آتش جهنم است.»

و در خطبه‌ی حجة‌الوداع نیز فرمودند: **«إن دماءكم وأموالكم وأعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا ، وستلقون ربكم فيسألكم عن أعمالكم ، ألا فلا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»**[5]

٣- اراك: درختی که با چوب آن مسواك کنند. صحیح مسلم ـ باب ٦٣ ـ صفحه ٨٥ ـ شماره ٣٧٠

٤- صحیح بخاری ـ باب ٧ ـ صفحه ١٢٥ ـ شماره ٣١١٨

٥- متفق علیه

«براستی که خون‌هایتان و اموالتان و اعراضتان بر شما حرام است. حرمتی به مانند حرمت امروز و در چنین ماهی و در چنین سرزمینی، و پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد و از اعمالتان پرسیده خواهد شد، هوشیار باشید بعد از من به سبب زدن گردن یکدیگر کافر نشوید.»

و کسی که عالم به اصول این دین باشد و نسبت به قواعد آن فقه و آگاهی داشته باشد، می‌داند که اصل در خون و نفس و ناموس و اموال احتیاط است، تا به آنجا که اگر در مورد حدود، شبهه‌ای وجود داشت، آن حد اجرا نمی‌شود، و اگر شبهه‌ای برای امان وجود داشت آن شخص مأمون محسوب می‌شود، و همچنین درباره‌ی کسی که اسلامش یا عصمتش یا اهل ذمه بودنش یا امانش ثابت است منع شده که وی به سبب شك و گمان هدف قرار داده شود .. و همچنین تکفیر به سبب احتمالات و گمان و یا ملزومات قول و یا آینده‌اش ممنوع است .. و امثال این موارد که برای صیانت و استحکام خون و نفس و اموال اقامه شده است.

همچنین اگر اهل جهاد دوست دارند جهادشان به شیوه‌ای باشد که خداوند ﷻ دوست دارد و بدان راضی است باید مصلحت اسلام را مقدم دانسته و آن را از اهواء نفس پاك نموده و سیاست شرعی را در آن رعایت کرده و برای سمعه و آوازه‌ی جهاد تلاش نمایند و مسائل را فقط در سایه‌ی حلال و حرام بودن آنها و مسلمان و کافر بودن و معاهد و محارب بودن، آن هم به معنای اصطلاحیش طرح ننمایند به طوری که غیر معاهد و مستأمن را مورد هدف قرار داده با وجود اینکه وی از مقاتلین نباشد .. بلکه بر کسی که جهاد و مصالح آن برایش مهم است، واجب است که قبل از خونریزی و اثخان در زمین به ثمرات عمل و مصالح مترتب برآن توجه داشته باشد و همچنین اگر مفاسدی در پی داشته باشد مورد بررسی قرار گیرد و بین اینها ترجیح داده شود، کما اینکه واجب است که نیروی خود را بر دشمنان محارب و طاعنین در دین متمرکز نموده و از قتل غیرمحاربان اجتناب شود، کسانی که نسبت به مسلمین دشمنی اظهار ننموده‌اند آنهم در دیار کفر، و حتی اگر دارالإسلامی هم وجود داشت چه بسا آنان از اولین کسانی بودند که از اهل ذمه محسوب می‌شدند و به مشمولان این آیه نزدیک‌تر بودند، که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ ممتحنه ۸

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند.»

بنابراین چه مصلحتی در استهداف چنین افرادی و امثالشان نهفته است، کسانیکه اسلام و اهل آن را محترم می‌دانند و در شرائع آن طعن وارد نمی‌کنند با وجود اینکه در زیر سلطه‌ی اسلام نیستند.

اینها مثال‌ها و توجیهاتی بود که خواستم به واسطه‌ی آن درك و بصیرت جوانان را وسعت بخشم، بطوریکه در سایه‌ی استضعاف مسلمین و کمبود موارد و امکاناتشان، کما اینکه بارها تکرار کرده‌ایم، دائماً واجب است که پاك‌ترین راه برای قتال و نافع‌ترین برای دین خداوند ﷻ و شدیدترین علیه دشمن انتخاب شود .. و این امر نیاز به علم شرعی و بصیرت نسبت به واقع و فقه نسبت به میزان مصالح و مفاسد دارد، و فهم و عمل کردن ناقصانه در این مورد و همچنین حرکت برخی از افراد به سوی اهداف غیر مشروع و یا مضر برای جهاد و سمعه و آوازه‌ی آن و مصالح مسلمانان، قابل توجیه نیست، به ادعای اینکه برای جهاد مسلمانان مال جمع می‌کنیم و امثال این براهین و بهانه‌ها، خداوند ﷻ پاك است و غیر از پاك، چیزی قبول نمی‌کند، و نزد ما مسلمانان، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند، بلکه وسائل حکم مقاصد را دارند و به همین خاطر باید وسائلی برای جهاد به کار گرفته شوند که پاك و نظیف باشند به مانند پاك بودن جهاد مسلمانان و پاکی دینشان.

پس ای کسانی که برای دین کار می‌کنید! در مورد این جهاد عظیم تقوای خدا را داشته باشید .. و دائماً این سخن عمر بن عبد العزیز رحمه الله را در برابر چشمانتان قراردهید: «براستی که خداوند، محمد را هادی مبعوث نمود و او را جابی مبعوث نکرد.» (جابی: کسی که مال جمع می‌کند.)

ادبیات رسانه‌ای دعوت و جهاد

مابین افراط و تفریط

(تأمل چهاردهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحیم

در سیره و زندگانی پیامبرمان ﷺ فوائد فراوانی وجـود دارد که دعوت و جهاد را پربار و غنی می‌نماید، و استفاده از این فوائد موجب می‌شود تا راه داعی و مجاهد محکم‌تر شده و اسباب توفیق وی در دعوت و جهاد فراهم شود، و ثمرات و دستاوردهای بزرگی نصیبش گردد کما اینکه مفاسد و نتایج زیان بار را از وی دور می‌نماید ..

و محقق هوشیار و آگاه و فکور، در سیره‌ی معطر و عظیم (که بر صاحبش بهترین و کاملترین سلام‌ها باد) متوجه می‌شود که خداوند ﷻ، پیامبرش ﷺ را توجیه و راهنمایی می‌نماید تا اینکه خطاب دعوی و اعمال و انتخاب‌های ایشان نقی گشته و اولیات رعایت شوند.

- پیامبر ﷺ، بنا به طبیعت مخاطب و زمینه‌ی فکری و عقیدتی و اخلاقی او درباره‌ی مردم و مردان و عشائر و خو و سرشت آنها معرفت کافی داشتند.

- ایشان احوال مخاطب را از این جهت که آیا وی معاند دعوت و محارب دین است یا اینکه محارب و معاند نیست، مراعات می‌نمود.

- و برخی اوقات ایشان را می‌بینی که امکانات دعوت و تعداد مؤمنان یا طبیعت مرحله و شرایط مکانی و زمانی را مورد توجه و رعایت قرار می‌دادند.

بطوریکه تمامی این امور را با میزان شرع سنجیده و پس از آن مصالح بزرگ‌تر را مقدم داشته و مفاسد را نیز دور نموده است، بدون اینکه ثوابت و اصول شرعی و ارکان دین و «عروة الوثقی» را مختل نماید و یا تغییری در آن بدهد ..

برای مثال، به مراعات ایشان در مورد مخاطب و احوال اعتقادی و فکری و اجتماعی وی، و تکریم و مقدم شمردن مکارم و محاسن توجه کنیم ..

پیامبر ﷺ در ابتدای دعوت خویش، بدین سان مردم را به دین دعوت کرده بود. بطوریکه ابوسفیان، کسی که آن روزها دشمن پیامبر ﷺ بود، در مقابل هرقل، با همان خطاب دعوی پاسخ او را می‌دهد، آنگاه که هرقل می‌پرسد: «او شما را به چه امر می‌کند؟» ابوسفیان بعد از اینکه اصل دعوت پیامبر ﷺ که

توحید است را، بیان نمود؛ می‌گوید: «ما را به نماز و زکات و صِدق و عفاف و صله‌ی رحم امر می‌نماید.»[۱]

در نوع دعوت پیامبر ﷺ تأمل کن که موجب شده بود در ذهن دشمنانش در آن زمان چه چیزی نقش ببندد .. و در احادیث دیگر آمده است که پیامبر ﷺ ایشان را به وفاء به عهد و ادای امانت و زنده نگه داشتن دختران و انکار قتل آنان دعوت و امر می‌نماید و محاسن اخلاقی از این قبیل که جمیع عقلا بر خوب بودنشان اجماع دارند و فطرت آدمی آن را مدح و ستایش می‌کند. تا بدین وسیله محاسن دین و رسالتش را برایشان نمایش داده و به آنان بفهماند که وی برای کامل نمودن محاسن اخلاق آمده که اشراف و عقلای آنها نیز بدان افتخار و مباهات کرده و آن را گرامی می‌دارند.

همچنین پیامبر ﷺ، مردم را به راه و آیین ابراهیم علیه السلام دعوت می‌نمود و ایشان و اتباع وی، نزدیک‌ترین و اولی‌ترین مردم به منهج ابراهیم علیه السلام بودند، (ابراهیم علیه السلام) کسی که مردم قریش او را معظم می‌داشتند و خود را به او منسوب می‌نمودند.

نمونه‌ی دیگر، فرموده‌ی پیامبر ﷺ خطاب به هرقل است که در قالب نامه‌ای که برای وی فرستاد و در آن، بعد از بیان توحید، فرمود: «**أَسْلِمْ تَسْلَمْ وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرِيسِيِّينَ**»[۲]

«اسلام بیاور تا در سلامت و امنیت داخل شوی و خداوند عزوجل دو بار تو را اجر دهد، اما اگر پشت نموده و (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه کشاورزان بر گردن تو خواهد بود.»

در این فرموده، اشاره و تنبیهی به کشاورزان شده که اهل مملکت هرقل بودند، و حریص بودن پیامبر ﷺ بر هدایت ایشان مشهود است و در این نوشته بیان می‌دارد که هرقل مسئول اضلال و گمراهیشان است ..

و این نوع خطاب که نشان از حرص انبیاء علیهم السلام بر هدایت اقوامشان و نیز خوف از عذاب الهی برای آنها دارد، در دعوت سایر انبیاء امری مقرر و معلوم است، فرموده‌ی نوح علیه السلام از همین نوع است:

۱- صحیح بخاری ـ باب ۱ ـ صفحه ۹ ـ شماره ۷

۲- ادامه حدیث قبل (تخریج آن گذشت)

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ أعراف ٥٩

«ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می‌باشم. اگر نافرمانی کنید) می ترسم دچار عذاب آن روزِ بزرگ شوید.»

چه تنگی و اشکالی در این نوع دعوت وجود دارد، دعوتی که در آن، حرص داعی و مجاهد برای هدایت مردم و یا حب رسیدن آنان به خیر و یا نصرت مستضعفین و نجات دادن آنان از تسلط و اضلال طاغیان و ظالمان، نمایان می‌شود و یا حرص و تلاش دعوتگر برای انتشار امنیت و عدل و احسان و از بین بردن ظلم و فساد و طغیان آشکار می‌شود. قسم به الله که هیچ حرج و مشکلی در این نوع دعوت نیست و تنها کسانی منکر این نوع دعوت می‌شوند که صاحب عقل‌های ضعیفی بوده و به سیره پیامبر ﷺ و دعوت انبیاء جاهلند ..

دین ما برای هدایت تمامی مردم آمده و می‌خواهد که مردم را از عبادت بندگان به عبادت پروردگارِ بندگان بازگرداند .. و پیامبرمان نیز «رحمة للعالمین» مبعوث شده ..

و در این نوع خطاب و دعوت، هیچ نوع تحریف اصول و از بین بردن ثوابت و یا مداهنه‌ی کفار و میل نمودن به سوی آنان وجود ندارد، بلکه این حق روشن و آشکاری است و از ثوابت و اصول دین ما است و بیان و اظهار آن برای مردم، بر هر داعی واجب است، و هیچ مانعی برای ترکیز بر آن و مباحثه حول آن با کسی که این محاسن را دوست دارد و یا کفار را بدان تعظیم می کند، وجود ندارد ..

از همین نوع، می‌توان به روایتی اشاره کرد که امام بخاری رحمه‌الله در مورد قصه‌ی حدیبیه نقل می‌کند؛ هنگامی که مردی از بنی‌کنانه از سوی قریش به نزد پیامبر ﷺ و اصحابش آمد، پیامبر ﷺ فرمود: «این فلانی است و از قومی است که برای بُدن (شترها و گاوهایی که برای قربانی آورده می‌شوند)، احترام قائلند، پس آن (قربانی‌ها) را برایش (آن مرد) بفرستید.» پس آن به نزدش فرستاده شد و مردم از او استقبال کرده و شروع به تلبیه گفتن (لبیك اللهم لبیک گفتن) کردند، هنگامی که (آن مرد) این را دید گفت: سبحان الله، سزاوار نیست که این مردم (پیامبر و اصحابش) از بیت (کعبه) منع شوند، و هنگامی که به سوی دوستانش برگشت گفت: گاوها و شتران قربانی را دیدم که آویزان شده و مورد احترام قرار

گرفته بودند بنابراین فکر نمی‌کنم که خوب باشد جلوی آنان را بگیریم (بهتر است که مانع حج ایشان نشویم).[۳]

در معرفت و شناخت و ذکاوت پیامبر ﷺ از احوال مردم زمان خویش، تأمل و تفکر کن (و ببین که چه شناخت عمیقی از افراد داشته و در رسیدن به اهداف خویش، چگونه از آن صفات بهره برده است.) از دیگر نمونه‌ها می‌توان به فرموده‌ی دیگر ایشان اشاره کرد، که می‌فرماید:

«الْإِيمَانُ يَمَانٍ وَالْكُفْرُ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ وَالْفَخْرُ وَالرِّيَاءُ فِي الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْخَيْلِ وَالْوَبَرِ»[۴]

«یمنیان اهل ایمانند و کفر نیز از جانب شرق (منطقه‌ای کفر خیز است) است و سکینت و آرامش در بین اهل غنم (چوپانان و کسانی که با گله سر و کار دارند) است و فخر و ریا و در روایتی خیلاء (کبر و خود بزرگ‌بینی) در بین صاحبان شتر (مالداران) و صاحبان اسب و بادیه‌نشینان است.»

پیامبر ﷺ می‌خواست بدین طریق، اصحابش را به احوال مردم آگاه سازد و خلقیات کسانی را که با آنان تعامل دارند برایشان معلوم کند، به همین دلیل هنگامی که حسان رضی الله عنه را امر نمود تا قریش را با اشعارش مورد نقد و هجا قرار دهد، مقدمتاً از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا حسان رضی الله عنه را از احوال و ایام و اخبار خودشان (در مکه) خبردار نماید .. همچنین هنگامی که معاذ رضی الله عنه را به سوی مردم یمن فرستاد، به وی فرمودند: «تو به سوی قومی از اهل کتاب می‌روی»[۵] پس، اول او را به افکار عقیدتی و یا ثقافی و فرهنگی آنان و یا هر چیز دیگری که شما اسمش را بگذارید، متوجه نمود، بعد از آن، برای او نحوه‌ی تعامل با آنان را مشخص نمود و اولویات را برای مخاطب قرار دادن ایشان، معلوم و نمایان ساخت و نخستین امر دعوی را برای او مقرر نمود.

در تمامی این امور تأمل کن و آنان را در فوائد برای خودت یادداشت و ضبط نما و بعد از آن در خطاب ایشان تأمل کن که چگونه با مردم، به اندازه‌ی عقول و ادراکشان صحبت می‌نمود و چگونه آن چیزهایی را که مردم معظم می‌داشتند، مراعات می‌نمود و تا وقتی که آن اشیاء از چهار چوب شرع خارج نشده باشند و از دینمان باشند، آنان را تأیید و ابراز می‌نمود .. و تو را بر حذر می‌دارم از این که عقلت را

۳– صحیح بخاری ـ باب ۱۵ ـ صفحه ۹۷٤ـ شماره ۲۵۸۱

٤– صحیح مسلم ـ باب ۲۳ ـ صفحه ۵۲ ـ شماره ۱۹۵

۵– صحیح مسلم ـ باب ۹ ـ صفحه ۳۸ ـ شماره ۱۳۲

بر خود تنگ کنی و از استیعاب (و گرفتن و فهم کامل مطلب) دوری نمایی و چنین پنداری که این شیوه، شیوه‌ای دو رویانه و منافقانه و مداهنه‌ای است یا برداشتی از این قبیل، که جاهل صفتانه است.

امام بخاری رحمه الله از امام علی رضی الله عنه روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «با مردم به اندازه‌ی معارفشان صحبت نمایید، آیا دوست دارید که خدا و رسولش را تکذیب کنند.»[٦]

همچنین از دیگر مواردی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مراعات می‌فرمود: توجه نمودن به نوعیت کافران بود که آیا آنها محارب و معاندند یا اهل صلح‌اند و محاربه و عنادی ندارند .. همچنان که وصیت خداوند عزوجل را در سیره‌ی خویش تطبیق داده بودند، آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ممتحنه ٧و٨

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد * بلکه خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند.کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند.»

خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ عنکبوت ٤٦

«با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند.»

و از همین نوع می‌توان به فرموده‌ی خداوند عزوجل به موسی و هارون اشاره نمود،که خداوند عزوجل این دو را برای برخورد اول با فرعون طاغی، وصیت می‌نماید که: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ طه ٤٤

٦- صحیح بخاری ـ باب ٤٩ ـ صفحه ٥٩ ـ شماره ١٢٧

«سپس به نرمی با او (درباره‌ی ایمان) سخن بگوئید، شاید (غفلت خود و عظمت خدا را) یاد کند و (از عاقبت کفر و طغیان خویش و عذاب دوزخ) بهراسد.»

اما هنگامی که فرعون در برابر آیات واضح و روشن عناد نمود و آنها را جحد نموده و کبر ورزید، موسی به او گفت: ﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَـؤُلاء إِلاَّ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَونُ مَثْبُوراً﴾ اسراء ۱۰۲

«(موسی به فرعون) گفت: تو (خوب) می‌دانی که این معجزه‌های روشنی‌بخش (و دلائل واضح) را جز صاحب آسمانها و زمین نفرستاده است (و تو کاملاً آگاهانه حقائق را انکار می کنی) و من معتقدم که تو ای فرعون! (از حق روگردانی و سرانجام اگر از سرکشی خود برنگردی) هلاک می گردی.»

در خطاب و شیوه‌ی تعامل آنان با فرعون، قبل و بعد از عناد او تأمل کن ..

و برای مثال مراعات ایشان را در مورد امکانات دعوت و طائفه‌ی مؤمنان و طبیعت مرحله و ویژگی‌ها و احوال و حقایق آن زمان را در موضوع تدرج در تشریع جهاد به یاد آور .. به طوری که در اوایل (مرحله‌ی استضعاف) امر به دست نگه داشتن و عفو و صلح و رویگردانی از مشرکین و صبر گرفتن بر اذیت آنان بود ..

اما هنگامی که مؤمنان هجرت نمودند و مأوایی یافتند و نصرت و یاری به وجود آمد، در اوایل شکل‌گیری دولتشان اجازه به قتال برای دفع اذیت مشرکین داده شد و این در حالی بود که هنوز (در همان زمان اولیه) قتال بر آنان واجب نگشته بود (که بعدها واجب گردید) ..

در این زمان پیامبر ﷺ از کشتن کسی که قتل او مفسده‌ای به دنبال داشت، خودداری می‌نمود. اذیت منافقان را می‌دید و می‌شنید و اصحاب نیز از وی اجازه‌ی قتل منافقان را می‌خواستند اما ایشان می‌فرمود:

«دَعْهُ لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»[۷]

«آنان را به حال خود واگذارید تا اینکه مردم نگویند محمد اصحاب خود را می کشد»

و نیز فرمودند: «**إذاً تُرْعَد له آنُفٌ كثيرة بيثرب**»[۸] یعنی: «در این صورت (با قتل وی) مدینه بیش از این به لرزه در خواهد آمد.»

۷- صحیح بخاری ـ باب: سورة المنافقون ـ صفحه ۱۸۶۱ ـ شماره ٤٦٢٢

۸- تفسیر الطبري ـ سورة المنافقون آیه ۸ ـ صفحه ٤٠٦

پیامبر ﷺ با یهودیان عهد بست و با آنان صلح نمود و بر پیمان‌های آنان اقرار فرمود و تعهد گرفت مبنی بر اینکه به هنگام قتال وی را یاری دهند .. اما یهودیان بعد از آن، ایشان را اذیت می‌کردند و به ایشان می‌گفتند: «راعنا» و آن سب و دشنام قبیحی است که از رعونه گرفته شده (ما را مراعات کن. اما یهودیان آن را از ماده‌ی رعونت به معنای حماقت می‌گرفتند) و می‌گفتند: «اسمع غير مسمع» و از این موارد که پیامبر ﷺ بر آنان صبر می‌گرفت و بعضی اوقات به جای السلام عليك، وی را با لفظ «السام عليك: مرگ بر تو» مورد خطاب قرار می‌دادند، اما ایشان جواب می‌دادند، «وعليكم» و چیزی بر این نمی‌افزودند و به آنان تعرض نمی‌کرد و از قتل آنان به سبب آزار پیامبر ﷺ خودداری می‌فرمود و هنگامی که اصحاب از پیامبر ﷺ اجازه‌ی قتل آنان را می‌خواستند، ایشان، صحابه را نهی می‌کردند و حتی از آنان می‌خواست به نرمی با آنان رفتار نمایند، و عائشه رضي الله عنها را از ناسزا گویی در مقابله‌ی فحش‌های آنان منع فرمود و به عائشه رضي الله عنها فرمود:

«الرفق ما كان في شيء إلا زانه ولا نزع من شيء إلا شانه»[۹]

«نرمی که در هر کاری داخل شود آن امر را سنگین و موقر می‌سازد و اگر نرمی از کاری گرفته شود، آن امر سبک و کم ارزش می‌شود.»

و بدون شک همه‌ی این امور در مراحل اولیه و به هنگام نشئت و تمکین اولیه‌ی دولت اسلامی بود .. اما بعد از آن اوضاع متفاوت شد و امر بر آن شد که اعتدا و تجاوز آنان، به مانند تجاوزشان پاسخ داده شود و با کسانی که مؤمنان را از دیار و اموالشان اخراج کردند، قتال و جهاد آغاز شود.

پس از آن خداوند ﷻ مؤمنان را در جنگ بدر عزت بخشید و این آغاز عزت یافتنشان بود، از آنجایی که گردن بسیاری از کفاری که در مدینه بودند به ذلت کشیده شد و سایر کفار نیز هراسیدند .. در این حین پیامبر ﷺ چند عملیات نکایه (عملیاتی که در آن به دشمن آسیب می‌رسد اما موجب ریشه کن شدن و از بین رفتنش نمی‌شود) را در مورد تعدادی از یهودیان که قتل آنان مفسده‌ای برای اهل ایمان و دیارشان نداشت، به مرحله‌ی اجرا گذاشت، بنابراین کعب بن اشرف، آن طاغوت یهودی و کسانی که امثال وی بودند را به قتل رسانیدند. اما در اینگونه موارد نیز اجازه توسیع و افزایش ندادند بلکه به قتل کسانی که ایشان را مورد اذیت قرار داده بودند و قتلشان مفسده‌ای به دنبال نداشت اکتفا فرمودند،

۹- صحیح مسلم - کتاب البر و الصلة و الآدب - باب ۲۳ - صفحه ۲۲ - شماره ٦٧٦٧

تا اینکه بعد از مدتی این روش پیشروی نمود و تعدادی از آنان (یهودیان) را از مدینه بیرون رانده و تعدادی را به قتل رسانیدند.

تمامی این امور را بعد از غدر و خیانت آنان و به سبب نقض نمودن عهدشان انجام داد تا این که امرش برای اهل مدینه و کسانی که تازه ایمان آورده بودند و با یهودیان پیمان و تحالف و مصالح داشتند، جامع باشد، و اگر این امور را قبل از غدر و مبادرت به خیانت آنان انجام می‌داد، لرزش بیشتری مدینه را در بر می‌گرفت (و اوضاع نابسامان می‌شد) اما سیاست شرعی حکیمانه مانع از این شد. سیاستی که هر کس از آن محروم شود مصالح مسلمانان را برهم زده و ضایع می‌نماید و چنین شخصی که خداوند ﷻ امور مسلمین را متوجه‌ی او ساخته (به دست او داده) ضایع شدن امور مسلمانان را موجب می‌شود ..

بعد از آنکه اسباب خونریزی و قتال برای ایشان فراهم گشت به قتال تمامی مشرکین و یهود و نصاری امر فرمودند تا اینکه جزیه بپردازند و خوار و حقیر گردند ..

تمامی این امور برای مراعات حال گروه مؤمنان و یا دولت اسلامی و امکانات و قوت ایشان بود ..

بنابراین خطاب گروه اسلامی و یا دولت مسلمان در حالت استضعاف در مقابل دشمنان داخلی و خارجی همانند خطاب بعد از بین رفتن ضعفشان و رسیدن به قدرت نخواهد بود، و به میزان قدرتی که خواهد داشت، خطابش را انجام می‌دهد (خطابی که با قدرتش موازنه داشته باشد) بنابراین، چونکه میزان قدرت تفاوت خواهد داشت، خطاب نیز متفاوت خواهد بود. برای مثال خطاب دولت و گروه‌های اسلامی در زمان ما که سلاح اتمی بازدارنده‌ای در اختیار ندارند با خطاب پس از رسیدن به سلاح اتمی متفاوت خواهد بود .. و به همین ترتیب ..

تمامی اموری که گفتیم بدون دستکاری و تغییر ثوابت و از بین بردن «عروة الوثقی» (توحید) امکان پذیر است ..

احسان و مدارا نمودن، از اخلاق مؤمن بوده و هرگز این اخلاق، سازش و چاپلوسی نیست. و همچنین عفو و صلح و رویگردانی از اذیت مشرکین و شروع نکردن قتال با ایشان در حال ضعف مسلمین یا به مقتضای مصلحت جماعت و دولت اسلامی از امور شرعی و جائز می‌باشند و تناقض و تعارضی با ثوابت توحید و ولاء و براء و مسائلی از این قبیل که «عروة الوثقی» محسوب می‌شوند، ندارد ..

به خاطر اهمیت موضوع و کثرت و فراوانی نصوص در این موضوع، بعضی از علماء، تدرج در منسوخ شدن آیات و همچنین به تأخیر انداختن دشمنان (با تقسیم نمودن و اولویت بندی آنان) را تخریج نموده‌اند که برای مسلمان جایز است تا به نسبت آن و با توجه به حال و ضعف و قوت و ظروف خود، وضعیتی را اختیار کند ..

لذا شیخ الاسلام ابن تیمیه ﷬ می‌فرماید: «و این آیات در حق هر مؤمن مستضعفی است که نمی‌تواند الله و رسولش ﷺ را با دست و زبان یاری دهد. از این رو به اندازه قوت قلبش، با قلب خود و امثال آن، الله و رسولش ﷺ را یاری می‌دهد و آیات تصغیر معاهدین در حق هر مؤمنی است که قدرت یاری دادن الله و رسولش ﷺ را با دست و یا زبان داشته باشد. مسلمانان در اواخر عمر رسول الله ﷺ و در زمان خلفای راشدین ﷃ به چنین آیاتی و مانند آن عمل می‌کردند و این تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، لاتزال (به طور مداوم و همیشگی) طائفه‌ای از این امت با اقامه داشتن حق، الله و رسولش ﷺ را به طور تمام و کمال نصرت می‌دهند، پس مؤمنی که در سرزمینی قرار دارد و در آنجا مستضعف است یا در زمان استضعاف است به آیات صبر و گذشت و رویگردانی از کسانی که الله و رسولش ﷺ را آزار می‌دهند که از مشرکان و اهل کتابند، عمل نماید و اما اهل قدرت و شوکت به آیاتی عمل نمایند که درآن به قتال ائمه‌ی کفر که بر دین طعن می‌زنند، امر می‌فرماید، و به آیه‌ی قتال با اهل کتاب تا گرفتن جزیه از آنان و تصغیر نمودنشان عمل نمایند.» الصارم المسلول

و از مراعات ایشان برای آوازه و نیک نامی دعوت، می‌توان بر حریص بودن ایشان برای پاک و طهور نمودن دعوت از تمامی شوائب اشاره نمود به طوری که هرگاه خطاهای صریح و واضحی از طرف اصحاب روی می‌داد از آن خطاها بدون هیچ حرجی اعلان برائت می‌فرمود چرا که در این امر تعظیم و تقدیم آوازه‌ی جهاد و دعوت و مصالحش و هر اعتبار دیگر موجود است، همانند فرموده‌ی ایشان ﷺ در مورد خالد ﷛ که بعضی از افراد را که سجده می‌بردند و می‌گفتند: «صبئنا» و به خوبی اظهار ایمان ننمودند، را کشت، پیامبر ﷺ فرمودند: «پروردگارا من از آنچه که خالد انجام داد، اظهار برائت می‌نمایم.»[۱۰]

۱۰- ماجرا از این قرار بود که خالد بن ولید به سوی قوم بنی جذیمه رفت و ایشان گفتند: «صبئنا» که در فرهنگ آنان به معنای ایمان آوردن بود، یعنی ایمان آوردیم اما خالد چنین برداشت کرد که صبئنا به معنای بی‌دین شدن است، یعنی از دین روی گرداندیم، به همین خاطر آنان را به قتل رسانید و پیامبر ﷺ به همین دلیل از این کار برائت فرمودند. مترجم

و پیامبر ﷺ از کار و فعل و خطای خالد س برائت نمود نه اینکه از خود خالد اظهار برائت نماید، و از این قبیل می‌توان به انکار نمودن فعل اسامه س از سوی پیامبر ﷺ اشاره نمود، به هنگامی که اسامه مردی را بعد از اقرار به شهادت توحید به قتل رسانید[11] و پیامبر ﷺ فرمود: «**أقتلته بعدما قال لا إله إلا الله؟**» یا می‌فرمودند: «**كيف تفعل بلا إله إلا الله إذا جاءت يوم القيامة ؟**»[12]

«آیا او را بعد از گفتن لا اله الا الله به قتل رساندی؟» یا «در برابر لا اله الا الله آمدنش در روز قیامت چه کار خواهی نمود؟»

یا مانند آن، پیامبر ﷺ آنقدر این جملات را تکرار نمود تا اینکه اسامه آرزو می‌کرد که ای کاش او قبل از این حادثه ایمان نیاورده بود، و این هنگامی بود که آن انکار شدید را از پیامبر ﷺ مشاهده نمود ..

و از این قبیل امور می‌توان به داستان قتل ابن الحضرمی که در اول ماه حرام صورت گرفت اشاره کرد، کفار این کار را بر مؤمنان عیب و ایراد گرفتند اما مؤمنان با چنین کاری دچار ضرر نگردیدند و با کافرین به جدال نپرداختند و از آنان عیب گیری نکردند بلکه خداوند ﷻ به مؤمنان آموخت که در خطابشان، دائماً بر حق اقرار داشته باشند و از خطا برائت و بیزاری جویند حتی اگر علیه نفس خودشان باشد تا اینکه مصالح و آوازه‌ی جهاد و منافع عام، بر مصالح نفسی تقدم یابد.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ﴾ بقره ۲۱۷

«از تو درباره‌ی جنگ‌کردن در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگ در آن (گناهی) بزرگ است.»

خداوند ﷻ مؤمنان را می‌آموزد که در این مورد بحث و جدل ننمایند بلکه تسلیم حق شوند چرا که اولی‌ترین مردم و سعادتمندترین آنان به حق، ایانند (مؤمنان) و در هیچ موقعیتی از حق برائت نجویند بلکه از خطا برائت نمایند، اگرچه این خطا و لغزش از جانب خود یا برادرانشان باشد زیرا حق در نزد مؤمنان مقدم بوده و حق را بیشتر از نفس خود و تمامی مردمان دوست می‌دارند. بنابراین کفار را با جدال باطل یا از بین بردن حق و یا پینه‌کاری خطای خویش رد نمی‌دهند، بلکه به حق اقرار می‌نمایند و از خطا تبری جسته و جرائم کفار را بزرگ‌تر از خطاهایی که بر مؤمنان می‌گیرند، نشان می‌دهند:

۱۱- توجیه اسامه برای این کار این بود که، آن مرد از ترس شمشیر و کشته شدن ایمان آورد. مترجم

۱۲- صحیح بخاری ـ کتاب الدیات ـ باب ۱ ـ صفحه ۲۵۱۹ ـ شماره ٦٤٧٨

﴿وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾

بقره ۲۱۷

«ولی جلوگیری از راه خدا (که اسلام است) و بازداشتن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آن و کفر ورزیدن نسبت به خدا، در پیشگاه خداوند ﷻ مهم‌تر از آن است، و برگرداندن مردم از دین (با ایجاد شبهه‌ها در دل‌های مسلمانان و شکنجه ایشان و غیره) بدتر از کشتن است.»

هم اکنون که منظور از خطاب معلوم شد، می‌گوییم:

در میدان امروزِ دعوت و جهاد، خطاب اعلامی پخته و برنامه‌ریزی شده، مفقود و ناپیدا است. و بسیاری از خطاب‌های اعلامی که امروزه در دعوت و قتال مشغول به فعالیت‌اند بین دو دیدگاه نقیض قرار دارند (بین افرط و تفریط).

طائفه‌ای میل به تفریط دارند و با خطاب خویش ثوابت دین را از بین برده و اصول را ذوب نموده و ارکان و ریسمان دین را منهدم می‌کنند، اموری که مساومت و تنازل از آن، برای مسلمین جائز نبوده و نیست.

برخی از اینان با کفار و ملحدین عهد برادری بسته و نصاری و ملحدان و دشمنان دین را بجای مؤمنین دوست و محرم اسرار خود قرار می‌دهند.

موالات و برادری بین رهبران منتسب به اسلام و جهاد و ملحدان و طواغیت و رؤسای کفر به حجت و بهانه‌ی تشکیل سنگرهای واحد و مبارزه با دشمن مشترک و حفظ مصالح مشترك را دیده و شنیده‌ایم و این موالات و حب در چنین افراد و گروه‌هایی براساس مرزهای جغرافیایی ترسیم شده‌ی در معاهده‌ی سایکس پیکوت (Sykes-Picot Agreement) است نه براساس ایمان و نه موافق با حدود الله سبحانه و تعالی.

و نیز طعنه زدن به جهاد و مجاهدان مخلص و برائت از آنها و جهادشان و تولی و نصرت حاکمان طاغوتی و نصاری و مانند اینان و دلبستگی و میل نمودن به سوی ایشان را در سایه‌ی (بهانه‌های رنگین همانند) اتحاد ملی و مصلحت و امنیت ملی و... را بسیار شنیده‌ایم ..

و گاهی از سوی بعضی‌ها شاهد سخنرانی‌ها و گفتمان‌های بی‌قید وبند و بی‌هدف و مخالف با اصولی اسلامی هستیم که در خلال آن مهم‌ترین ارکان دین ضایع و ثوابت آن تحریف می‌شود و در ضمن آن اصول شرکی آشکار و آراسته می‌گردد ..

آنها چنین گفتمان‌هایی را بعنوان منهج و مسلک سیاسی خود برمی‌گزینند و آن را اعمال خیرخواهانه[۱۳]، شوری، جهاد قانونی، تلاش و رقابت پارلمانی و مبارزه‌ی سیاسی نام‌گذاری کرده و بدین وسیله به حجت ارائه‌ی گفتمان‌ها و خطاب‌های سیاسی و رسانه‌ای جامع و همراه با خواسته‌ی ملت‌ها، مرتکب شرک صراح و کفر بواح و گناهان مهلک می‌شوند و گاهی اوقات مصلحت دعوت را توجیه کننده‌ی نوع گفتمان و اقدامات شرکی خود اعلام می‌کنند، دعوتی که مهم‌ترین اصول و ثوابتش را از بین برده و اصلی‌ترین ریسمان آن را قطع کرده‌اند ..

آنها هرگاه از جهاد صحبت می‌کنند، اصول و اهداف آن را مطابق میل دشمنان تحریف می‌کنند، و گفتمانشان را تغییر داده و آن را به رنگ فرهنگ جهانی شدن می‌آلایند، جهانی شدنی که این فرومایگان در برابرش شکست خورده و منهزم گشته‌اند. بطوریکه گاهی می‌بینیم که مفهوم جهاد را تغییر می‌دهند و چنگال‌های تیزش را قطع کرده و آن را عاملی برای الفت و دوستی ـ با کفارـ معرفی نموده و آن را جهاد دفاعی صرف نام می‌نهند. آنها خطاب و گفتمانشان را از مفهوم حقیقی زخم و آسیب (که طبیعت جهاد است) تخلیه نموده تا رنگ و فرهنگ دواجن (گوسفندان آرام و ساکن) را به جهاد ببخشند و آن هم به بهانه‌ی تسامح و محبت و گفتمان سیاسی و رسانه‌ای معتدل و همراه با جناح‌های سکولار و ملیت‌گرا !! و حجت‌هایی از این قبیل که ریسمان ولاء و براء را قطع و نابود می‌کند ..

و گاهی نیز اهداف خود را به رهایی از دشمن خارجی، محدود و خلاصه نموده و در زیر سایه‌ی چنین جهاد ملیت‌گرای جاهلانه‌ای، با دشمنان داخلی پیمان برادری بسته و در زیر پرچم و رایات کفر و فجور تجمع می‌نمایند، در حالیکه دشمنان داخلی غالباً از دشمنان خارجی کافرتر و خبیث‌تر می‌باشد.

تفاوت و تمایز بین سیاست شرعی پیامبر ﷺ در رویگردانی از بعضی کافران و منافقان و یا سازش و عهد بستن با آنان و یا به تأخیر انداختن قتال با آنان و بلکه عقد پیمان با آنان در برخی شرایط، آنهم بدون اخلال در ثوابت توحید و ریسمان ایمان، و بین سیاست شرعی اخوت و دوستی با دشمن بغیض و یا با اقوام و خویشاوندان و هم‌کیشانی که از دین برائت نموده و توحید را نقض کرده‌اند، به بهانه‌ی قرار گرفتن در سنگر واحد و مصالح مشترک و حفظ وحدت ملی و از این قبیل پیوندها و روابط و ثوابت جاهلی، حقیقت بسیار واضح و نمایان است.

۱۳- کاری را انجام دادن به امید دریافت پاداش از خداوند ﷻ

حتی بسیاری از این منحرفان را می‌بینیم که با برخورد و خطاب ذلیلانه و فاقد ارزش خود، اصل توحیدی که فرقان میان کفر و ایمان است را سهل و آسان می‌فروشند و آن را با آنچه که وحدت ملی و برادری توأم با رقابت نامیده می‌شود، معاوضه می‌کنند. اخوتی که با ابراز آن نسبت به یهود و نصارا و ملل کفر در سایه‌ی باورهای سخیف و مسخ شده‌ای که خود آن را اختراع نموده‌اند، می‌خواهند میان پیروان دین‌های آسمانی اجماع و یک‌رنگی برقرار کنند و آن آئین‌های تحریف شده را آیین‌های توحیدی معرفی می‌کنند.

بنابراین مسأله‌ی مدارا نمودن با طوائف مختلف و سازش و عهد بستن با آنان و یا معاشرت نیک با آنها تا زمانی که در دینمان طعنی وارد ننموده‌اند، یا تحالف با آنان در صورت نیاز و برای یک مقطع زمانی مشخص، و ترک قتال با آنان علی‌رغم طعن وارد نمودن در دینمان و اذیت و آزار رساندن به ما بخاطر اولویاتی دیگر و یا ضعف امکانات و از این قبیل مسائل سیاست شرعی، بطور قطع با مسأله‌ی برادری و تولی و دوستی و تمایل به سوی آنان و یاری رسانی به آنان و مقدم شمردن آنان بر مسلمانان و از بین بردن ثوابت و «عروة الوثقی» به خاطر چشم‌روشنی و آرامش خاطر کافران و تظاهر به مدرن بودن دین که کافران بدان راضی و خشنودند، متفاوت بوده و تفاوت میان این دو مسأله کاملاً روشن و معلوم است .! زیرا تمامی امور بیان شده در مسأله دوم، ناشی از شکست و سقوط و انهزام است و هیچ ارتباطی با سیاست شرعی ندارد.

در مقابل این خطاب و گفتمان خاضعانه و ذلیلانه و مهزوم که تحت سیطره‌ی فرهنگ غربی، گسترش و پرورش یافته و در برابر ارهاب فکری غربیان و پیروانشان در سرزمینمان شکست خورده است، خطابی و گفتمان دیگری وجود دارد که اساس آن، افراط و زیاده‌روی است.

بطوریکه می‌بینیم عده‌ای به افراط در خطاب روی می‌آورند و آنچه را که پیامبر ﷺ در مورد ظروف و احوال و اولویات رعایت می‌فرمود، مراعات نمی‌کنند و امکانات و قدرت و عدم خونریزی (در شرایطی که توانش را ندارند و یا مفاسدی عظیم‌تر از مصالحش داشته باشد) را رعایت نمی‌کنند، و نیازهای شدید و راجح امت را مقدم نمی‌دارند و توجهی به میزان مصالح و مفاسد شرعی ندارند.

برخی از اینان با وجود امکانات محدود و مکشوفی که در اختیار دارند با تمام دنیا مواجهه کرده و خطاب خویش را متوجه کسانی می‌کنند که سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار دارند، و تهدید و وعید خویش را به تمام دنیا اطلاق می‌دهند، تمام عالم را می‌ترسانند و بدین وسیله موجب می‌شوند تا تمام دنیا علیه مسلمانان تحریک شوند. چراکه اولویت و مرحله‌بندی و سیاست شرعی در نزد اینان معنا و وجودی

ندارد. برای این افراد مهم نیست که بعد از خطاب حماسی و تو خالی خود چه اذیت و تنگی و شدایدی بر مسلمین مترتب خواهد شد.

آنها به محاسبات و ارزیابی‌های خود اهمیتی نمی‌دهند و در محاسبات خود شناخت حقایق روز و نقشه‌های دشمنان و اولویت‌بندی جهاد علیه آنان را، لحاظ نمی‌کنند، و بین هیچ جهت و نظامی فرقی قائل نشده و در هر جایی که سلاح و مواد منفجره و اهداف سهل‌الوصولی برایشان فراهم شود، در انجام آن درنگ را جایز نمی‌شمرند و توجهی به فوائد و عوائد و مصالح و مفاسد ندارند.

آنها در نوع خطاب و ادبیات خود، به واقع[۱۴] سرزمینی که در آن مشغول فعالیت هستند، توجهی مبذول نمی‌دارند و احوال مسلمانان و قضایای آنان را مورد بررسی و کنکاش قرار نمی‌دهند. صاحبان چنین خطاب و بیانی در مورد احوال اهالی آن منطقه تحقیق و مطالعه نمی‌نمایند تا اینکه بتوانند خطابی شرعی و پخته و متناسب با احوال و واقعیت‌های آن منطقه را اختیار نمایند، تا بدین طریق بزرگ‌ترین مصالح برای اسلام و مسلمین محقق گشته و بزرگ‌ترین مفاسد از آنان دفع شود.

تمامی این امور مورد توجه و اهتمام آنها نیست، و هنگامی که ایشان را به یاد گلوله‌هایی که شلیک کرده‌اند و یا خطابی که اینجا و آنجا نسنجیده، تصریح کرده‌اند، می‌اندازی که چگونه وسایل تبلیغاتی دشمن از آن برای تشویه و زشت جلوه دادن دین و شورانیدن دنیا علیه امت مسلمان استفاده می‌کنند، در پاسخ، تنها حجتش این خواهد بود که بگوید: «مگر اینها همه از دین نیست؟؟»

بدین ترتیب هیچگونه مصلحت و مفسده‌ای رعایت نمی‌شود و هیچ توجهی به أهم و مهم و راجح و مرجوح و فاضل و مفضول نمی‌شود.

در اثری که امام مسلم رحمه‌الله از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند، آمده است که «اگر تو برای قومی سخن گفتی و آن قوم، فهم گفته‌های تو را نداشتند (عقلشان بدان نرسید) آنان را دچار فتنه نموده‌ای.»[۱۵]

و عبدالرحمن بن مهدی می‌فرماید: «مرد به درجه‌ی امامت نمی‌رسد که به وی اقتدا نمود، مگر اینکه بعضی از چیزهایی را که می‌شنود در نزد خویش نگه دارد.»[۱۶]

۱۴– واقع: حقایق و جریانات روز و واقعیتهای میدان. مترجم

۱۵– صحیح مسلم ـ مقدمه ـ باب ۳ ـ صفحه ۹ ـ شماره ۱٤

از یکی از علما در مورد مسئله‌ای علمی سئوال شد، ایشان پاسخ ندادند. سائل گفت: مگر این حدیث را نشنیده‌ای «کسی که علمی داشته باشد وآن را کتمان نماید روز قیامت، به افساری آتشین بسته خواهد شد؟»[۱۷] ایشان فرمودند: افسار را رها کن و برو، هرگاه کسی آمد و فقه و فهم آن را داشت و من از چنین کسی علمم را کتمان نمودم، مرا به افسار ببند.

فعالیت جهادی و دعوی نیز اگر عقلِ آماده و پخته‌ای برایش مهیا نشده باشد، و خطاب تبلیغاتی روشن و هوشیارانه‌ای نداشته باشد و برنامه‌ای مشخص برای کمک به اصحاب خود و عموم مردم نداشته باشد، دشمنان، از آن برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کرده و آن را به نحوی رنگ و جلوه می‌دهند که خود می‌خواهند، و در سایه‌ی خباثت خود و سطحی‌نگری صاحبان چنین خطابی، هر ثمره و دستاورد خبیثی که دوست داشته باشند، برمی‌چینند.

مثال‌های فراوانی از این نوع، شنیده و دیده‌ایم. جوانانی حماسی را دیده‌ایم که به محض دسترسی به دوربین‌ها و ابزارهای تبلیغاتی مانند تلویزیون و رادیو و روزنامه و غیره، خطاب‌هایشان را به نحوی منتشر می‌کنند که عملاً به تأمین منافع دشمن کمک می‌کند، منافعی همچون تحریک مردم علیه مسلمانان و شوراندنشان علیه علما و کمک به جمع‌آوری توجیهات و بهانه‌های لازم برای قلع و قمع مسلمانان و اعمال فشار برآنها و ... تا آنجا که مشاهده نموده‌ایم، جوانانی که برخی وسائل تبلیغاتی برایشان فراهم شده است، از طریق کانال‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی و اینترنتی، در مورد مین‌های پرنده‌ای که بدست جماعت و تنظیمش ساخته شده، صحبت می‌نماید و یا جوانی که ادعا می‌کند بمب هسته‌ای در اختیار دارد، و عده‌ای را هم دیده‌ایم که تهدید می‌کنند و قول می‌دهند که چنان ضربه‌ی سنگینی به آمریکا خواهند زد که هزاران کشته بر جای بگذارد، و برخی دیگر در مورد ضربه‌ای مخرب در ورای انفجار و صدایی عظیم خبر می‌دهند، اما صدای آسیاب را می‌شنویم و آرد را نمی‌بینیم (در اینجا و آنجا فقط صداها و وعده‌هایی تو خالی را می‌شنویم که دشمن حداکثر استفاده را از آن کسب می‌کند و از آن طرف هیچ ضربه و تلفاتی را در صفوف دشمن مشاهده نمی‌کنیم).

اگر کسی به سیاست دولت‌هایی که واقعا چنین سلاح‌هایی را در اختیار دارند و مصالح خویش را محترم می‌شمارند، بنگرد، می‌بیند که همواره سعی دارند، آن را پنهان کنند و داشتن چنین سلاح‌هایی را

۱٦- صحیح مسلم ـ مقدمه ـ باب ۳ ـ صفحه ۸ ـ شماره ۱۲

۱۷- سنن ابن ماجه ـ افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم ـ باب ۲٤ ـ صفحه ۹۸ ـ شماره ۲٦٦

کتمان کنند. اما این جوانان جهادی بدون هیچ توجهی، اقدام به ایراد چنین سخنان بلند آوازه‌ای می کنند که دنیا را فرا می گیرد و با چنین خطاب‌های آتشینی مصلحت مسلمانان و جهاد را نادیده می گیرند و مراعات حال مستضعفان جهان را نمی‌نماید و در نهایت، چنین خطاب‌هایی وسیله و ذریعه‌ای برای دشمن گشته تا آن را برای محقق ساختن برنامه‌های خویش به کار گیرد.

همچنان که دیده‌ایم برخی از این رسانه‌ها در برنامه‌های خویش از این خطاب‌ها و بیانات نهایت استفاده را می‌برند و به داعیان مخلص و گرانمایه‌ی اسلام و مشایخ بزرگش همانند ابن تیمیه رحمه‌الله و محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله و سید قطب رحمه‌الله و امثال آن بزرگان وکتاب‌های گرانبهایشان طعن وارد نموده، آن هم به خاطر برخی افراد، که دولت‌های کفر عمر خود را برای استخراج و تولید آنان فنا نموده است. چنین افرادی به خاطر تصفیه حساب با برخی اتجاهات و جماعت‌های مخالف با خود، تلاش وکوشش و وقت خود را برای طعنه زدن به اهل دعوت و جهاد، از جمله علما و داعیان به کار می گیرند و طواغیت نیز از چنین خطابی به سود خود بهره‌برداری نموده و با انتشار کتاب‌ها و به خدمت گرفتن دستگاه‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی، از آن بعنوان ابزاری جهت نیل به اهداف خود بهره‌جویی می کنند.

تمامی این امور برای جنگ با اسلام و جهاد و مخدوش کردن چهره‌ی علما و مجاهدین است و صاحب چنین خطابی به خاطر رسیدن به برخی از محاسبات خود، غرق در غرور و احساسات شده و ابراز خوشحالی می کند و فکر می کند کار خوبی کرده است.

برخی اوقات نیز صفحاتی از مجلات و روزنامه‌ها را برای بعضی از متحمّسین و غلات (تندروها) تدارک می‌بینند و زمینه را برای انتشار عقائد چنین افرادی که بسیار خلیط و درهم است، از طریق رسانه‌ها فراهم می کنند و در آن بر تکفیر برخی مشایخ و علما و مشاهیر و یا تکفیر بعضی از مردم عوام و یا قطب‌های معارض تأکید می‌نمایند، تا طواغیت به این شیوه معرکه را دچار تحریف نموده و جنگ و نزاع را از خود دور کرده و آن را به سوی آن مشایخ و معارضین و یا عامه‌ی مردم بکشانند.

بدنبال چنین خطابی آن طواغیت به مدافعان مردم و علما، و حامیان مخالفان این افکار تکفیری و خوارج مانند!! و گمراه که عموماً دعوتگران را بدان خطاب می کنند، تبدیل می‌شوند و برای از بین بردن آنان و دیگر داعیان در زیر چنین پوششی شروع به خطابه و سخنرانی و نقشه‌ریزی می کنند و برخی از ساده لوحان نیز با اشتغال به اعمال مرجوح و یا مکفرات غیرصریح (اعمالی که صراحتا کفر نیستند اما شباهت بسیاری به کفر دارند) و یا با باز نمودن جبهه و شروع جنگ با فاجران و یا کافران غیر محارب

دین، کار را برای طواغیت آسان نموده و بدین صورت میدان مبارزه را دچار انحراف کرده و ورق‌ها را قاطی می کنند.

اگر اینان در سیره‌ی پیامبر ﷺ و نوع خطاب ایشان و مرحله‌بندی و مراعات احوال گروه مؤمنان در زمانی که قرار داشتند، تأمل نمایند و در اقوال پیامبر ﷺ بیاندیشند که در برخی از مراحل می‌فرمودند: «آنان (منافقان) را به حال خود بگذارید تا بعداً مردم نگویند که محمد اصحاب خودش را می کشد.»، بطور قطع اولویت‌ها را خواهند شناخت و خواهند دانست که شتر را چطور می‌آورند و کتف آن از کجا می‌خورند! (مراد اینکه: خواهند دانست هر کاری را در چه زمان و در چه مکان و در چه شرایطی انجام دهند.)

شایسته است که فقه و درایت امام حسن بصری را در اینجا ستود،آن زمان که حجاج از وی در مورد حدیث عرنیین[۱۸] و مجازات پیامبر ﷺ برای آنان پرسید. امام حسن بصری، حدیث را انکار نمود، چرا که می‌دانست حجاج قبلاً این حدیث[۱۹] را وسیله‌ای برای خونریزی قرار داده بود و اکنون با استناد به این حدیث بیش از پیش در ریختن خون‌ها مبالغه خواهد کرد.

به همین خاطر اعتقاد جازم دارم که نوشته‌ی بعضی از علما و اجتهادشان در مورد تجویز کشف دست و صورت برای زنان در این دوران که دوران تحلل و تفسح و تبرج و سفور (عادات جاهلیت مآبانه از قبیل لخت و برهنه نمودن اندام و ...) است، صحیح بوده و نظر کسی را که مخالف این امر باشد و بگوید که پوشاندن این دو جا نیز واجب است، با تمام قوت رد می‌دهم، چرا که چنین عالمی از مراعات حال مردم واقع این عصر غفلت نموده و از داشتن چنین فقهی محروم مانده است البته بدون در نظر داشتن اینکه آیا اصل حکم و مذهب او درست است یا نه.

---

۱۸ – «حدیث عرنیین» اشاره به داستان عکل دارد که در آن، چند نفر نزد رسول الله ﷺ آمده و ایمان آوردند، و به دلیل اینکه شرایط آب و هوا بر ایشان گران آمد، خواستار آن شدند که پیامبر ﷺ جای دیگری برایشان تدارك ببیند، رسول الله ﷺ ایشان را به منطقه‌ای فرستادند که شتران متعلق به مسلمانان در آنجا می‌زیستند تا هم آب و هوای بهتر داشته باشند و هم از شیر و ابوال شتران بنوشند، اما اینان غدر نموده، و چوپان را به قتل رسانیده و شتران را بردند و مرتد گشتند، رسول الله ﷺ به هنگام دستگیری ایشان، دست و پایشان را در جهت خلاف همدیگر قطع نموده و چشم‌هایشان را کور نموده و آنها را در برابر آفتاب قرار دادند تا جان دادند. حدیث را انس نقل می‌کند اما حسن بصری نزد حجاج آن را منکر شمرد تا حجاج بیش از این خونریزی ننماید چرا که بسیاری از خون‌ها را به ناحق می‌ریخت. والله اعلم - مترجم

۱۹ – صحیح البخاری - کتاب المغازی - باب ٣٤ - صفحه ١٥٥٣ - شماره ٣٩٥٦

از اینجاست که نقدی بر برادرمان شیخ ابوقتاده که از خداوند ﷻ خواستارم وی را از بند اسارت رها نماید وارد می‌شود، هنگامی که ژنرال‌ها در الجزائر، زنان و بچه‌های مجاهدان را می‌گرفتند و با آنان کارهای زشت و شنیع انجام می‌دادند، ایشان در مورد قتل زنان و کودکان ژنرال‌های الجزائری فتوا صادر نمودند.

اما کسی که طبیعت مردم الجزائر و شدت و تندی اغلب آنها را بشناسد ـ جز آن کس که خداوند ﷻ به او رحم نموده باشد ـ خواهد دید که برادرمان، در خطاب با ایشان موفق نبوده است. البته صرف نظر از شرایط و موقعیت فتوی و نیز عوامل و دلایل آن، چرا که ایشان إن شاء الله مجتهد بوده و در هر حالی حداقل یک اجر دارد.

اما غلات و تندروان نیازی به چنین فتوایی ندارند، البته شیخ هیچگاه آنها را در انجام چنین کاری آزاد ننموده، اما اینان با این وجود و با وجود دشمنی و عداوتی که با شیخ دارند و حتی برخی از آنان شیخ را تکفیر نموده‌اند، هیچ جای امنیت نیست که این فتوا را وسیله‌ای قرار داده و بیش از این خونریزی نمایند، و این فتوا تبدیل به گردنه‌ای شده که شیخ باید در هر زمانی با آن روبه‌رو شود، بلکه دشمنان ایشان که انصافی ندارند این فتوا را به طور مطلق تعمیم داده و ریختن خون تمام زنان و بچه‌ها را در الجزائر به طور عام تجویز داده‌اند، پس از طرف خداوند ﷻ آنچه که مستحق آنند نصیبشان گردد.

بعضی از ادباء گفته‌اند: «هنگامی که سخن می‌گویی به کلمات توجه کن و منظور خود از آنها را روشن نما و مقاصد و اهداف سخنت را تبیین کن، و آن را به گونه‌ای رها نکن که بر چندین وجه قابل حمل و برداشت باشد و آن سخنی که احتمال سوء برداشت از آن می‌رود و یا در برداشت و فهم، مشکلی دارد و نیاز به شرح و توضیح جهت تفهیم دارد را به طور مطلق و عموم بحث نکن (بلکه کاملاً منظور خود و هدف از سخن و نحوه‌ی به کارگیری آن را مشخص کن)، چرا که دشمن تو، هیچ تأویلی را ذکر نمی‌کند و اگر در قلبش مرضی وجود داشته باشد سخن تو را تحریف نموده و به هر نحوی که بخواهد توجیه و تفسیرش می‌نماید.»

از مثال‌های امروزی نوع خطاب و ادبیات رسانه‌ای که در آن امکانات گروه مجاهدان و واقع و حقایق میدان ارزیابی و لحاظ نشده و اولویت‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرند و واجبات مرحله اهمال می‌شود، می‌توان به بیانات برخی از مجاهدان که امروزه می‌شنویم و می‌بینیم، اشاره کنیم.

امروز، در حالی که قتال در بین گروه‌ها و شهرهای مختلف عراق شعله‌ور گشته است، آنچه که برایمان مشهود است، این است که طوائف ضلالت و گمراهی چه تجاوزها و بلاهایی را بر سر اهل سنت

وارد می‌نمایند و همیشه وارد می‌کنند، در حالی که رؤسا و مراجع و رهبرانشان و حتی عوام ایشان در کانال‌های تلویزیون ظاهر گشته و ادعا می‌کنند که آنها در کنار اهل فلوجه و مدافع آنانند ـ با وجود اینکه اینان هیچ وقت در کنار اهل فلوجه نبوده و نخواهند بود ـ و مصیبتی که بر سر اهل فلوجه وارد آید مصیبتی است که برآنان وارد شده و خونی که گرفته می‌شود از آنان گرفته و ریخته می‌شود!

ما خطاب برخی از مجاهدین را ـ که البته در ولاء و حب آنان و اخلاصشان برای دین خداوند ﷻ شکی نداریم ـ از لحاظ میزان پختگی آن خطاب‌ها و مهارت و انتخاب بهترین‌ها و زمان بندی، مورد انتقاد قرار می‌دهیم، بطوریکه ایشان در چنین زمانی و چنین موقعیت و شرایطی با خطابی ساده و ناپخته بدون رعایت ظروف و موقعیت مجاهدان و امکانات و واقع سرزمینشان و طبیعت مرحله‌ای که در آن قرار دارند، تمام دنیا را بطور علنی مخاطب قرار می‌دهند و در چنین خطابی مدعی می‌شوند که جنگ علیه چنین طوائفی را شعله‌ور خواهند نمود و آشکارا هدف قرار دادن آن طوائف را بیان می‌کنند و از تلاش‌های خود برای از بین بردن رؤسا و بزرگانشان پرده برمی‌دارند تا آنجا که قتل‌های گذشته‌ی خود، از این طوائف را نیز براحتی فاش می‌کنند. با وجود آنکه مردم و رسانه‌ها ـ مدت‌هاست ـ قتل چنین افرادی را به گردن آمریکا انداخته‌اند. اما برادر مجاهد ما به جای آنکه این امر را تصدیق کند و بدین وسیله نزاع را بیشتر متوجه آمریکا نماید و ساحه و میدان خود را بیشتر پاک نماید و نه تنها قتل چنین افرادی، بلکه تلفات مجاهدان و اهل سنت و ده‌ها کسان دیگر را بر گردن آمریکا نهد، با چنین خطابی و به گردن گرفتن این قتل‌ها، مجال برای استغلال و بهره‌وری دشمنان الله از جمله صلیبیان و غیر آنان را فراهم می‌نمایند، و آنان نیز جنگ را به سوی داخلی شدن می‌کشانند که البته یکی از اهدافشان همین است (تا مردم در داخل به جان هم افتاده و کاری به صلیبیان اشغالگر نداشته باشند) کما اینکه قبلاً تلاش نموده‌اند تا ثابت نمایند که القاعده و صدام با هم در ارتباطند و تلاش‌های خود را ادامه می‌دهند (تا این قتال و جهاد مبارک را) به رنگ تروریستی نشان دهند که هدف آن، از بین بردن مردم عراق است! این دشمنان می‌کوشند که برای مردم مناطق خودشان نیز چنین اعتقادی را به وجود آورند و آن هم از طریق به کارگیری برخی از عملیات‌های شکست‌آور که برخی اوقات در اعترافات برخی جوانان به آنان نسبت داده می‌شود و یا اینکه نظام (کفری) در برخی اوقات چنین عملیاتی را به دروغ و بهتان و تزویر به چنین جونانی نسبت می‌دهد، و چقدر دوست دارم که خطاب چنین مجاهدانی پخته و رسیده گردد و در انتخاب اعمال و گزینه‌هایشان موفق عمل کنند تا فرصت‌ها را از دشمنان ضایع نموده و به سمبلی آشکار برای این جهاد عظیم و قهرمانانی علیه صلیبیان اشغالگر، تبدیل شوند و سایر مجاهدان و بلکه تمام مردم اهل سنت به دور ایشان جمع شوند.

اما برای رسیدن به این مهم، تنها داشتن اخلاص و ورع و جرأت و شجاعت کافی نیست، این صفات برای یک رهبر میدانی کفایت می‌کند اما رهبر عام و فرمانده‌ی کل که مردم را به حرکت درمی‌آورد و رهبری مردم و امت را بر عهده دارد، به صفات و خصالی دیگر نیز نیازمند است که در مقدمه‌ی این نیازها، بلوغ و کارآمدی خطاب اعلامی (ادبیات رسانه‌ای)، حسن انتخاب و شناخت واقع و مراعات ظروف و شرایط، در هر قدم و انتخابی که قرار دارد. و بر چنین رهبری لازم است که سیره‌ی رسول الله ﷺ را فهم نموده و بداند که پیامبر ﷺ چگونه مردم را با توجه به جایگاهشان مخاطب قرار می‌داده و شرایط هر مرحله و امکانات مسلمانان و اهم نیازها و اولویاتشان را بدون ایجاد تغییر در ثوابت و اصول رعایت می‌فرمودند، چنانکه قبلاً اشاره نمودیم.

البته منظور این نیست که خطاب، ساده لوحانه و سطحی باشد یا کارهای آن طوائف (خبیث) را مانند خطف و دزدیدن زنان و قتل و کشتار علما و اشغال مساجد و امثال آن را که بر سر اهل سنت می‌آورند، توجیه سازد؛ آنان به دلیل خباثتشان چنین کارهایی و بیشتر از آن را همانطور که از طریق افراد موثق به ما رسیده، انجام می‌دهند. اما زیرکی و بصیرتشان مانع می‌شود که چنین اعمالی را علنی وآشکار سازند ـ نه آنطوری که برادر ما انجام می‌دهد ـ بلکه برعکس، آنان چنین کارهایی را در مناطق مختلف عراق انجام می‌دهند و برخی از این اعمال را در ایران انجام می‌دهند همچنان که قبلاً در افغانستان چنین اعمالی توسط حزب وحدت، که با تمامی دشمنان اهل سنت و حتی شیوعیان متحد و هم‌پیمان بودند، انجام می‌گرفت. همچنان که نیروی امل در منطقه‌ی تل‌الزعتر در لبنان و غیر آن، چنین اعمالی را انجام می‌دادند .. همچنین، هرگاه فرصتی برای ضربه زدن به اهل سنت برای آنان فراهم شود آن را از دست نخواهند داد و ضایعش نمی‌سازند. من این را می‌دانم و بر من مخفی نیست، اما آنان نتایج چنین کارهایی را که بر اهل سنت عراق آورده‌اند برعهده نگرفته و آشکارش نساخته و از آن خطابی هم پخش ننموده‌اند؛ بلکه برعکس، رنگ و تصویری در صحنه‌ی سیاست، از خود به معرض نمایش و تظاهر گذاشته‌اند که گویی نزد آنان هیچ فرقی بین سنی و شیعه نیست و اهل سنت برادرشان هستند، اینان و اعوانشان در ایران و لبنان اظهار می‌کنند که در کنار اهل سنت‌اند و آنچه که در فلوجه و فلسطین و غیر آن بر سر اهل سنت وارد می‌شود را محکوم می‌کنند و در رسانه‌های خویش قضیه‌ی شیعه و سنی را مطرح نمی‌کنند بلکه تلاش دارند تا در خطاب علنی خود ـ خلاف واقعی که در جریان است ـ نشان دهند که خواستار از بین رفتن تفرقه هستند، و مذهبشان را (شیعه) مذهب پنجم اسلام تلقی نموده و آن را به چهار مذهب اهل سنت اضافه می‌نمایند نه اینکه آن را گردان ارتش پنجمی معرفی نماید که از زمان هلاکو تا به حال بر اهل سنت امر می‌نماید. اما این خطاب، طبیعتاً در اماکن تحت نفوذ و تسلطشان بر اهل

سنت شنیده نمی‌شود، به همین خاطر امروزه کسانی را از مردم می‌بینی که فریب مکرهای آنان را خورده‌اند و اهل سنت را به فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه و سطحی نگری متهم می‌کنند، در حالی که آن طوائف را به اعتدال و بلوغ فکری و حرص بر وحدت، توصیف می‌کنند. حتی چنین طوائفی برای رسیدن به این اهداف و تثبیت چنین فکری در ذهن جهال از پخش نمودن اذان خودشان در برنامه‌های ماهواره‌ای (کانال‌های تلویزیون و رادیو و ماهواره و ..) که با اذان اهل سنت در اوقات و الفاظ مخالفت دارد، خودداری می‌نماید..!!

هنگامی که دین آنان بر تقیه قائم است، چنین نفاق و دورویی و خداعی برایشان جایز است همانند آفتاب‌پرست، حیوانی که تغییر رنگ و عوض شدن جزئی از طبیعتش است، ما از مجاهدانمان نمی‌خواهیم که مانند آنان تقیه و تلوّن و دورویی به کار گیرند، بلکه از آنان می‌خواهیم تا حجم امکانات و نیازهای امت را مد نظر داشته باشند و اولویات را در خطاب اعلامی و گزینش نوع عملیات‌های خود، مراعات نمایند، وکاری را انجام دهند که از فقه پیامبر ﷺ سر چشمه گیرد، آنجایی که فرمودند: «با کشتن وی مدینه بیشتر به لرزه در خواهد آمد» و فرموده‌ی ایشان ﷺ: «آنان را به حال خویش رها کنید تا بعدها نگویند که محمد ﷺ اصحاب خود را می‌کشد»

این طائفه و امثالشان، چه مجاهدان بخواهند و چه نخواهند در رسانه‌های تمام جهان جزو مسلمانان به حساب می‌آیند، همچنان که منافقان در زمان پیامبر ﷺ از مسلمانان به حساب آورده می‌شدند، و با انجام دادن برخی عملیات نکایه نمی‌توان اینان را قلع و از ریشه قطع نمود مگر اینکه مجاهدان تمکین یافته و به خلافت برسند. این واقعیتی است که واجب است با آن به طریق سیاست شرعی و حکمت تعامل نمود. و کسی که حکمت نصیبش گردید براستی که خیر عظیمی نصیبش گشته است .. اصل در خطاب مجاهدان باید چنین باشد که از دعوت به قتال با چنین طوائفی دوری شود و اگر چنین قتالی نیز احتیاج شد که انجام بگیرد، باید به گونه‌ای مطرح شود که دلیل و علت انجام چنین عملیاتی را دفاع در مقابل تهاجم آنان است، کاری که حتی جایز است در برابر مسلمانان نیز (در صورت بغی و تعدی) صورت پذیرد و نباید چنین قتالی به عنوان استراتژی و یا منهج و اصلی معرفی شود که مسلمانان جهت تلاش و فعالیت در چنین اصلی تشویق بگردند؛ (اگر چنین کاری به عنوان اصل و منهج شناخته شود) برای مراقبان کافی است و دشمنان از آن بهره‌برداری نموده و خواهند گفت که این دعوت، فتنه‌ایست که یاران خود را به جنگ داخلی دعوت می‌کند و در زمانی که تجاوزگران حقیقی از آن طوائف اعلام برائت کرده و مردود بودن فتنه و جنگ داخلی را از طرف خود آشکارا اعلام می‌کنند و در رسانه‌های خویش در مورد

برادری با اهل سنت و دور انداختن تفرفه صحبت می‌کنند در حالی که سخنانشان کذب و خالی از حقیقت است.

به بیانی دیگر، لازم نیست دفع متجاوز که امری جایز است حتی اگر تجاوزگر مسلمان باشد، به صورت اصل منظور شده و بطوریکه این اصل تبدیل به خطاب عامی برای امت شود و مجاهدان به طور عمومی و علنی برای چنین عملیات‌هایی تشویق شوند.

بلکه می‌توان در صورتی که لازم باشد، دشمنانی مانند این طوائف را از بین برده و آزارشان را دفع و خنثی نمود و رؤسای کفر را ترور کرد و مجاهدان را علیه آنان تشویق نمود و بر آنان هجوم برده و فتنه را بر آنان عرضه نمود بدون اینکه این را در خطابی علنی اعلام نمود و در آن بین تجاوزگر و غیر متجاوز فرقی قائل نباشیم و بین رؤسای گمراهی و عوامی که گمراه گشته‌اند، تفاوتی قائل نباشیم .. خطاب عام و اصلی جهاد و آن چه که عوام و خواص مسلمانان برآن متفق‌اند را نباید به وسیله‌ی فرعیات از بین برد یا با مشغول شدن به استثنائات، و یا انتخاب اعمال مرجوح، آن اصول را ضایع نمود.

همانطور که معقول نیست، خطاب اعلامی عام مجاهدان چنین رنگی به خود گیرد که در آن حول تجویز قتل زنان و بچه‌ها به هنگام تبییت[20] صحبت شود.

این نمونه، خطابی خاص و فرعی و استثنائی است که پیامبر ﷺ برخی از مجاهدان را به طور مخصوص مخاطب قرار داده و به خاطر رفع حرج و تنگی این اجازه را برای آنان صادر می‌فرماید. صحیح و معقول نیست که این خطاب خاص را تغییر داده و به عنوان اصل و خطابی عام قرار داد. برای مثال در مورد تجویز قتل زنان و بچه‌ها صدا بلند کرده و دنیا را طنین انداخت (که شرع اجازه‌ی قتل زن و بچه‌ها را داده است) و روزنامه‌های دنیا را با چنین سخنی مخاطب قرار داد و در برنامه‌های ماهواره‌ای و بیانات و اعلانات حول این موضوع سخن گفت که تمامی این راه‌ها مورد خطاب مردم است، بلکه باید مردم را با خطاب عام اسلامی، مخاطب قرار داد، خطابی که خود اصلی از اصول جهاد اسلامی است و آن این است که اسلام از کشتن زنان و اطفال و افراد پیر و عاجز و عابدان و همانند اینان که نمی‌جنگند و کمک و تعاونی در جنگ ندارند، نهی فرموده است.

۲۰- تبییت: شبیخون، حالتی که در آن، مسلمانان به خانه‌ی سکونت مشرکان حمله‌ی شبانه می‌کنند و در آن امکان جدا سازی مشرکان از زنان و کودکانشان وجود ندارد. که در آن صورت حمله جایز بوده و در مورد تلفات ناخواسته‌ی زنان و کودکانشان، حرجی نیست. و این در حالی است که اصل در اسلام پرهیز از کشتن زنان و کودکان مشرکان است. مترجم

در این حال صحیح و معقول نیست که از گفتن اصل، کوتاهی کرده و مردم را با استثنائات مخاطب قرار داد.

برای مثال می‌توان به خطاب پیامبر ﷺ در مقابل قومش اشاره نمود، ایشان محاسن اصلی دینمان را اظهار و اعلام می‌فرمودند، محاسنی که با فطرت‌ها منسجم و همسو است و تمامی عقلا برآن اجماع دارند. از این نوع می‌توان به صدق اشاره نمود آن زمان که ابوسفیان برای هرقل از پیامبر ﷺ نقل می‌نمود؛ معقول نیست که این خطاب اصیل دینمان را که بر گفتن صدق و ترک کذب و دروغ امر می‌فرماید، رها کرده و در خطاب عام اعلامی خود، مثلاً در مورد جایز بودن کذب در جنگ صحبت نمود، و این را رنگی برای خطاب اسلامی قرار داده و استعمال آن را مورد اسائه قرار دهیم و به آن امتداد ببخشیم تاجاییکه این باب برای دشمنان گشوده شود و داعیان به کذب و دروغگویی مشهور گردند در حالی که نبی‌شان در نزد دشمنان به صادق امین شناخته شده بود!! بنابراین نباید فرع و استثنائی که برخی از مجاهدان را در شرایط خاصی برای رفع حرج و سختی در جنگ مخاطب قرار داده است، تغییر یابد و کم‌کم به خطابی عام برای مردم و دعوت‌شوندگان تبدیل شود.

کوته‌نظران و سطحی‌نگران می‌گویند: ای برادر این بخشی از دین ماست و ما از گفتن آن شرم و خجالتی نداریم. و به همین خاطر هیچ مانع و حرجی نزد آنان برای قرار دادن خطاب عام به چنین شیوه‌ای وجود ندارد.

من نیز می‌گویم: قسم به الله کسی از گفتن حقایق دین شرم نمی‌کند مگر اینکه در ایمانش تردد و نقص وجود داشته باشد؛ اما سیره و سیاست پیامبرمان ﷺ ـ علاوه بر مراعات واقع مراحل و موقعیت مسلمانان و امکاناتشان ـ در خطاب دعوی، اصول و قواعدی برای خطاب اعلامی عام مقرر نموده که با (خطاب اعلامی) فروع واستثنائات یا احکامی که برای شرایط خاصی بوده و برای زمان و مرحله و وضعیتی مخصوص بوده یا جزئی از خطاب اسلامی خاص بوده، فرق و تفاوت داشته است و صحیح نیست که خطاب عام را مشحون و پر نماییم (خطاب خاص را وارد خطاب عام گردانیم) و این را تنها کسانی درک می‌کنند و نسبت به آن سعه‌ی صدر خواهند داشت که خداوند ﷻ ایشان را هدایت داده و فقه و علم و بصیرت بخشیده باشد.

مناسب دیدم که این تأمل را با ذکر لطیفه‌ای که برای یکی از برادرانمان در برخورد با دندانپزشکی در زندان، اتفاق افتاد، به پایان برسانم، در حالیکه همین اتفاق اشاره‌ای به واقع بزرگتری برای بیشتر

مجاهدان و داعیانی دارد که امروزه واقعیت‌های روز و مراحل و شرایط را در خطابشان مراعات نمی‌نمایند.

این پزشک نصرانی بود و برادرمان برای علاج (دندان دردش) به وی نیازمند بود چرا که غیر از او طبیب دیگری موجود نبود، و بین این دو (در حال درمان) در مورد القاعده و مجاهدانش و اعمالی که در مناطق مختلف انجام می‌دهند، گفتگویی به وجود آمد، در حالی که برادرمان در حال رد دادن بر او بود، گفت: اصلاً اگر حکومت اسلامی به وجود آید هیچ راه و چاره‌ای به غیر از جزیه یا شمشیر (قتال) نداری ..!! و این سخن را با لحن و طریقی عصبانی و ترسناک گفت.

می‌گویم: این خطاب استعلایی و بلند پروازانه که برادرمان در برابر پزشک نصرانی معالج خود، انجام داد، در واقع مناسب حال رهبری از رهبران اسلام مانند عباده بن صامت یا مغیره بن شعبه یا قتیبه بن مسلم بود که سپاه عظیم خود را به پیش می‌بردند و با چنین خطابی طاغوت معاند و متکبری مانند بزرگ روم یا فارس یا پادشاه مصر یا چین را مخاطب قرار می‌دادند؛ خطابی که برای حالاتی همچون جنگ و گردن زدن بکار برده می‌شود (موضع قدرت) .. لذا چنین خطابی ابداً برای چنین شرایط و احوالی (موضع ضعف) که در آن برادرمان فک و سر خویش را زیر دست‌های آن پزشک قرار داده تا دندان‌درد او را معالجه نماید!!

حال اگر این برادر ما خطاب بهتر و مناسب‌تری با آن پزشک می‌داشت، آیا شرعاً ضرر می‌کرد؟ و یا فردی سازش‌کار و متنازل از اصول به حساب می‌آمد؟ یا چیزی از ثوابت را ضایع می‌نمود؟! آن هم کسی که در این شرایط فقط می‌توان با او از طریق دعوت ارتباط برقرار نمود؛ آیا واقعاً ضرر و آسیبی به این برادر ما می‌رسید اگر او را با ادبیات الفت و رغبت و بشارت و آسانی مورد خطاب قرار می‌داد؟ در حالیکه اینها همگی جزوی از دینمان هستند و ما در مقابل کسانی که با ما سر جنگ ندارند، مأمور به رعایت آنها هستیم؟ خطاب و ادبیاتی که در این زمان که زمان استضعاف ماست، بر رعایت آن بیش از هر زمان دیگری تأکید می‌کنم.

بهتر بود مثلاً به او می‌گفت؛ یک فرد نصرانی در دین ما مجبور به تغییر دین نیست، و هنگامی که دین ما را محترم شمرده و در آن طعنی وارد ننماید و راضی به اقامت در دولت اسلامی باشد، با پرداخت جزیه، در عهد الله و رسولش قرار می‌گیرد و حقوق و امنیت و امان برای نفس و مال و آبرو و دینش به وجود می‌آید، حقوق و امنیتی که در هیچ دولت متعصب نصرانی، آن را به دست نخواهد آورد.

بعداً برای او روشن می‌نمود که حقیقت جزیه در برابر آنچه که امروزه طواغیت از انواع و اقسام مالیات و سرانه و گمرک و .. که در اوقات مختلف زندگی از مردم می‌گیرند، مبلغ بسیار ناچیزی است، همچنین در برابر آن همه خدماتی که حکومت اسلامی تحت عناوین مختلف همچون حقوق شهروندی و امنیت اجتماعی و حمایت دولتی و ... ارائه می‌دهد، مبلغ بسیار کمی است. بعلاوه اینکه شهروند نصرانی با پرداخت جزیه از پرداخت زکاتی که بر مسلمانان واجب است، معاف می‌شود همچنان که از دفاع برای سرزمین اسلامی و انجام خدمت سربازی معاف است و جهادی بر آنان واجب نبوده بلکه بر دولت اسلامی واجب است که از او و مالش و فرزندانش تا زمانی که در آنجایند، دفاع نماید. وکسی که به او آزاری رساند، ذمه رسول الله را شکسته، و تا آن زمان که ذمی (اهل ذمه) قوانین دولت اسلامی را رعایت می‌کند و با مسلمانان محاربه‌ای ندارد و دشمنان اسلام را یاری نمی‌دهد و در دین طعنی وارد نمی‌کند در عهد و امانند.

همانطور که در دوران خلافت راشده، زمانی که دولت در برخی نقاط از حمایت اهل ذمه عاجز می‌شد، جزیه را به آنان برمی‌گرداند و بسیاری از خلفا جزیه را از اشخاص ناتوان و سالمند ذمی ساقط می‌نمودند، و بسیاری اوقات عده‌ی زیادی از نصارا که در سرزمین اسلامی زیسته و عدل و عدالت اسلام را مشاهده کرده و از طرفی ظلم و زورگیری اقوام خود را از قبل دیده و تجربه کرده بودند سرانجام در کنار مسلمانان داوطلبانه و به اختیار خویش بسیج شده و علیه رومیان و صلیبیان هم کیش و هم آیین خود ایستاده و می‌جنگیدند ... الی آخر. و آن خطاب دعوی اصیل اسلامی، و حقی مسلم در دین ماست که هیچ شکی در آن نیست، و در اظهار چنین ادبیاتی کوچکترین تحریفی در اصول و از بین بردن ثوابت در آن وجود ندارد.

حال شما نیز مانند من فرق کامل و فاحش میان این دو نوع خطاب را مشاهده می‌کنید. خطابی که در خلال آن جزیه بدین صورت، واضح و روشن و بدون تنازل از ثوابت دین، تعریف می‌شود. در این خطاب شخص نصرانی، برادر محبوب قلمداد نمی‌شود، بلکه صرفاً بعنوان شهروندی آمن که حقوقی محفوظ و مکفول در نزد دولت اسلامی دارد، معرفی می‌گردد. حال آنکه در خطاب دیگر، جزیه، به عنوان پولی تعریف می‌شود که تحت ضرب و زور و دشنام از شخص ذمی گرفته می‌شود و چه بسا شخص نصرانی چنین خطابی را ناشی از فشارهای زندان و اسارت تلقی کند، کما اینکه عادت دشمنان خدا همین طور است که همواره ادعا می‌کنند اینگونه شدت و حدت در خطاب، از تراوشات زندان و ناشی از فشارهای روحی و روانی دوران اسارت است.

این تصور غلط به این خاطر است که برادر ما با طرز بیان خود، جزیه را نه بعنوان یک رسم شهروندی بلکه بعنوان مالیاتی معرفی می‌کند که با اهانت و تحقیر و به بردگی کشاندن ذمی، از او گرفته می‌شود.

چیزی که متناسب با حقیقت حال برادرمان نیست و از سویی دیگر خطاب بشارت و دعوت به سوی دینی که در سایه‌ی قید و بند، در دل‌های مردم جای نمی‌گیرد، ملامت‌آور نیست.

به هر حال، برادرمان کماکان تا این لحظه از نوشته شدن این سطور، در حال پرداخت جزیه و مالیات (جبران خسارت) این خطاب بلندپروازانه‌ای است که در غیر محل مناسبش بکار برد و همچنان تا به امروز به دنبال درمان آن دندان‌دردی است که بعد از آن سخنان استعلایی خود با آن پزشک نصرانی، بر او شدت یافته است، و من این مطلب را برای او خواندم و ایشان استفاده نمود و آن را می‌نویسم تا دیگران نیز از آن عبرت بگیرند.

و خلاصه اینکه .. امروز ما به خطاب و ادبیات اسلامی ناضج و پخته و هوشیاری نیازمندیم که به مصالح دعوت و جهاد توجه کامل داشته و احوال مسلمانان را مراعات نماید و اهم احتیاجات و اولویاتشان را مقدم داشته و اعظم مصالح را ترجیح داده و آن را مقدم دارد و همچنین بزرگ‌ترین مفاسد را از بین ببرد، نه خطابی که صاحبش در حالی آن را ایراد می‌کند که به گوشه و کناری خزیده است و از احوال امت میزان قدرت و امکاناتش به طور عام و از وضعیت فرزندان مجاهدش بطور خاص، بی‌خبر باشد .. اکنون ما نیازمند خطابی هستیم که صاحبان آن در سایه‌ی بصیرتشان نسبت به واقع و ویژگی‌های اخلاقی و سیاسی و تاریخی و عقیدتی دشمنان و طبیعت مردمانشان بدانند که چگونه هر یک از آنها را با توجه به نقاط ضعف و نقاط قوت و مواضع حساس و آسیب‌پذیرشان مورد خطاب قرار دهند؛ تا بدینوسیله خطابشان در راستای منافع و مصالح مسلمانان قرار گیرد و به برکت آن دشمنان شکست خورده و خوار گشته و نقشه‌هایشان نقش بر آب شده و توانشان متلاشی گردد.

خطابی که به سمت خطاب اهل تفریط و اهل ذوب کردن اصول، تمایل نداشته باشد، آنانکه اصول دین را شکسته و خورد می‌نمایند و از ثوابت امت تنازل کرده و ارکان شریعت را منهدم می‌کنند و حتی به بهانه‌ی اعتدال، از برخی احکام اظهار برائت می‌کنند آنهم بخاطر کسب رضایت دشمنان و جلوگیری از ناراحت و عصبانی شدن آنان.

حقیقت چنین خطابی، شکست و ندامت در زیر خطوط تروریسم فکری دشمنان و شکست در برابر جهانی شدن و فرهنگ فاسد آنان است ..

و خطابی متمایل به خطاب اهل افراط نباشد که در آن اولویـات جهـاد رعایـت نمـی‌شـود و چهـره و آوازه‌ی درخشان آن خدشه‌دار شده و مصالح امت و اوضاع و امکانات مجاهدان و واجبات مرحله نادیده گرفته می‌شود.

و این خداوند ﷻ است که به سوی راه راست هدایت می‌بخشد.

حق نشناسی در قبال دعوت

(فِصامیون)

(تأمل پانزدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: **شیخ ابو محمد مقدسی** فک الله اسره

مترجم: **ایمان صدوقی**

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسیار ناراحت و محزون شدم آن روزی که در بند مخصوصم در زندان با یکی از همین فصامیون[1] که اخیراً از یکی از جبهات برگشته و جنگ آنجا او را به هیجان آورده بود، روبه‌رو شدم و او مرا با لحنی انکارآمیز خطاب قرار داد و گفت: «شما در این مناطق نشستید که مثلاً چیکار کنید؟!»

و این حرف او پاسخ متشنجی بود به برخی خاطرات که برایش تعریف کردم، خاطراتی درباره‌ی تحریك و تشویق جوانان جهت سفر به آن جبهه و در نتیجه خالی شدن میدان دعوت از دعوتگران و فعالان.

به او گفتم: «اگر این حرف را می‌گفتی و من در خانه‌ام همراه با زنان و فرزاندانم بودم هیچگاه ناراحت نمی‌شدم.» با وجود اینکه به فضل الله من تمام زندگیم را برای دعوت گذاشته‌ام، و زنان من نیز می‌دانند که دعوت به توحید شریك سوم زندگی آنان شده است، بلکه توحید بر آنان مقدم بوده و إعلا و سیادت ازآن توحید است امید و رجایم به خداوند ﷻ است که او را ملاقات نموده در حالی که متمایل و ملتزم به توحید هستم و این میل و حب من نسبت به توحید به گونه‌ای نیست که خانواده‌ام از آن رنجور باشند بلکه به فضل خداوند ﷻ بسیار بر آن راضی و خوشحالند.

اما او، من را در حالی با آن کلام مخاطب قرار داد که بنده در پشت ستون‌ها و میله‌های زندان بودم و فکر می‌کنم که این گفته‌ی او ناشی از غفلت و عیب و نقص وی بود ..

من در اینجا نمی‌خواهم که با به رخ کشیدن مصیبت و اسارتم بر دین و دعوتم منت گذارم و از این امر به خداوند ﷻ پناه می‌برم و از او طلب مغفرت دارم و می‌خواهم که تمام اعمالمان را قبول فرماید .. اگر منت و فضل خداوند ﷻ بر ما نبودهدایت نیافته و دعوت و جهاد نیز نمی‌نمودیم و نمی‌توانستیم در زندان و هر جای دیگری ثبات داشته باشیم. اما می‌خواستم که توجهی به این شخص مخاصم داشته باشم که جایگزین آن جبهاتی که شما به آن تحریض و نفیر می‌نمایید و ما نیز از آن ترغیت و تحریض، حفاظت می‌نماییم هرگز خواب و نشستن و میل نمودن به سوی اولاد و ازدواج و دنیا نمی‌باشد، چنانکه این فصامیون یا ـ بهتر بگوییم ـ خصامیون (اهل دشمنانگی) می‌بینند و می‌اندیشند؛ چرا که آنان نوعی عداوت عجیب و غریب و جدایی تیره و تاری را میان دعوت و جهاد ابداع و اختراع نموده‌اند!!

به همین خاطر ناراحتی و رنجش من از خطاب این دوستمان، نه بخاطر شخص خودم بلکه بیشتر بخاطر دعوتم می‌باشد. دعوتی که تصورم بر این است و در نزد خداوند سبحان چنین احتساب می‌کنم

---

١ – فصامیون: جدا کنندگان؛ کسانی که بین دعوت و جهاد جدایی می‌اندازند.

که تنها بخاطر آن پشت میله‌های زندان افتاده‌ام حال همنشینم مرا به خاطر اشتغال به آن تحقیر کرده و سبک می‌شمارد.

و چقدر دردمند شده و می‌شوم هنگامی که چنین فصام و خصام تیره‌ای را بین دعوت به سوی توحید و جهاد فی‌سبیل الله مشاهده می‌کنم چیزی که در بین چنین جوانان حماسی جریان یافته است آن هم به خاطر ادعاهای عجیبی که آن شخص برای من بیان می‌کرد و می‌گفت:

«ای همنشینم (خطاب به ابو محمد) بعد از حوادث ایلول (اشاره به حادثه‌ی ۱۱سپتامبر و انفجار برج‌های جهانی و غزوات واشنگتن و نیویورک) دیگر دعوت معنایی ندارد و فقط قتال است که باید وجود و نقش داشته باشد» ..!!

چنین تاریخ‌گذاری و گزارشی از چنین فردی تعجب‌آور است اما خداوند ﷻ را حمد می‌گویم که چنین سخنی را تا به حال از شخص دیگری نشنیده‌ام لذا بلا فاصله تصمیم به نوشتن در این مورد گرفتم باشد که ریشه‌ی این فصام را از بین برده و اصل آن را قطع نمایم.

دوست عزیزم، من تو را به جهل و نادانی متهم نمی‌کنم و صفاتی مانند ضعف فکری و تنگ‌نظری و کوته‌بینی و سطحی‌نگری را به تو نسبت نمی‌دهم هر چند فهم تو از تمامی این سخنان به دور نیست .. من با تو و امثال تو که اصحاب دعوت را به قعود و دلبستگی به دنیا و زن و فرزند متهم می‌کنید، مقابله به مثل نمی‌کنم .. چرا که به این شیوه امراض معالجه نشده و بیماری‌ها علاج نمی‌یابند .. اما به تو می‌گویم با من بنشین تا در کمال آرامش با هم گفتگو نماییم و قلب و سینه‌ات را برای سخنانم بگشای و ما را از درد و مشقت و سختی رها کن.

اولاً دوست من، از تو می‌خواهم بگویی که: تو و برادرانت و فلان و فلان از رهبرانتان، از کجا و کدام مدرسه بیرون آمده‌اید؟

مگر جز این است که شما از زیر سایه‌ی برکت دعوت الی الله خارج شده‌اید؟

و چه کسی بود که به فضل خداوند ﷻ دست تو را گرفته و از بین مناهج دعوی گمراه و اهل تفریط و ارجاء نجات داده و از لغزش‌های غلو و تندروی و افراط در تکفیر دور نگه داشته و تو را نسبت به توحید این چنین فهیم و بصیر تربیت کرده است؟

آیا همه‌ی اینها غیر از برکات دعوت متمایز توحید و داعیانش بوده است ..؟ بنابراین چنین ناسپاسی و انکاری بخاطر چیست؟!

بعلاوه، چه چیزی سبب ایجاد چنین جهاد مبارك و متمایزی گشته که ما از آن خبر داریم و مدت طویلی آرزوی به وجود آمدنش را داشتیم. آیا این نیز ناشی از دعوت متمایز الی الله نیست؟ ..

برادر محبوبم! به خدایی قسم که هیچ الهی غیر او وجود ندارد من بارها و بارها در پیشاور و نیز در افغانستان برخی از رهبران جهاد را ملاقات نموده‌ام که امروز از سروران و سادات مجاهدانند و زینت مردم زمانند اما آن زمان من ـ همچنان که عبدالله بن مبارك در مورد بعضی از راویان می‌گفت ـ «دوست داشتم به جای ملاقات آنها، با پشکل و سرگین برخورد می‌نمودم ..» چونکه آن روزها دیدگاه ایشان نسبت به حکام طاغوت و یاری‌دهندگانشان، دیدگاهی منحرف بود و در بسیاری از ایجاد روابط و پیمان با رؤسای ضلالت، متحمل شکست و ذلت می‌شدند. طواغیتی که خداوند ﷻ ما را در مورد آنان و انحرافاتشان بصیرت بخشید، آن زمان برخی از همین فصامیون شب‌ها را در حراست و نگهبانی از این رؤسای کفر به روز می‌رساندند و توان خویش را برای حمایت از آنان و جنگیدن تحت امارتشان بذل می‌نمودند. اموری که امروز برای دور و نزدیک رسوا و نمایان شد ..

می‌گوییم: چه شد که چنین افرادی که در آن زمان به نزد ما مقامی مانند سرگین و پشکل داشتند، امروز به این مقام سنگین و ارزشمند و به این مجد و عظمت رسیده‌اند؟! آیا این از برکات دعوت و ثمرات آن و کتاب‌ها و نوشته‌های مشایخ دعوت نیست؟؟ دعوتی که واجب است همراه و هم مسیر با جهاد وجود داشته باشد. نه دعوت، جهاد را تعطیل می‌کند و نه جهاد موجب تعطیلی دعوت می‌شود ..

پس ای همنشینم چنین جدایی و فصام تیره و تاری را از کجا آورده‌ای؟!

دوست من .. من نمی‌خواهم از یك طرف کارم القای این فهم به تو باشد، اما از طرفی دیگر تو آنگونه که شایسته است به سخنانم گوش فرا ندهی و به وقت خود سکوت اختیار نکنی ــ همچنانکه متأسفانه بسیاری از فصامیون به خوبی گوش فرا نمی‌دهند در حالی که حسن استماع از مهمترین آداب طلب علم است ـ بدان که این امر، بی‌نهایت مهم است پس به سخنانم گوش دل بسپار باشد که آگاه شوی ..

برادر عزیز .. هرگاه بخواهی فضیلت دعوت و جهاد را در کنار هم بسنجی بایستی اولاً بپرسی که: چه نوع دعوتی را در کفه‌ی مقابل جهاد می‌گذاری؟ ثانیاً: چه نوع جهادی را در کفه‌ی دیگر خواهی گذاشت؟

اگر منظورت از دعوت، دعوت‌های منحرف و ارجائی است و یا دعوت‌های مسخر برای نظام‌های کفری و حامی و همسو با سیاست‌های طواغیت و یا اگر منظورت از دعوت، دعوت‌های پارلمانی بر مبنای قوانین وضعی است پس مرگ و نابودی بر همه‌ی این دعوت‌ها باد .. و حقا که هیچ مجال و رخصتی و هیچ مکان و مقالی برای مقایسه و مقارنه و موازنه‌ی این دعوت‌ها با کوچکترین انواع جهاد وجود ندارد و نخواهد داشت.

و هر انسان عاقلی که ما را بشناسد می‌داند که به فضل و توفیق خداوند ﷻ، ما دورترین و بیزارترین مردمان از این نوع دعوت‌ها هستیم .. و ما هنگامی که از دعوت سخن می‌گوییم یا بدان اشاره می‌کنیم منظورمان دعوت مبارک و متمایز و جامع و کامل توحید است، دعوتی که از هیچ یک از جنبه‌های توحید نکاسته و هیچ قسمی از توحید را ضایع ننموده و به هیچ نوع شرکی آلوده نشده است، دعوتی که دستگیره‌ی محکم آن حب و بغض و موالات و معادات فی الله و به خاطر الله است و این دین ابراهیم و دعوت خاتم انبیاء و مرسلین است ..

حال برادر عزیز .. این دعوت را در کفه‌ی اول موازنه قرار ده و با من همراه شو و به کفه‌ی دیگر توجه نما ..

منظورت از قتال و جهاد کدام نوع است ..؟

آیا منظورت قتال شکست خورده‌ایست که تحت پرچم‌های جاهلیت رخ می‌دهد؟ فکر نمی‌کنم که منظورت از جهاد این باشد چرا که این نوع جهاد از فرهنگ ما نیست و چنین قتالی به کار ما نمی‌آید و هیچ نعمت و کرامتی در آن وجود ندارد تا ما برای آن اعتباری قائل شویم؛ چه برسد به آنکه ما آن را با دعوت توحید مقارنه و موازنه نماییم ..

و یا منظورت جهاد و قتالی است که اسلام را با وطن‌پرستی جاهلی درهم می‌آمیزد و بخشی از دین را با بخشی از دود و زیغ و انحرفات جاهلیت مخلوط می‌کند و در زیر لوای جاهلیت و تحت نام وحدت ملی مسلمانان و مجرمان و کافران و فاجران را گرد هم می‌آورد و روابط بین آنان را به حجت مصالح مشترک و دشمنان مشترک همانند رابطه‌ی برادر با برادر یا فرزند با پدر قرار می‌دهد و براین اساس باطل صفوف پراکنده، متحد گشته و رایات و پرچم‌های متناقض با هم جمع می‌شوند.

اما من طرف مقابلم (شخص فصامی) را می‌شناسم، منظور او قطعاً چنین جهادی نمی‌باشد و اگر قصد او چنین جهادی باشد کفه‌اش سبک گشته و به بالا می‌رود و کفه‌ی دعوت توحید مسلماً سنگین‌تر خواهد بود ..

اما اگر مقصود همنشین فصامی و خصامی ما از جهاد، جهادی پاک و مبرا از تمام آلودگی‌های مذکور باشد؛ جهادی که سربازانش از بطن توحید خارج گشته و در زیر سایه‌ی توحید تربیت یافته و مراحل ترقی را طی کرده باشند. جهادی که به تمام طواغیت کفر ورزیده و از تمامی رایات و تمایلات جاهلی اعلام برائت نموده باشد؛ چنین جهادی جایگاهش بر سر و چشمان ماست و سلام و پایداری بر چنین جهادی باد. جهادی که ما خود را برای آن آماده می‌کنیم و فرزندان و برادرانمان را برای آن تربیت می‌نماییم و حتی برای یک روز هم آن را از دعوت، جدا و دشمن نمی‌داریم ..

اما با وجود تمامی این موارد با کمال تأسف افرادی مانند این همنشین ما و امثال او آن هم به تعداد فراوان، بین این جهاد و دعوت مثمر(که جهاد ثمره‌اش است)، فصام و خصامی ابتداع کرده‌اند ..

اما با وجود همه‌ی اینها عده‌ی زیادی مانند این همنشین ما و امثال او را می‌بینیم که با کمال تأسف جهاد را از دعوت که همانا درخت آن است، جدا می‌کنند.

به همین خاطر برخی اوقات مسائلی را از زبان آنان می‌شنویم که شبیه چیزی است که این شخص به من گفت. البته او من را در پشت میله‌های زندان مخاطب قرار داده و برای این فصام، تاریخی را نیز مقرر نمود (یازده سپتامبر)؛ اما دیگران این فصام را به طور مطلق و بدون تاریخ اعلام می‌نمایند و حتی آن را در نوارهای ضبط شده اعلان می‌کنند و آن را برای امت در برنامه‌های ماهواره‌ای پخش می‌نمایند یا در بیاناتی طنین‌انداز و فراگیر و تصریحاتی محکم از طریق کانال‌های ماهواره‌ای و غیره جگر و روده‌ی نشستگان از جهاد را در هر صورت قطع می‌نمایند و بر برادرانشان که ملتزم و مشغول به دعوت هستند عیب گرفته وآنان را به کوتاهی و تقصیر متهم می‌کنند و التزام به دعوت را قعود و تخلف از جهاد به حساب می‌آورند، با وجود اینکه اگر دعوت توحید وجود نداشت جهاد آنان و کلام‌ها و نوارها و بیاناتشان وجود نداشت و اگر دعوت توحید نبود، آنان همچنان منزلت سرگین را نزد ما داشتند همچنان که قبلاً اشاره نمودیم.

پس آنان شاخه‌هایی از دعوت توحیدند که پرورش و بلوغ یافته‌اند و از کتاب‌ها و تعلیمات مشایخ و داعیان این دعوت، شیر خورده‌اند. پس به کدامین دلیل و به چه حقی اکنون سینه‌ی این دعوت مبارک را گاز می‌زنند وآزارش می‌دهند. در حالی که اجسادشان از شیر آن رشد نموده است و افکار و تمایلاتشان

به واسطه‌ی آن تصحیح گشته و با تغذیه از شیر این دعوت عضلاتشان رشد و نمو پیدا کرده و منهجشان بر جاده‌ی مستقیم قرار گرفته است؟! و اگر مادری و رضاعت این دعوت مبارک نمی‌بود فقط خدا می‌داند که چه آفات و انحرافات و زشتی‌هایی که هم اکنون در بین طوائف و جماعات موجود است گریبان‌گیر آنها می‌شد.

حال که واقعیت امر چنین است به ما این حق را بدهید که از آنان بپرسیم: چه نوع جهادی را بر دعوت حقیقی توحید تفضیل می‌دهند که بین آن و دعوت توحید چنین فصام و خصام تیره‌ای را ابداع کرده‌اند!!

اگر جواب دادند که منظور ما «جهاد دفع» است. به آنان می‌گوییم تمام دنیا امروز دارالکفر است (حکومت‌های امروزی کافرند) و مسلمانان در آن مستضعف بوده و دیارشان تماماً از آنان گرفته و غصب شده است حال یا به واسطه‌ی کافران خارجی و یا توسط کافران داخلی که رفقای کفار خارجی‌اند و هیچ جایی حتی مکه و مدینه از این قاعده مستثنی نیست بنابراین جهاد هر مسلمانی در چنین واقعی می‌تواند قتال دفع نام گیرد ..

اما سؤال ما تعیین کننده‌ی نوع جهاد از حیث ثمره و فوائد و عوائد آن برای اسلام و مسلمانان است. البته منظورم این نیست که حتماً جهاد باید نتایج را تضمین نماید و یا چیدن ثمرات شرطی برای انجام جهاد باشد، این امری است که به دست خداوند و اراده‌ی اوست و رسیدن به نتیجه به دست مجاهدان نیست. پس نیازی نیست که سطحی‌نگران که مراد و منظور سؤال من را درک ننموده‌اند آن را قاطی کنند در حالی که نمی‌توانند به خوبی به آن جواب دهند البته هیچ متحمس سطحی‌نگر و کوته‌فکری نمی‌تواند به آن پاسخ صحیح دهد ..

این سؤالی است که پاسخ به آن، اهداف قتال و ثمرات و دستاوردهای آن را مشخص خواهد ساخت. اهداف و دستاوردهایی که براساس آن برنامه‌ریزی برای قتال میسر گشته و نیروها آماده و مدرب شده و برمبنای آن با دشمن مواجهه می‌شود.

به همین خاطر کسی نمی‌تواند به این سؤال پاسخ مناسبی دهد مگر اینکه آن فرد نسبت به واقع امت بصیر بوده و نقشه‌های دشمن، علیه اسلام و شرائعش را شناخته و برای تحکیم و تمکین احکام اسلام صفوف را متحد نماید و بزرگ‌ترین حاجت امروز مسلمانان که همانا رسیدن به تمکین و تحکیم شریعت است را ببیند و از هدر رفتن تلاش‌های جوانان امت غمناک گشته و از تشتت و پراکندگی امکاناتشان دردمند گردد و حرص شدیدی برای رسیدن به نافع‌ترین اعمال داشته و بتواند به خوبی بین مصالح و

مفاسد موازنه ایجاد نماید و بداند که اقامه‌ی دین خداوند ﷻ و تمکین آن در چنین واقع و احوالی با منفجر نمودن شرابخانه‌ای و یا سالن سینمایی و امثال آن از اعمال «حسبه» که برخی از جوانان مسلمان امروز انجام می‌دهند میسر نیست و یا با انجام برخی از عملیات‌ها که در آن چند نفری از محاربین در مناطق مختلف کشته می‌شوند، نمی‌توان به حکم اسلامی دست یافت بلکه این امر بزرگ نیاز به فعالیتی متکامل و تلاشی متواصل و مداوم دارد که به علما و داعیان ربانی متصل باشد، کسانی که امت حول آنان جمع شده و بین علم و عمل و دعوت آنان فصام و خصامی نمی‌بینند و چنین امری نیاز به جانب عسکری و نظامی دارد که خود آن نیز به کار دعوی ـ تربیتی خاصی نیازمند است تا گروه و طائفه‌ای از مؤمنان را آماده نموده و آنها را توجیه نماید تا مردم را رهبری نمایند (قاعده‌ی صلبه)، و این دعوت شاخه‌ای دیگر داشته که در آن عموم و جماهیر مردم را از جنبه‌های تلاش سیاسی شرعی آماده سازد (قاعده‌ی جماهیر) و نیز داشتن ادبیات و خطاب اعلامی و دعوی پخته و روشن‌بینانه و امثال اینها که لـــوازم اساسی و ستون‌های اصلی برای رسیدن به آن هدف جلیل و غایت عظیم به شمار می‌آیند.

و اگر شخصی دوراندیش و صاحب‌بصیرت را یافتی که از چنین فهم عمیق و جامعی بهره‌مند گشته بود، من تصور می‌کنم که ایشان بعد از نگاهی به چپ و راست خود و مشاهده‌ی حقایق جاری در اکثر جبهات قتال امروزی و عملیات‌های جهادی پراکنده در اینجا و آنجا و بعد از تأمل در موازین قدرت و ارزیابی احوال مرجعیات و سران اهل‌سنت بی‌شک به تو خواهد گفت که: دستاورد قتال در اکثر این جبهات ـ من جمله جبهه‌ای که دوست فصامی ما بخاطر آن با من مخاصمه می‌کند ـ از حد قتال نکایه و ضربه زدن بر پیکر دشمنان فراتر نمی‌رود و نیز او و افرادش اساساً به فکر چیدن دستاورد «تمکین» از این نوع عملیات‌ها و جبهات نیستند.

تا آنجا که بنده از چنین شخصی درباره‌ی ثمرات و دستاوردهای این نوع قتال (در آن جبهات) سئوال کردم که آیا براستی می‌توان برای رسیدن به تمکین بر این نوع قتال تکیه و اعتماد نمود؟ و او پاسخ داد: «ثمره‌ی تمکین در این جبهات، بیشتر عاید تلاویو می‌شود تا این جبهات و سرزمین‌ها»

این چنین پاسخی نتیجه‌ی مشاهدات او از حقایقی است که در این نوع جبهات وجود دارد. از جمله دور بودن اعضای این جبهات از حقیقت دین و انحراف علما و دعوتگران آن و نیز نقص و بیراهه‌روی گروه‌های منتسب به اسلام در این جبهات، همچنین میل و تولای غالب مردم برای آمریکایی‌ها و قرار داشتن موازین قدرت در دست طوائف کفر و ضلالت که با آن براحتی ثمرات قتال در این جبهات را برای خود برمی‌چینند و منتظر لحظه‌ی مناسب می‌مانند و تلاش‌های سیاسی رسانه‌ای و سازمانی و ملی

خود را ادامه می‌دهند و برای توجیه و سازماندهی نیروهای مردمی خود تلاش می‌کنند تا بتوانند ثمرات ـ قتال در این جبهات ـ را از آن خود نمایند.

و این درحالی است که مهم‌ترین آروز و هم وغم این دوست ما و کسانی که همراه اویند انجام برخی عملیات‌های نکایه علیه دشمنان الله و مزدوران آنها است و اینکه بتوانند امنیت و آرامش صلیبیان اشغالگر در آن مناطق را برهم زنند و یا نهایتاً بتوانند در دراز مدت و با کار طاقت‌فرسا و تلاش متمرکز و پیوسته و قربانی‌ها و فداکاری‌های بسیار باعث عقب‌نشینی آنها از آن مناطق شوند و این نهایت آن چیزی است که بدان می‌اندیشند!! اما ایشان از این واقعیت غافلند که اگر چنین اتفاقی رخ دهد و اشغالگران عقب‌نشینی کنند نه آنها که قتال کرده‌اند و نه سایر افراد منتسب به اهل‌سنت در آن مناطق قادر به چیدن ثمرات جنگ و بدست گرفتن زمام امور نخواهند بود بلکه افرادی دیگر از طوائف گمراه یا جناح‌های علمانی و ملحد با اغتنام فرصت‌های پیشامده و استفاده از امتیازات کنونی و موازین قدرت دستاوردهای قتال را از آن خود خواهند نمود ... از خداوند ﷻ می‌خواهم که سپاه خود را یاری دهد و بندگان موحد خود را تمکین بخشد.

بنابراین قتالی که این دوست فصامی ما و بسیاری از جوانان به خاطر آن با دعوت توحیدی مخاصمه نموده و میان این دو همانطور که خودشان می‌گویند فصم و جدایی انداخته‌اند چیزی بیش از قتال نکایه نیست و در ورای آن تمکینی برای اهل اسلام و دینشان وجود ندارد .. و امثال این نوع قتال امروزه در اکثر نقاط دنیا جریان دارد و هیچ امتیاز و خصوصیت خاصی برای آن سرزمینی که همنشینم در مورد آن مخاصمه می‌نمود نسبت به سایر مناطق وجود ندارد بلکه برعکس، قتال نکایه در سرزمین‌های دیگر مانند فلسطین مزیت و خصوصیتی برای مسجدالاقصی دارد و یا در افغانستان امتیازاتی برای شوکت یافتن طالبان که امید تمکین دوباره‌ی آن می‌رود موجود است و یا در چچن که رقیبی برای مجاهدان وجود ندارد امید تمکین می‌رود و نیز بخاطر طبیعت جغرافیایی این مناطق تمامی این امور برای کسانی که بر قتال نکایه تکیه دارند امتیاز و مزیت محسوب می‌شود و این امید وجود دارد که در خلال آن برخی ثمرات مفید از نظر آزادسازی و تمکین و لو در دراز مدت برای اهل اسلام حاصل شود آن هم اگر آن ثمرات تا هنگام چیدن آن توسط مجاهدین سالم و پایدار باقی بماند.

البته ضعف خطاب متعلق به این نوع قتال که دوستمان برای آن حماسی گشته و هیاهو به راه انداخته است را اضافه می‌کنم و می‌گویم اگر قتال نکایه با خطاب پخته، حساب‌شده و هوشیارانه‌ای همراه نباشد که راه جهاد را تبیین نماید و اهداف پاک و نورانی آن را به گوش مردم دنیا رسانده و جهاد را از شبهات

و تشویهات وارد بر آن پاک نماید بطور قطع دشمنان از ثمرات آن بهره‌برداری نموده وآن جهاد را وسیله‌ای قرار می‌دهند تا با استفاده از آن دین و دعوت را خدشه‌دار کنند و به این طریق دیگران را علیه اسلام و مسلمین تشویق می کنند. لذا برخی از انواع قتال و یا عملیات‌های جهادی بطور قطع در زیر شاخه‌ی قتال تمکین قرار نگرفته و چه بسا به دشمن آسیبی نمی‌رساند البته همان طور که قبلاً گفتم قتالی که همنشینمان در مورد آن با دعوت مخاصمه می‌نمود مسلماً برخی از ثمرات و آثار تمکین را محقق خواهد کرد مانند رهاسازی برخی مستضعفان و آزاد نمودن زندانیان و اسیران مسلمان از بند اسارت و نجات دادن آنها از زیر شکنجه و تحقیر و زورگویی و سلطه‌ی کفار. این ثمرات از جنس آثار تمکین است که به وسیله‌ی آن بندگان از سلطه‌ی کفر به سوی قدرت و سلطه‌ی اسلام خارج می‌شوند.

بدون شک چنین قتالی که فقط و فقط به دشمنان آسیب می‌رساند ثمراتی بزرگ‌تر از عملیات صرفاً نکایه دارد و عظیم‌تر از اعمال حسبه‌ای (کم ثمر) است که بسیاری از جوانان انجام می‌دهند مانند منفجر نمودن شرابخانه، یا از بین بردن اماکن لهو و لعب در مناطق مختلف.

اما دعوت مبارک توحید که براساس برنامه‌ای حساب‌شده و توجیهاتی حکیمانه و تلاش‌هایی بی‌وقفه و پایدار عمل می‌نماید موازین و محاسبات خاص خود را دارد و هیچ شکی نیست که برتمامی امور فوق مقدم بوده و ترجیح داده می‌شود چرا که این دعوت جزئی از جهاد تمکین است که هیچگاه از آن جدا نمی‌شود. جهاد تمکینی که شدیدترین نیاز مسلمانان است تا با رسیدن به آن از عبادت بندگان به سوی عبادت الله خارج گردند و به همین خاطر مسلمانان باید آن را مقدم داشته و از اولویات خود قرار دهند و باید تلاش‌های خود را در این مسیر صرف نموده و جهادشان را بر آن متمرکز نموده و نیرو و توانشان را برای رسیدن به آن جمع نمایند.

اما با تأسف فراوان در سایه‌ی چنین حماسه‌ای توخالی که در بین چنین افراد فصامی منتشر شده بسیاری از آنان دعوت را بیرون کشیده و آن را از مفهوم جهاد جدا نموده‌اند و بسیاری از آنان از جهاد هیچ چیزی را فهم نکرده‌اند بجز طخطخه و دبدبه و کبکبه (سروصدا نمودن) که با دعوت مرتبط نبوده و ربطی به برنامه و منهج ندارد (بی‌برنامه و بی‌نظم است) .. و این مرا بسیار ناراحت و غمناک می‌سازد و درد شدیدتر از این، آن است که رؤسا و مراجع چنین جوانانی این اعمال را مقدس و صحیح دانسته وآن را بر افهامشان مؤکد می‌نمایند.

و به همین خاطر بنده اخیراً با عده‌ای از جوانان که به قصد مشورت جهت انجام برخی اعمال نکایه سراغم آمده بودند صحبت کردم این جوانان قصد انجام برخی اعمال نکایه را داشتند در حالیکه مهارت

نظامی کافی برای انجام آن اعمال را نداشته و وضعیت امنیتی ایشان مناسب نبود. البته هم‌اکنون در مورد مسئله‌ای تازه با این عده وارد بحث و گفتگو هستم. بنده قبلاً با امثال ایشان در مورد مسائل مختلف بحث و گفتگو داشته‌ام.

برخی از آنان را به اشتغال به دعوت توحید نصیحت نموده و تلاش نمودم که کم ارزش بودن تعدادی از عملیات‌ها و غیرشرعی بودن برخی دیگر را که قصد انجام آن را داشتند، برایشان روشن نمایم.

و بنده خطاب به تعدادی از جوانان که در مورد ایشان برای دعوت توحید آرزوها داشته و حساب‌ها باز کرده بودم این جمله را گفتم: «.. براستی ناامیدم کردید ..!!»

زیرا تصور می‌کردم که اشتغال آنان به توحید در بین عشائر و مناطقشان برای دین و توحید و جهاد نافع‌تر باشد و این تصور نزد کسی که جهاد را با شمولیت و ارکان و خصوصیاتش فهم نموده باشد تصوری صحیح و مسلم است. بعلاوه در میان آنان امام مسجد و خطیب و معلم وجود داشت لذا بهتر می‌توانستند بار مسئولیت این دعوت را به دوش بکشند اما متأسفانه لرزه‌های تحمس و احساسات که این جوانان و امثال ایشان از جمله این دوست فصامی ما را اسیر خود کرده بود سبب شد تا در مقابل حکمت و استدلال و فهم صحیح موضع‌گیری و طغیان نمایند.

همچنین تأثیرپذیری این جوانان و امثالشان از اخبار عملیات‌های دقیق و حساب‌شده‌ی مجاهدان که در مناطق مختلف انجام می‌گیرد را اضافه می‌نمایم. بطوریکه این جوانان پس از شنیدن و دیدن وقع این عملیات‌ها تلاش می‌کنند عملیاتی مشابه آن را انجام دهند در حالی که امکانات و مهارت‌ها و ریزبینی آن مجاهدان را ندارند. تمامی این عوامل و کوته نظری و سهل‌اندیشی این جوانان نسبت به جهاد و دستاوردهای آن و تعامل سطحی ایشان با جهاد و دعوت و نبود فهم جامع در مورد لزوم هماهنگ و هم‌مسیر بودن دعوت و جهاد و مقدم شمردن جهاد بر دعوت در اغلب حالات خصوصاً هنگامی که قتال تنها قتال نکایه است و انجام اعمال حسبه (کم ثمر) آن هم به شیوه‌ی محدود و مقطوع از دیگر عوامل نقص فکری و عملی این جوانان است.

و با کمال تأسف، در میان این دسته از جوانان حماسی بسیار کم یافت می‌شود کسانی که به خوبی به سخنان ناصحان و صاحبان نظر و تجربه و مهارت توجه نموده و گوش فرا دهند و چه بسا چنین تصور کنند که علت این نصیحت‌ها انهزام و شکست در برابر دشمنان خداوند می‌باشد یا آن را بر ترس از تحمل تکالیف قتال و ترس از تبعات جهاد حمل می‌کنند نه حرص و نگرانی بخاطر نفس آنها و برنامه و ثمرات و نتایج اعمالشان. و بسیاری از آنان این توجیهات و نصائح و دروس را فرا نمی‌گیرند مگر بعد از

اینکه خود شخصاً عواقب نامطلوب اشتباهاتشان را تجربه کنند در حالی که خوشبخت و سعادتمند کسی است که از دیگران (و نتایج اعمالشان) وعظ و عبرت بگیرد.

به همین خاطر گاهی برخی از آنان را می‌بینم که به سبب سهل‌انگاری در حفظ امنیت شخصی و مشغول شدن به کارهایی غوغایی و جنجال برانگیز در برابر دشمنانشان به سادگی علیه خود و برخی دیگر از برادرانشان اعتراف می‌نمایند و پدرانشان را می‌بینم که با دادن شهادت در دادگاه‌ها نظام را تمجید نموده و ولاءشان را برای نظام حاکم اظهار می‌نمایند و اموری از این قبیل را انجام می‌دهند که اگر پسرانشان بر دعوت ترکیز نموده و همراه با آنان برای دعوت مبارك توحید عمل می‌نمودند پدرانشان چنین شهاداتی را نمی‌دادند مگر اینکه خداوند ﷻ چیز دیگری می‌خواست .. هنگامی که این امور را می‌بینم به یاد قول شاعر می‌افتم:

بذلت لهم نصحي بمنعرج اللوى ** فلم يستبينوا الرشد إلا ضحى الغد

پند اندرز خود را از هر پیچ و خمی گذراندم و به گوش آنها رساندم (برای نصیحت ایشان تلاش کردم) اما آنها راه هدایت را بازنشناختند مگر صبح فردا. (مگر آندم که دیر شده بود)

به هر حال چنین اعمالی از پدران و نزدیکان آنان صادر شده است و خود آنان به خاطر فهم توحید و برائتشان از طواغیت مرتکب این اعمال (تمجید و اعلان حمایت از طاغوت) نمی‌شوند.

اما با کمال تأسف کسانی را می‌بینیم که بعد از نقشه‌کشیدن و یا ارتکاب برخی اعمال حسبه (کم ثمر) یا نکایه، به دام افتاده و بدون داشتن هیچ سهمی از فهم و دعوت و عقیده و توحید به فتنه‌ی زندان مبتلا می‌شوند و سرانجام ـ با کمال تأسف ـ اعمال و گفته‌هایی از آنها صادر می‌شود که موجب ریزش عرق شرمساری از پیشانی دعوت و جهاد شده و چهره‌ی هر دو را لکه‌دار می‌کند. نمی‌دانم که این چه نوع قتال و جهادی است که فرزندانش را بر توحید و عقیده راسخ تربیت نکرده است؟!

این چه فصام تیره‌ای است، قسم به الله که راهی برای خزی و خاری و شکست در برابر دشمنان و تحقیقاتشان و دادگاه‌هایشان است.

این چه فصام تیره‌ای است، به خدا قسم که همین فصام در هنگام بازجویی‌ها و در دادگاه‌ها و در مقابل دشمنان خدا بارها و بارها شکست و ذلت به بار آورده است.

ومن البلية عذل من لا يرعوى ** عن غيّه وخطاب من لا يفهمُ

از جمله بلا و مصیبت آن است که کسی را سرزنش نمایی که (هرگز) دست از گمراهیش نمی‌کشد و کسی را مخاطب قرار دهی که (هرگز) حرف تو را نمی‌فهمد.

دوست داشتم که این یار فصامی و خصامی و کسانی که به مانند او از شأن دعوت توحید می‌کاهند حاضر به شنیدن برخی از این سخنان باشند، تا برخی از آثار این فصام تیره و تار در دعوت را بشناسند، و خداوند ﷻ را بخاطر توفیق هدایت به سوی توحید که ناشی از برکات همین دعوت است، حمد و ستایش نمایند، و از آن به بعد، پیمان دعوت را پاسداری کرده و از حقوقش نکاهند.

خلاصه اینکه اقامه‌ی دین خداوند ﷻ و دستیابی به تمکین برای اهل اسلام در این زمان از طریق دعوت‌های منحرف و منهزم و صندوق‌های انتخابات و مجالس شرکی قانونگذاری، میسر نیست کما اینکه در زیر رایات مسخ شده و جاهلی نمی‌توان به تمکین رسید.

بلکه تحقق این امر نیازمند جهادی پیوسته، جدی و متکامل است، جهادی که با دعوت توحید خصومتی نداشته و خود را از آن جدا نداند بلکه همراه با آن و در کنار آن سیر و حرکت نماید، بطوریکه خطاب و بیان آن، راه را برای جهاد آماده نموده و در مورد جهاد سخن گفته و غایات و اهدافش را روشن نماید، و زاد و سرمایه‌اش را حفظ کند، سرمایه‌ای که برای آن مردانی مخلص و موحد تربیت کند که سوخت و انرژی این جهاد باشند و رهبرانی ربانی و علمایی عامل را برای آن آماده کند تا این جهاد را توجیه کرده و ثمراتش را پاسداری کنند و آن را از انحراف حفظ کرده و برای همراهی آن متعهد شوند تا اینکه مجاهدان با دستان پاک و متوضأ خویش آن ثمرات را بچینند.

جهادی که هیچ‌گونه تمایز خصومت و یا تحقیری را متوجه تلاش‌های جوانی نمی‌کند که خود را برای تربیت برادران مجاهد و داعیان و شهدا و أسرا فارغ نموده است و آنها را به سوی حفظ و تعلیم قرآن سوق داده و تربیت می‌کند و یا شئون مادی و اجتماعی زندانیان را پیگیری می‌کند و به خانواده‌ی آنها رسیدگی می‌کند.

جهادی که در آن از نگاه خصمانه و تحقیرآمیز به دعوتگر توحید پرهیز شود، دعوتگری که با آرامش در میان اهل و عشیرت خود فعالیت کرده و سعی دارد تا آنها را نسبت به حقایق و واقع حال آگاه و بصیر گرداند و آنها را از تاریکی‌های شرک به نور توحید بکشاند. دعوتگری که خود را از امور دنیوی تماماً فارغ کرده و به آبادی و شهری دور افتاده رفته و مردم را آرام آرام به سوی توحید دعوت می‌نماید و جوانانش را براساس توحید تربیت می‌کند و آنها را آگاه کرده و برای جهاد در راه توحید آماده می‌سازد.

جهادی که مخاصمه‌ای با طالب علم ندارد، کسی که اوقاتش را صرف علم کرده و شبش را در حالی به روز می‌رساند که علیه طاعنین در توحید رد می‌نویسد. طاعنینی که هر دم کارشان ترویج شرک و بت‌پرستی است در حالی که طالبانِ علم با کتابت و یا خطابت و یا دعوت خود آنان را رد می‌دهند و برادران را توجیه نموده وآنان را به لحاظ علمی و فکری آماده نموده و به آنان آگاهی می‌بخشند تا مجاهدان صالح و پخته‌ای باشند که صلاحیت رهبری امت را داشته و سکان کشتی جهاد را بدست گرفته و آن را به سوی آنچه که خداوند ﷻ دوست دارد و بدان راضی است پیش برانند.

و جهادی که نسبت به کسانی که برای چاپ و انتشار این نوشته‌ها و توزیع آن در قالب کتاب و نوار و ... و یا از طریق اینترنت، عمر و وقت (و امنیت) خود را صرف می‌کنند مخاصمه و عداوتی ندارد.

جهادی که برپادارندگان آن، عمر و وقت و جان برادرانشان را محترم شمرده و افراد را برای انجام اعمال مرجوح به کار نمی‌گیرند و از تخصص و توانمندی‌های ایشان جاهلانه و ناآگاهانه استفاده نمی‌کنند بلکه جهت رسیدگی به شئونات مسلمانان و حفظ مال و توان آنها حریص بوده و آن را در اعمال مفضول و بیراهه صرف نمی‌کنند. و فهم صحیح و شعورشان آنها را از مخاصمه با دعوت و داعیان و طالبان علم و ناشران توحید و امثال آنان باز می‌دارد بطوریکه به چشم حقارت تلاش‌هایشان را نگاه نمی‌کنند و به دعوت ایشان بی‌اعتنایی نکرده و آن را از جهاد جدا نمی‌کنند بلکه این دعوت توحیدی را تماماً به آغوش کشیده و در زیر سایه‌ی جهاد خود جای می‌دهند و آن را به عنوان جزئی از برنامه‌ها و نقشه‌ها و ضروریات عمل جهادی در نظر می‌گیرند.

هرگاه جهادی با این اوصاف حاصل شد، این همان جهادی است که امید تمکین در آن وجود خواهد داشت هرچند مدتی هم به طول بیانجامد. بدون شک ما چنین جهادی را بر دعوتِ صرف ترجیح می‌دهیم، دعوتی که با جهاد مخاصمه داشته و از آن جدا شده باشد اگرچه این دعوت دعوتی پاک و توحیدی باشد.

حال اگر جهادی به این صورت درخشان و نورانی میسر نشد و در کفه‌ی مقابل دعوت نوپای توحیدی برخی اعمال نکایه‌ی ناقص در مناطق مختلف قرار گرفت شایسته نیست و ضرورتی ندارد که چنین قتالی (قتال نکایه) را بر دعوت نوپای توحیدی ترجیح داد و یا آن را بر دعوت مقدم داریم زیرا در این صورت میادین دعوت از داعیان فعال تهی گشته و هر یک سوختی برای روشن نگه‌داشتن آتش چنین قتالی خواهند شد، آن هم به این حجت که جهاد فرض عین است. در این حالت دعوت اهمال گشته و تلاش داعیان از بین می‌رود آن هم بخاطر قتالی که از صورت نکایه خارج نگشته و امکان انجام

آن در هر زمان و مکانی امکان پذیر است (بدین ترتیب هم دعوت ضعیف و کم رونق خواهد شد و هم میدان قتال دچار ضعف شدید شده و در بسیاری اوقات از بین می‌رود).

و چه بسا از آن طرف، چراغ دعوت خاموش می‌شود و نقشه‌ها و برنامه‌هایی که چشم امیدها بدان دوخته شده بود نقش بر آب می‌شود و داعیان به خاطر برخی اعمال حسبه به زندان انداخته می‌شوند، اعمالی که جز در سایه‌ی تمکین و قدرت مسلمانان ثمره‌ای حقیقی به بار نخواهند آورد.

لذا بر دعوتگر عاقل و باتجربه واجب است که زیرک و دوراندیش باشد و تا زمانی‌که بر راجح بودن برنامه‌ی دعوتش و ثمرات آن یقین داشته و سطحی‌نگری افراد فصامی را مشاهده می‌کند نباید به آنها و امثالشان اجاز دهد که برنامه مداومش را منحرف نموده و یا بخاطر انجام برخی اعمال مرجوح دعوتش را به تعطیلی بکشانند.

در پایان اضافه می‌کنم که بنده قبلاً برای نوشتن این مطلب ضرورت و اجباری بر خود نمی‌دیدم بخصوص که از احتمال سوء فهم و سوء برداشت از این موضوع می‌ترسیدم. و اگر این فصام و خصام تیره و تار که بعضی از جوانان اختراع کرده‌اند و با آن دعـوت را زشـت و کـم ارزش جلوه می‌دهند نمی‌بود مجبور نمی‌شدم برای مقابله و ریشه‌کن کردن آن، مطلب بنگارم و قطعاً موضوعاتی اولی‌تر و مهم‌تر برای شرح و تفصیل وجود داشت. وگرنه هر کسی که نوشته‌هایم را خوانده باشد بخوبی می‌داند که بنده به فضل خدا همیشه و در هرجا حامی و پشتیبان مجاهدان بوده‌ام و از تمام صورت‌های مشروع جهاد ایشان دفاع کرده‌ام. و هرکه نوشته‌های مرا مطالعه کرده باشد به این مسئله پی برده است که بنده تا آنجا که در توان داشته‌ام برای توجیه و هدایت این جهاد به سمت بهترین و کامل‌ترین ثمرات و پاک کردن آن از شوائب انحراف و خطا حریصانه و مشتاقانه کوشش کرده‌ام. و این مطلب را هم إن شاء الله با همین هدف بر روی کاغذ آورده‌ام .. خداوند سبحان در کلام خود فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ توبه ۱۲۲

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند) باید که از هر قوم و قبیله ای، عدّه‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

تأمل و توجه نما که چگونه خداوند ﷻ در این آیه تفقه برای دعوت و انذار را «نفیر» (خروج برای جهاد) نامیده است و این در سوره‌ای است که خود آن سوره دستور «نفیر عام»[۲] می‌دهد آنجا که می‌فرماید: ﴿انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً﴾ یعنی: «(ای مؤمنان! هرگاه منادی جهاد، شما را به جهاد ندا درداد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبک‌بار یا سنگین‌بار»

خداوند ﷻ در این آیه تبیین می‌فرماید که بر مسلمانان واجب است که برخی از آنان برخی دیگر را کامل نمایند، طائفه‌ای برای قتال بیرون می‌آیند و طائفه‌ای برای تفقه و دعوت و انذار، و هر دو طائفه با هم فریضه‌ی جهاد را به صورت متکامل پیش می‌برند و برخی از آنان بر برخی دیگر عیب نگرفته و خصام و فصامی با تلاش‌های همدیگر ندارند .. تا به آنجا که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که این آیه عموم، فرموده‌ی خداوند ﷻ را نسخ نموده است که می‌فرماید:

﴿إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾ توبه ۳۹

«اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد.»

و فرموده‌ی خداوند ﷻ که می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللّهِ﴾ توبه ۱۲۰

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد).»

واضح است که برخی از سلف صالح که ابن عباس رضی الله عنهما هم یکی از آنان است، کلمه‌ی نسخ را به کار می‌بردند اما منظور آنان تخصیص بود (یعنی آیه‌ی ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً﴾ مختص آیه‌ی نفیر عام است) و نیازی نیست که نسخ را به صورت و معنای اصولی آن که الغای حکم می‌باشد در نظرگرفت بلکه تمامی آیات محکم همدیگر را تکمیل می‌نمایند بنابراین امر به نفیر عام و عدم تخلف از نصرت دین هنگامی به صورت کامل صورت می‌گیرد که بین آیات جمع گشته و به تمامی آیات عمل نماییم و به کارگیری تمامی نصوص بر تعطیل نمودن برخی از آنان تقدم دارد و این آیه را شرح نموده و تبیین کردم که انجام نفیر عام از سوی مسلمانان عام‌تر و شامل‌تر از قتال مجرد است و به همین خاطر خداوند

۲- نفیر عام: هنگامی که خلیفه‌ی مسلمین امر می‌نماید تا تمام مردم برای جهاد بیرون روند.

ﻷ تفقه در دین برای دعوت و انذار را تماماً نفیر می‌نامد کما اینکه خروج جهت قتال را نفیر می‌نامد ..
بنابراین آنچه که از مؤمنان خواسته شده است جمع نمودن بین این دو نفیر و انجام هر دوی آنهاست.

پس هرگز صحیح نیست که بین دعوت و جهاد فصام و خصام ایجاد نماییم بلکه هر دو یکدیگر را تکمیل می‌نمایند و اصل و درست آنست که اهل دعوت بر سنگری از سنگرهای دین قرار داشته و اهل جهاد نیز بر سنگری مستقرند و بر هر کدام از آنها واجب است که آنچه که دین از وی می‌خواهد را در آن سنگر حفظ نماید و هر یک دیگری را کامل نموده و از دیگری بی‌نیاز نخواهد گشت به همین خاطر پروردگارمان ما را در کتابش ارشاد می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ حدید ۲۵

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند و آهن را نازل کردیم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین نزول و آفرینش آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را در حالت غیب (بدون دیدن الله و قیامت و غیبیات)یاری می‌کنند. همانا خداوند نیرومند و چیره است.»

و در روایتی از صحابه ﭫ و تابعین از جابر بن عبدالله ﭭ آمده است که وی بر برخی از اصحابش ظاهر شد در حالی که در یک دستش شمشیر و در دست دیگرش قرآن قرار داشت و فرمود: «مامور گشته‌ایم تا هر کس را که از این قرآن خروج نمود با این شمشیر بزنیم.»

بنابراین قتال، دعوت را کامل می‌نماید و ازآن جدا نیست و سلف صالح ما به خاطر داشتن علم فراوان و فهم عمیق خصامت و جدایی بین شمشیر و کتاب قائل نمی‌شدند.

به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه ﭬ می‌فرماید: «قوام و پایداری دین بواسطه‌ی کتابی است که هدایت می‌دهد و شمشیری است که آن کتاب را یاری می‌دهد و پروردگارت برای هدایت و نصرت بس است.»

بین جائز و بهترین
و بین مشروع و پرمنفعت‌ترین

(تأمل شانزدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی (فک الله اسره)

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

«براستی که این قرآن به سوی اصلح (بهترین و ارزشمندترین) امور هدایت می‌دهد»

یکی از دوستانم در زندان که با هم در یک بند قرار داشتیم، در مورد نشان دادن تصویر سر بریدن شهروند آمریکایی اسیر توسط مجاهدان، و نمایش آن در مقابل دوربین‌ها و پخش آن در صفحات اینترنت، از من سئوال کرد و نظرم را جویا شد. بطوریکه تمام دنیا این تصاویر را مشاهده کرده و داستان آن بر زبان دور و نزدیک جاری می‌شود تا جایی‌که بر جنایات و رسوایی‌های آمریکاییان و مدعیان حقوق بشر در زندان ابوغریب پرده گذاشته می‌شود و کمتر از آن صحبت می‌شود.

گفتم: این امر را تأیید نمی‌کنم و بدان از آن خرسند نمی‌شوم، با وجود آنکه می‌دانم (آن مجاهد) چنین فعلی را به خاطر شوق و علاقه‌اش به دین خداوند سبحانه و تعالی انجام داده و حرص او برای اعزاز دین و دردمند گشتن وی به هنگام دیدن درد امت و غیظ او از اعمال دشمنان علیه امت، موجب گشته تا این کار را انجام دهد و همه‌ی این اسباب موجب گشته تا در اعلان و انتشار خبر این عمل شتاب نماید، ولی با تمام این وجود تأکید می‌کنم که این کار را نمی‌پسندم و آرزو می‌کنم که ای کاش او چنین کاری را علنی نمی‌کرد و انجام نمی‌داد .. برای کسی که به مدرسه‌ی جهاد عظیم اسلامی می‌پیوندد، اولی و شایسته است اعمالی را که بر جهاد پاک اسلامی ضربه می‌زنند، علنی انجام ندهد و از تمامی اموری که آوازه‌ی جهاد را لکه‌دار می‌سازند، دوری نماید، و از انجام هر آنچه که دشمن می‌تواند از آن به نفع خود بهره‌برداری، و در به هم زدن معادلات میدان و گمراه‌سازی افکار عمومی از آن استفاده نموده و چهره‌ی مجاهدان را مخدوش و اهداف خود را با آن محقق نماید، أکیداً اجتناب ورزد.

این دوست ما دوباره پرسید:

از این سخن شما متعجبم، چرا این عمل شما را مسرور نمی‌سازد، مگر این عمل جایز نیست؟!

در پاسخ گفتم:

برادر عزیزم .. وقتی که می‌گویم بدان خشنود نیستم، این نشانه‌ای برای مخالفت و خرده‌گیری نیست. نزد من هیچ چیز از موافقت و الفت با خیر، محبوب‌تر نیست .. و این (ناخرسندی) تنها حرص من برای دور نمودن آن چیزی است که جهاد وآوازه‌اش را به خطر می‌اندازد، آنهم در زمانی که جنگ تنها در قتال خلاصه نمی‌گردد، بلکه رسانه‌ها در جنگ نقش بزرگی دارند .. انتخاب من چنین است که پاک‌ترین و نافع‌ترین امر برای دعوت و جهاد و مسلمانان در چنین شرایطی اتخاذ شود.

در نوشته‌ها و خطبه‌ها و کتاب‌هایم بارها و بارها برای شما و دیگران تکرار نموده‌ام که داعیان و مجاهدان به آن پیروزی و عزتی که امید آن را دارند، نمی‌رسند و آن نفعی را که برای امت و جهادشان تمنا می‌کنند، محقق نخواهند کرد، مگر زمانیکه از قید تفکر محض جائز و غیر جائز رها شوند و به سطحی از تفکر برسند که بتوانند میان اعمال جایز از لحاظ منافع و مصالح موازنه‌ای برقرار کنند و اعمال جائز را از این نظر طبقه‌بندی کنند و نوع اثرات آن اعمال در عصر حاضر را مد نظر قرار دهند، و به راجح و مرجوح و فاضل و مفضول توجه کرده و اعمال شرعی و جائز را از نقطه‌نظر مصالح و مفاسد، آسیب‌شناسی نمایند.

خداوند ﷻ می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» إسراء ٩

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین و اصلح‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است» أقوم: اصلح.

و خداوند ﷻ می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» زمر ٥٥

«و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید»

بنابراین خداوند ﷻ ما را امر می‌فرماید تا به دنبال اصلح و احسن و نافع‌ترین اعمال برای دینمان باشیم، همچنین خداوند ﷻ می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» زمر ١٨

«آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند.»

مفروض نزد ما مسلمانان آنست که موضوع جائز و مشروع و حلال موضوعی تمام‌شده و بدیهی می‌باشد؛ منظور اینست که نزد ما معلوم و جزء مسلمات است که برای ما جایز نیست در عمل و جهادمان از امور غیر شرعی استفاده کنیم. زیرا آنچه که نزد خداوند ﷻ است با معصیت به دست نمی‌آید، و دین خداوند ﷻ و رایت پاک آن بوسیله‌ی حرام نصرت نمی‌یابد و برافراشته نمی‌گردد چه رسد به آنکه با کفر و شرک رفعت یابد.

و این مسئله، واجب است که در نزد انصار و عاملین دین و مجاهدان، جزو بدیهیات و الفبای جهاد باشد .. بنابراین شایسته نیست که مسائل فقط از این لحاظ (جائز و غیر جائز) مطرح گشته و معالجه

گردند، بلکه چنانکه بارها و بارها تکرار نمودیم باید در معالجه و انتخاب، نافع‌ترین امور برای جهاد و صالح‌ترین، برای مسلمین و کاری‌ترین و مهلک‌ترین، برای دشمن مورد توجه قرار گیرد.

می‌گویم برای چه هنگامی که مسأله مربوط به طعام و شراب و لباس و ازدواجمان باشد فقط بحث از جائز و مباح و مشروع نافع و کافی نیست؛ بلکه بهترین طعام و شراب و لباس و زیباترین زنان را انتخاب می‌نماییم؟!

اما هنگامی که مسأله متعلق به انتخابی برای دین و دعوت و جهاد باشد، به هر چیزی قانع می‌شویم و رأی موافق می‌دهیم، بطوریکه اگر این امر نزد ما مباح، مشروع یا جائز و بدور از حرام تشخیص داده شود، بی‌درنگ به انجام آن قانع می‌شویم و می‌گوییم چه زیباست و بسیار عالی‌ست و تازه زیاد هم هست! و چه بسا برخی از ما برای این نظر خود منت هم بگذاریم!!

سئوال اینجاست که آیا مگر جائز و مباح و مشروع نیست که مثلاً با زنی ـ مؤمن اما ـ لنگ و معیوب و مریض ازدواج نمایی؟! شکی نیست که این عمل جائز و مشروع است و تو مأجور می‌باشی، پس به خاطر چه چیزی حریص بوده و جستجو و تلاش می‌کنی تا کسی را انتخاب نمایی که سالم بوده و از هر نظر کامل و زیبا باشد..؟؟!

لطیفه‌ای به خاطرم رسید که می‌توان با استفاده از آن لطافت و اصل موضوع را نشان داد، یکی از برادران که در بوسنی بوده، برای من جریانی را تعریف نمود: که در آن مجموعه‌ای از جوانان عرب از برخی برادران مجاهد بوسنیایی درخواست نمودند تا برای آنها تلاش نموده و برخی از خواهران بوسنیایی را به بهانه‌ی اینکه یتیم‌اند و ما آنان را ستر نموده و کفالت آنان را بر عهده خواهیم گرفت، به ازدواجشان درآورند و یادآور گشتند که در بوسنی چه تعرضاتی برآنها گشته و چگونه غصب گشته و اعراضشان مباح گشته است و آن برادران عرب شفقت و حرص خویش را اظهار می‌نموده و بر روی این موضوع اصرار و پافشاری می‌کردند، برادری به ایشان وعده داد که بعد از مدتی جواب را به ایشان بدهد، اما آنان دوباره بازگشته و در این امر اصرار ورزیدند، او به ایشان گفت: من در مورد طلب شما فکر نمودم و حرص و حب و شفقت شما را مشاهده کردم، و من تعداد زیادی خواهران فقیر و یتیم در دولت‌های آفریقایی مانند اتیوپی و سومالی و امثالشان سراغ دارم و می‌شناسم و اگر تصمیم ازدواج داشتید و خواستید کفالت آنان را بر عهده گیرید، برایتان تلاش خواهم نمود!! و بعد از آن به هر یک از آنان وعده داد که جواب را بعد از چند روزی به آنان خواهد داد؛ اما آنان رفتند و دیگر بازنگشتند!!

خوب ایشان برای چه رفتند و دیگر بازنگشتند؟ آیا مگر این امر جائز و مشروع نبود، بلکه برای آنان در این ازدواج، اجر و پاداش نیز وجود داشت؟!

یا مسأله این است که در اینجا فقط صحبت از جائز و مشروع نیست، بلکه تحقیق و تدقیق در مورد «بهترین» و «کامل‌ترین» و «شیرین‌ترین» و «زیباترین» لازم است!!

ای برادرانم آیا صحیح و عاقلانه است که برای آب و غذا و ازدواجمان بهترین امور و صفات را مد نظر بگیریم، در حالی که برای دین و جهاد و دعوتمان به کم ارزشترین‌ها قانع باشیم..؟!

خداوند ام‌نضال فلسطینی را محفوظ کند، زنی که پسرش، محمود را برای انجام عملیاتی، به یک مجتمع مسکونی یهودی‌نشین در فلسطین فرستاد، سرانجام محمود بعد از هفت ساعت کمین و انتظار کشیدن برای هدف، عملیاتش را آغاز کرد و با سلاح و بمب‌های دستی خود به داخل ساختمان یورش برد و آن قدر جنگید و از دشمنان کشت تا اینکه خود نیز کشته شد. و بعد از این حادثه هنگامی که از مادرش در مورد وی سؤال شد، ایشان گفت که من او را برای چنین روزی آماده کرده بودم، و او را از شرکت در سنگ‌زدن یهودیان منع کرده بودم تا مبادا آسیبی به او برسد و این آسیب مانع از آن شود که او عملیات عظیمی (مانند امروز) را به انجام برساند، و به او می‌گفتم: من تو را برای کاری بزرگ‌تر از پرتاب سنگ می‌خواهم. همچنین می‌گفت: من شش فرزند دارم که هرکدام آماده‌اند تا در راه خداوند ﻷ کار بزرگی بمانند کار محمود انجام دهند.

پس کی زمان آن فرا می‌رسد که جوانان مجاهد ما، به سطحی از پختگی و بلوغ فکری برسند که اینگونه عمل نمایند و بلکه اندیشه‌هایشان را بر اموری به مراتب بزرگ‌تر متمرکز کنند؟ در حقیقت سه چهارم از تلاش‌ها و اموال و فداکاری‌های برادرانمان به سبب کوته‌نظریشان و یا کوته‌بینی رؤسا و رهبرانشان در اعمال مرجوحه و مفضوله صرف می‌گردد؛ به حجت اینکه این اعمال همگی جائز و مشروع می‌باشند!!

و کی وقت آن می‌رسد که تلاش‌هایمان سمت و سو یابند و جهادمان برآنچه که برای امت اسلام أصلح و أنفع است، متمرکز گردد، و در خلال آن بهترین و لایق‌ترین گزینه‌ها برای امت و کاری‌ترین و شدیدترین گزینه‌ها علیه دشمن اختیار شود؟ و فقط بر روی جائز و مشروع توقف نشود، بلکه سعی و جهادمان در اعماق اعمال جائز و مشروع فرو رفته و پاک‌ترین و شرافتمندانه‌ترین و بزرگترین گزینه‌ها را در زیر پرچم پاک و نورانی جهاد، انتخاب نماییم؟

بحث را با دوستم ادامه دادم و او کسی بود که به زندان ابد محکوم شده بود و جرمش منفجر نمودن بعضی از سالن‌های سینما و شراب‌خانه‌ها بود اما اشتغال وی به طلب علم در طول دوره‌ی زندانش، موجب شده بود تا سطح فکری وی رشد و ارتقا یابد، خطاب به او گفتم: اگر این کلامم مورد پسند تو نیست و بدان قناعت نکردی، هنگامی که از زندان خارج شدی بار دیگر به منفجر نمودن سالن‌های سینما وشرابخانه‌ها مشغول شو، آنهم در زمانی که مسلمانان به امور بزرگ و والا واقف و مطلع گشته‌اند و نیرو و توانشان را جمع نموده و متصدی انجام آن امور گشته‌اند تا دولتی برای خویش برپا کنند و برای اداره‌ی دنیا حرفی برای گفتن داشته باشند و بتوانند کفر را از اساس ریشه‌کن نمایند؛ و آنان برای رسیدن به چنین هدفی به تمامی تلاش ها و تمامی قطرات خون و به تمامی مخلصان و مجاهدان نیاز دارند؛ اما تو از شرکت در این امر بزرگ و باارزش خودداری کن و آتش جنگ را به روی فاسقان مسلمان (مسلمانانی که معصیت انجام می‌دهند) و عوام و فاجران آنان باز کن و سینماهایی را که مردم در آن آمد و شد می‌نمایند منفجر کن.

مگر این عمل جائز و مشروع نیست و راهی برای انکار منکر نمی‌باشد..؟!

در پاسخ گفت: من این کار را هرگز انجام نمی‌دهم، چرا که من (نهایت این افعال و ثمراتش را) درک و فهم نموده‌ام و منتظر عملی به مراتب بزرگ‌تر از آن هستم.

گفتم: اگر عقل تو کماکان از درک آنچه می گویم عاجز ماند، بدان که فهم و علم تو نیاز به نضوج و پرورش دارد و پیداست که هنوز آن فقه و دانش لازم و متناسب با واقع و چالش‌های روز را بدست نیاورده‌ای و نیازهای روز دین و امت اسلام را درک ننموده‌ای.

حال اگر به غوغای رسانه‌ای و جنجال تبلیغاتی بعد از نشان دادن صحنه‌ی سربریدن آن شخص آمریکایی و یا (مطابق عرف رایج امروزی) آن شهروند آمریکایی، دقت و تأمل کرده باشی ـ حالتی که سر قطع شده‌اش آشکارا در صفحات تلویزیون به معرض دید عموم گذاشته می‌شود، و از طرفی برخی از اهل علم این کار را تمثیل[١] می‌دانند (و تمثیل شرعاً حرام است) ـ و توجه کنی که دشمنان خدا و علمای فاسد و آمریکایی‌ها و طواغیت حاکم، چگونه از این حادثه به سود خود بهره‌برداری کرده و چگونه از آن برای خدشه‌دار کردن و شنیع جلوه دادن چهره‌ی مبارک جهاد و مجاهدان و برانگیختن انزجار عمومی مسلمانان دنیا و خصوصاً عراقی‌ها از جهاد و مجاهدان، استفاده می کنند، و سایر مفاسد ناشی از

---

١ – تمثیل: قطعه قطعه کردن و ناقص‌العضو کردن جسد مانند بریدن دست وگوش و بینی و .. که از دیدگاه اسلام حرام می‌باشد.

این عمل را مشاهده کنی، آن وقت متوجه خواهی شد که آن شخصی که اقدام به چنین کاری کرده است، در واقع انتخاب موفقی نداشته و در انجام و علنی کردن این کار بدست او، هیچ سودی عائد مسلمانان نشده است.

بنابراین برای اینکه بتواند در این جنگ، برگ برنده را از دشمنانش بستاند، ضروری است که جهت شناخت هرچه بهتر حقیقت نبرد امروز با دشمنان خدا و ماهیت سلاح‌ها و ادوات این جنگ، گام بردارد و سطح تفکر و بینش جهادی خود را ارتقا بخشد و تنها به چاقویی که سر آن آمریکایی با آن قطع شد، تکیه و اکتفا نکند و بداند که افزایش پهنای افق‌های تفکر جهادی و ارتقای سطح شناخت ملزومات جهاد کنونی، به حجم و بزرگی آن چاقو بستگی ندارد، بلکه به میزان شمولیت جهاد و وسائل تبلیغاتی آن و رشد فکری صاحبان این جهاد و شناخت ملزومات و ادوات جنگ و انتخاب بهترین گزینه، بستگی دارد.

بینشی صحیح که صاحبان جهاد مبارک را بر آن بدارد که گاهی اوقات لزوماً برخی چیزها و کارها را بخاطر اموری مهم‌تر ترک گفته و گاهی اوقات امری را بر امر دیگر برای مدتی معین، ترجیح دهند، و گاهی اوقات کار خاصی را انجام داده و یا تصمیم خاصی اتخاذ کرده، اما آن را آشکار نکنند، و در پاره‌ای اوقات چیزی را بخاطر وجود مصلحتی خاص که هیچ پیامد خطرناک و مفسده‌ای بدنبال نداشته باشد، آشکارا اعلام کنند، و به این ترتیب رسانه‌ی دشمن عملاً در خدمت جهاد قرار گرفته و دوشادوش رسانه‌ی مجاهدان حرکت می‌کند و مجاهدان در سایه‌ی فقه سیاسی و رسانه‌ای خود، افسار رسانه‌ی دشمن را بدست گرفته و آن را نه مطابق میل دشمن بلکه بر مطابق میل و خواسته‌ی خود جهت‌دهی می‌کنند، بگونه‌ای که هیچ فرصتی و موقعیتی به دشمن نمی‌دهند که از آن برای رسیدن به اهداف و نیات خبیثش استفاده کند.

البته برای احقاق این مهم داشتن علم شرعی علی‌رغم ضرورتی که دارد، به تنهایی کافی نیست. بلکه لازم است وقایع جاری و حرکات و نقشه‌های دشمن لحظه به لحظه به شکلی زیرکانه و هوشیارانه دنبال شده و زیرنظر گرفته شود و پیوسته موقعیت امت اسلامی و مهم‌ترین نیازها و اولویات آن و همچنین بزرگ‌ترین مشکلات و مصائب دنیای اسلام، مورد تأمل و توجه قرار گیرد.

به من گفتی، شیخ! .. براستی که دور رفتی (نظرت بسیار دور است) و مسئله‌ای به این وسعت را تنگ نمودی، چرا که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعضی از مردم را در اسارت به قتل رسانید و اکثر مردان بنی‌قریظه را کشت و بهترین راه و روش، راه و روش پیامبر ﷺ است ..

می گویم: بسیار خوب، من نیز شکی ندارم که بهترین طریق، طریق پیامبر ﷺ است و اگر در آن تأمل و تفکر کنی وآن را فهم نمایی به فلاح و رستگاری دست یافته‌ای ..

به همین خاطر علمای محقق و صاحب بصیرت بـر ایـن هـدی و روش عظـیم اسـتناد نمـوده و امـام و خلیفه را در مورد آزاد نمودن و بخشش أسرا و یا فدیه گرفتن و یا تبادل بـا اسـرای مسـلمان و یـا قتـل آن اسیران و مانند این اختیارات، با توجه به دین اسیر و شدت عداوت وی و میزان خطرناک بـودنش، مختـار دانسته‌اند .. و اختیار در تمامی این موارد همچنانکه گفته‌اند به «آنچه که برای اسـلام و مسـلمین نـافع‌تـر و صالح‌تر باشد» بستگی دارد .. تأمل کن؛ نصیب بیشتر و انفع و اصلح را مـورد توجـه قـرار دادیـم؛ و ایـن همان چیزی است که در مورد آن صـحبت و بحـث مـی کنـیم و دائمـاً مجاهـدان را در تمـامی اعمالشـان متوجه این معیارها می‌سازیم ..

و اگـر همراه من سیره‌ی پیامبر ﷺ را در مورد اسیران می‌خوانـدی و در آن تأمـل مـی‌نمـودی متوجـه می‌شدی که ایشان ـ علیه الصلاة و السـلام ـ همیشه به یک شیوه در مورد آنان تصمیم نمی گرفـت، بلکـه گاهی اوقات برآنان منت نهاده و آنان را می‌بخشید همچنان که با ثمامه بن‌اثال چنین کرد و گاهی از آنان فدیه قبول می کرد و یا آنان را با اسرای مسلمان مبادله می‌نمـود و برخـی اوقـات آنـان را بـه خـاطر قتـل و قصاص و یا به دلایل دیگر می کشت، همچنان که با «عرنیین» چنین کرد، کسانی که مرتد گشـته بودنـد و چوپانان را به قتل رسانده بودند و چشم‌هایشان را کور کرده بودند، بنابراین، پیامبر ﷺ آنها را عیناً قصـاص فرمود (چشم‌هایشان را کور نموده و دست و پایشان را در جهت عکـس هـم‌دیگـر قطع نمـوده وآنـان را کشت و...) و برخی از کافران را در حالی که به پرده‌ی کعبه آویزان شده بودند، به قتل رسـانید تـا اینکـه آن قتل در بین مردم شهرت یافته، و تأدیبی برای طـاعنین در دیـن و مهـاجمین و محـاربین علیـه اسـلام و مسلمین باشد ..

اما بایستی توجه کرد که پیامبر ﷺ در تمامی این موارد تنها زمانی دستور به قتل اسیران و برخی افـراد را می‌دادند و قتلشان را آشکار می کردند، که عداوت و دشمنانگی اینها با پیامبر ﷺ و دین اسـلام، بـه اوج خود رسیده بود.

عبدالعزی یا عبدالله بن خطل کسی بود که پیامبر ﷺ او را کشت در حالیکه او خود را به پرده‌ی کعبه چسبانده بود، اما پیامبر ﷺ از بین چند نفر خون او را در روز فتح مکه هدر و حلال اعلام فرمـود در حـالی که مردم دیگری وجود داشتند که به دین اسلام کافر گشته و با آن محاربه کرده بودند (امـا آنـان را امـان داد) و این به خاطر شدت عداوت آن چند نفر و محاربه و هجومشان بر اسلام و مسلمین بود.

عبدالله بن خطل کسی بود که اسلام آورد و پیامبر ﷺ چند نفر از انصار را با او همراه نمود، اما او مرد انصاری را کشت و خودش هم مشرك شد و شروع به هجای (حرف‌ها و سرودهای ناشایست و...) پیامبر ﷺ نمود و دو آوازه‌خوان داشت که آنها نیز پیامبر ﷺ را هجا می‌کردند و به گوش مشرکان مـی‌خواندنـد، اما پیامبر ﷺ او را در حال اسارت کشت و یکی از آوازه‌خوان‌ها را نیز به قتل رسانید ..

و مقیس بن صبابه نیز از چنین افرادی است، او نیز بعـد از اسـلام آوردنـش، قتلـی را انجام داده و بـه مشرکان ملحق گشت و در شخصیت پیامبر ﷺ طعن وارد نمود وشدیداً با ایشان محاربه کرد ..

پس تأمل نما، و جرایم آن کسانی را که پیامبر ﷺ در حال اسـارت آنـان را بـه قتـل رسـانید و جـرایم اهل مکه را که پیامبر ﷺ تمامی ایشان را امـان داد، از هـم جـدا کـن .. دسـته‌ی اول مرتـد گشـته بودنـد و مرتکب قتل شده و اقدام به عداوت و محاربه و طعن در دین کرده بودند، و این قتل آنان در حال اسـارت و از بین مشرکان مکه موجب گردیده تا شیخ الاسلام نیز به آن اسـتدلال نمـوده و حکـم سـاب پیـامبر ﷺ (کسی که ایشان را دشنام دهد) را قتل اعلام کند.

با این وجود برخی از اینان فرار کردند و سپس اسلام آوردند و بعدها طلب امان نمودنـد، و تعـدادی از آنها مورد عفو واقع شدند، مانند هبار بن الاسود کسی که بـر زینـب دختـر پیـامبر ﷺ معارضـه نمـود، و هنگامی که زینب هجرت می‌نمود بر بغل شترش آسیب رساند تا اینکه بر صخره‌ای فـرود آمـد و موجـب شد تا زینب در حالی که حامله بود سقط جنین گردد .. و مانند عکرمـه بـن ابـو جهـل و قینـه بـن خطـل و دیگران ..

و اسیران بدر را که از جنگجویان بودند در حالت اسارت به قتل نرسانید بجز نضر بن حـارث، کسـی که پیامبر ﷺ را سب داده بود و ایشان را با اقوال و افعال خود اذیت وآزار شدیدی رسانده بود و عقبـه بـن ابی معیط نیز مانند نضر بود و حتی در اذیت و شکنجه‌ی اصحاب پیـامبر ﷺ مبالغـه مـی‌کـرد و در قـرآن و شخصیت پیامبر ﷺ طعن بسیار وارد می‌کرد و ایشان را اذیت داده و یکبار هم با لباسش آن قـدر پیـامبر ﷺ را آزار داد که می‌خواست ایشان را خفه نماید و بار دیگر در حالی که پیامبر ﷺ در سجده بـود، پوسـت و امعاء و احشاء شتر را بر پشت مبارك آن حضرت ریخت ..

اما پیامبر ﷺ در بین اسرای بدر کسی غیر از این دو نفر را به قتل نرسانید ..

اما همچنانکه امام ابن‌قیم رحمه الله در کتاب زاد المعاد می‌فرماید: بنی‌قریظه، شدیدترینِ یهودیان در دشمنانگی با پیامبر ﷺ و غلیظ‌ترین کافران یهود بودند، به همین خاطر بلایی بر آنان جاری گشت که بر سر دیگر برادرانشان که بنی قینقاع و بنی نضیر بودند، نیامد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، جنگجویان آنان را چنان که در صحیح بخاری وارد است، به قتل رسانید و این جریان بعد از شکستن عهد از سوی آنان رخ داد. بطوریکه کافران قریش را علیه پیامبر ﷺ یاری دادند و آنان و غطفان را برای جنگ علیه پیامبر ﷺ تشویق کردند و یکی از عوامل اصلی وقوع جنگ خندق بودند، پس جایی برای تعجب نیست که پیامبر ﷺ با آنان در میان سایر یهودیان چنین رفتار و تعامل نماید، با این وجود، عظمت و وسعت فقهی پیامبر ﷺ و همچنین جهت مراعات حال کسانی که تازه از انصار مسلمان شده بودند و همچنین برای دفع هر مفسده‌ای که احتمال وقوعش می‌رفت از دادن حکم قتل آنان خودداری نمود، بلکه حکم آنان را بر عهده‌ی هم‌پیمانان و یاران ایشان از اوس قرار داد، بنی‌قریظه نیز شخصاً آنان را انتخاب نموده و گفتند هر حکمی از طرف سعد بن معاذ که هم‌پیمان بودند برایشان صادر شود، قبول خواهند کرد، سعد نیز حکم به قتل آنان نمود ..

و همین‌طور و با استقرا از پیامبر ﷺ ثابت نشده است که ایشان کسی را از اهل جنگ در حال اسارت که قتالی ننموده و به قول امروزها غیرنظامی است، به قتل رسانده باشد بلکه ایشان هیچ مقاتل و مبارزی را در حالت اسارت به قتل نمی‌رسانده، مگر اینکه غلظت کفر و شدت عداوت و حرب و سب و هجایش علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان مشخص می‌گشت، و شکی در این نیست که این در نوع تعامل، حکمت بالغه و اعتدال در انتخاب گزینه‌ها وجود دارد و در آن فقط به جایز و شرعی بودن نوع انتخاب تکیه نشده است، بلکه پیامبر ﷺ به مصلحت اسلام و مسلمین توجه کرده‌اند و انتخاب شدیدترین گزینه‌ها علیه دشمنان خداوند عزوجل و محاربان دین را مورد لحاظ قرار داده‌اند، تا بدین وسیله تمام محاربان خبیثی که در ورای این کافرانند تأدیب گشته و عبرت بگیرند، و آنان که محارب نبوده‌اند، تشخیص داده شوند و موجب آن شود تا آنها هم به خط و مشق ایشان ملتزم گشته و به فکر جنگ و دشمنی و تجاوز نباشند .. و دیگر مصالحی که با چنین حکمت و اعتدال وسطیتی در انتخاب گزینه‌ها، برای اسلام و مسلمین حاصل خواهد شد.

اعتدالی که شدیدترین وآسیب رساننده‌ترین انواع گزینه‌ها و ضربات را برای خبیث‌ترین دشمنان و مضرترین آنان انتخاب می‌کند و عموم کفار را با اینان مساوی قرار نمی‌دهد چه رسد به آنکه غیرمحاربین را با اینان یکسان بشمارد و اعتدالی که در اصل و غالب امور از مثله (تکه تکه نمودن جسد ...) بخاطر

حرام بودن این عمل، جلوگیری می‌نماید تا جاییکه پیامبر ﷺ از مثله نمودن برخی از مشرکان که جنازه‌ی حمزه رضی الله عنه را تکه تکه نمودند، خودداری کرد .. با وجود آنکه مجازات و قصاص به مثل جائز و شرعی است، اما پیامبر ﷺ با این افعالش می‌خواهد امت را تعلیم دهد که در عمل و جهاد و سایر امور، همواره بارزش‌ترین و نافع‌ترین و پاک‌ترین و کامل‌ترین گزینه‌ها را اختیار کنند، همچنان که خداوند ﷻ ایشان را راهنمایی و توجیه می‌فرمایند، آنجا که می‌فرماید:

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ» نحل ۱۲۶

«(ای مسلمانان!) هرگاه خواستید مجازات کنید (کسانی را که به حقوق شما تعدّی و تجاوز کرده‌اند)، تنها بدان اندازه مجازات کنید و کیفر دهید که درباره‌ی شما روا شده است.»

اما بعد از آن ایشان را به افضل و اکمل ارشاد و راهنمایی کرده و می‌فرمایند:

«وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرينَ» نحل ۱۲۶

«و اگر شکیبایی پیشه ساختید (و به خاطر خدا مجازات نکردید و کیفر ندادید) حتماً شکیبایی برای شکیبایان (حق‌پرستی چون شما که از دل فرمان نمی‌برید و به راهنمائی خداوند گوش فرا می‌دارید، در دنیا و آخرت) بهتر خواهد بود»

و خداوند ﷻ می‌فرماید: «وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» شوری ۴۰

«کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است»

و بعد از آن می‌فرماید: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» شوری ۴۰

«اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است.»

و خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» مائده ۴۵

«و جراحت‌ها قصاص دارد.»

اما در ادامه می‌فرماید: «فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» مائده ۴۵

«و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان او می‌گردد.»

می‌گویم: این خواسته و آرزویی است که دائماً دوست دارم برادران مجاهدم و داعیان به آن توجه نمایند و تمام تلاشم را انجام می‌دهم تا همت‌ها وآمالشان را توجیه سازم، و دوست دارم تا خطاهایشان را

بزدایم، و تلاش‌هایشان را متمرکز و هدفمند گردانم، و سطح تفکرشان را به مستوای جهاد عظیم و پاک اسلامی ارتقا دهم، و بزرگ‌ترین نیاز امت و دین را به ایشان بشناسانم، تا اینکه انتخاب‌هایشان فقط براساس جائز و مشروع بودن و مسائلی حول آن نباشد، بلکه همانطور که قبلاً گفتم در اعماق اعمال جائز و مشروع غور نموده و فرو رفته تا اینکه دُرّ وگوهرهایی را استخراج کنند که برای امت و جهاد نافع‌ترین و صالح‌ترین و شایسته‌ترین و ارزشمندترین باشد .. و رهبران و داعیان و مجاهدانی تربیت نموده که به جائز و مشروع و مباح نگاهی سطحی نیانداخته، بلکه به خوبی به آن نگریسته و آن را پاک و تصفیه نموده و به دقت میان نافع‌ترین و بهترین گزینه را برای آن زمان، انتخاب نمایند، و در میان اعمال، سودبخش‌ترین و شایسته‌ترین‌ها را اختیارکرده که شدیدترین علیه دشمن باشد، آنقدر شدید که حتی دشمن را از ریشه نابود سازد.

البته من از این نیز فراتر می‌روم و می‌گویم که برآنان واجب است در مورد فرائض و واجبات نیز به همین صورت تعامل و برخورد نمایند بخصوص که امروز تعداد این فرائض و واجبات بر اهل اسلام افزایش یافته است. یعنی بایستی واجب مضیق ـ که زمان کمی برای انجام آن وجود دارد ــ را بر واجب موسع ـ که زمان و مکان بیشتری برای انجام آن موجود است ـ مقدم بدارند.

در جهادی که هم اکنون در مورد آن بحث می‌کنیم، ضرورتی نداشته و شایسته نیست که جوانان را به ادعای فرض بودن جهاد به سمت هر جبهه و میدانی تشویق نمود، و آنها را برای فعالیت و انجام هر عملی و تحت رهبری هر رهبری ترغیب نماییم .. بلکه در صورت تعدّد یافتن میادین و ازدیاد جبهات و مشکلات امت و افزایش جنگ‌ها و دشمنان و محاربه‌ی اهل ایمان توسط آنان، بر مجاهدان واجب می‌شود که برای تغییر و از میان برداشتن این واقع ناخوشایند، برای نصرت اسلام و مسلمین و تمکین دینشان، أولی و أهم و أرجح‌ترین میادین و جبهات را انتخاب کنند، و پاک‌ترین رایات و پرچم‌ها و مجرب‌ترین قیادات و فرماندهان را اختیار نمایند، بگونه‌ای که انتخابشان براساس حماسه‌ای توخالی نباشد یا به تأثیر از طبل بلندآوازه و میان‌تهی شیوخ و داعیان حکومت‌ها نباشد و یا سر و صدا و هیاهوی رسانه‌ها و روزنامه‌ها و برنامه‌های ماهواره‌ای، آنها را به تصمیم‌گیری نابجا وادار نکند، بلکه گزینه‌ها و تصمیمات خود را آنچنان که گفتیم و تکرار نمودیم، براساس بیشترین سهم و نافع‌ترین برای اسلام و مسلمانان و پاک‌ترین برای جهادشان و شدیدترین و قاطع‌ترین علیه دشمنانشان، انتخاب و اتخاذ نمایند .. و آنچه را که از جنس جهاد دفع و مربوط به آن می‌باشد، بر متعلقات جهاد طلب مقدم دارند، چرا که جهاد طلب فرض کفایه بوده، اما جهاد دفع فرض عین است، به همین خاطر علما درباره‌ی جهاد طلب اجازه‌ی

والدین و اجازه‌ی طلبکار (کسی که بر دیگران دین و قرضی دارد، که باید به وی بپردازند) را شرط قرار داده‌اند، برخلاف جهاد دفع که چیزی از این شرطها برایش وجود ندارد ..

و بدانید قتالی که برای آزادسازی سرزمین مسلمانان از طاغیان کافر چه داخلی و چه خارجی و برای تمکین اسلام و اهلش صورت می‌گیرد و برای رسیدن به آن برنامه و اهداف و اولویاتی در محاسباتش دارد از جنس قتال دفع می‌باشد، بنابراین چنین قتالی بر هر قتال دیگری که در آن عملیات نکایه وکم ثمر و ناقص و منقطع صورت می‌گیرد، مقدم می‌باشد ..

همچنین تلاش برای آزادسازی اسیران مسلمان و قتال برای نجات مستضعفان نیز بر چنین جهادی مقدم بوده و نزدیک به جهاد دفع محاسبه می‌گردد، همچنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

«وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيراً» نساء ۷۵

«چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).»

و در صحیح بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه به طور مرفوع روایت شده است که «فُكُّوا العَانِي»: «اسیر را آزاد کنید».

به همین دلیل امام نووی رحمه‌الله می‌فرماید: «هنگامی که دشمنان، مسلمان یا مسلمانانی را به اسارت گرفتند، راجح آنست که این عمل به مانند داخل شدن دشمن به دیار اسلام محسوب گردد (یعنی مانند قتال دفع) چرا که حرمت مسلمان از حرمت خانه و دیار عظیم‌تر است، بنابراین انجام عمل، برای آزاد نمودن آن اسیر و اسیران واجب است.» انتهی.

و داشتن علم و فقه در مورد این تفاضل، و بصیرت به نسبت واقع و اندازه و میزان تفاوت دشمنان در درجات دشمنی و عداوتشان و محاربه آنها علیه اسلام و مسلمانان، مجاهد را در ترجیح دادن و انتخاب بین واجبات و فرائض متعدد یاری می‌دهد. و واجب عینی را بر واجب کفایی تقدیم داشته و مسأله‌ی مضیق، مانند اینکه به اعراض و نوامیس هتك و تجاوز گردد یا اینکه خون افراد معصومی مباح گردد و یا مانند آن را که در آن سکوت و تأخیر جائز نمی‌باشد، بر اموری که به نسبت اینها واسع‌ترند مقدم می‌دارد

و در انتخاب اموری چندگانه و متعدد فقط دعوا و ادعای واجب یا فرض بودن کافی نیست .. از خداوند عظیم می‌خواهم که بر امور مسلمین رشد و هدایت بخشد و آنان را برآنچه که بدان راضی است و دوست دارد ثبات و استحکام دهد .. چرا که او ولی این کار بوده و بر آن قادر و تواناست، و خداوند ﷻ حق را می‌گوید و اوست که بر راه مستقیم هدایت می‌دهد.

بعضی از برادران که برخی از این وقفات را خوانده بودند و در ذهن خود آن را در اشیاء و موارد خاصی محصور کرده بودند به من گفتند: که ای شیخ قلمت را مقداری نرم‌تر وآرامتر نما ..

در جواب گفتم که من این مطالب را فقط من باب نصرت و دلسوزی و شفقت و دفاع از جهاد مسلمانان نوشته‌ام، باشد که آن را از تمام شوائبی که چهره‌ی جهاد را مخدوش و مشوه می‌گرداند و آن را از جاده‌ی صواب منحرف می‌سازد، پاک گردانم ..

این جهاد ملک شخصی هیچ احدی نیست تا آن را هر طور که می‌خواهد توجیه و رهبری نماید؛ بلکه تمام مسلمانان در آن شریک بوده و بر آنان واجب است که بر تمیز کردن و پاک نگه داشتن آن حریص باشند و با مشارکت و توجیه و دعا و نصیحت، جهت استحکام آن گام بردارند و روشن است که سهم و نصیب بزرگ و سنگینی از این وظایف، بردوش سران و مراجعی است که در رأس این جهاد مبارک قرار دارند. بطوریکه هرگز برای آنها جایز نیست که در مورد این جهاد -با کسی- سازش و مدارا نمایند و یا انحراف و خطا و مشوه نمودن چهره‌ی آن توسط دیگران را بپذیرند، هرچند که این خطا و انحراف از طرف نزدیک‌ترین مردم به آنها، صورت پذیرد. و بایستی همواره مصلحت دین و جهاد و مسلمانان را بر اسامی و اشخاص مقدم بدارند.

بنابراین من به ایشان و امثال ایشان می‌گویم که در آنچه که در این اوراق نوشته‌ام تدبر نمایید، چراکه این نوشته‌ها، در حقیقت رساله‌ای است از حزن و حسرت و اندوه که در لابه‌لای صفحات آن، نصحیت و اراده‌ی خیر خود را برای داعیان و جهاد و مجاهدان، بذل نموده‌ام، پس اینقدر تنگ نظر و کوته‌بینانه به آن نگاه نکنید و کنکاوی بخرج ندهید که در نهایت بگویید که منظور شیخ، فلان شخص یا فلان گروه و مانند آن می‌باشد، چرا که با این کار خود را از خیر بزرگی محروم می‌کنید، امر بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن چیزی است که می‌پنداری و من نیز عادت ندارم خود را به اشخاص خاصی مشغول نمایم چه رسد به آنکه خودم را به داعیان و مجاهدان مشغول سازم، و ان شاء الله آنان را از اهل صدق و اخلاص محسوب نموده و کسی را در نزد پروردگار تزکیه نمی‌نماییم ..

بلکه از نوشته‌های من، غم و افسوس و اندوهی برای جهاد آنان می‌چکد که ناشی از شفقت برای ایشان بوده و ایشان را نصرت و یاری داده، نصرتی که از نصرت سلاح و مال بزرگتر و شدیدتر می‌باشد، البته اگر آنان فقه این امر را داشته باشند و این موضوع را درک نمایند .. و این نیز با حرص برای استحکام این جهاد و توجیه ساختنش برای نافع‌ترین و پرثمرترین برای دین خداوند ﻷ و تحذیر از انحرافات و دور نمودن از خطاها و اشتباهات و مشوهاتی که از ثمرات مختلف به دست رسیده‌اند، (قابل مشاهده ورؤیت می‌باشد)..

و اگر چنین کسانی در نوشته‌هایم که هر صفحه‌ی آن اشک اندوه و افسوسی است برای جهادشان، اندیشه می‌کردند، بدون شک پی می‌بردند که من فراتر از سلاح و مال، برای آنها دلسوزی کرده و آنها را یاری می‌رسانم، و این چیزی نیست جز حرص و اصرار این جانب برای هدایت این جهاد به سمت مسیری که برای دین الله نافع‌تر و پرثمرتر باشد، و نیز برحذر داشتن این جهاد از انحرفات و لغزش‌ها و تلف کردن ثمرات و دستاوردهای آن ..

«ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب»

محدود کردن جهاد

(تأمل هفدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابو محمد مقدسی (فک الله اسره)

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه..

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾ حدید ۱۰

«برابر و یکسان نیستند، آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند.»

این آیه، بزرگی اجر و درجه‌ی کسی را که با نفس و مالش در راه خداوند ﷻ، قبل از رسیدن فتح برای مسلمانان و تمکینشان در زمین، جهاد نموده است را نشان داده و تبیین می‌نماید.

دلیل این بزرگی رتبه، آن بود که قبل از فتح، انصار و یاری دهندگان اسلام کم و غریب بودند (اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه نیز باز خواهد گشت آنچنانکه در ابتدا آغاز گردید) اما بعد از فتح و پیروزی، تعداد انصار افزایش یافته و به سوی اسلام شتافته و هجوم می‌آوردند:

﴿إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً﴾ نصر ۱و۲

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکّه) فرا می‌رسد * و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند).»

و امروز و بعد از آنکه دولت اسلام از بین رفته و دولت کفر و شرک برسر کار آمده و عراق درهم و زمین‌های خود را منع نموده و شام نیز دینار و سهم خود را منع نموده و مصر نیز پیمانه و سهم و دینار خود را منع نمود (منظور اینکه از اجرای احکام الهی اجتناب می‌ورزند) به همان آغازی برگشته‌ایم که راستگوی تصدیق شده (پیامبر ﷺ) ما را از آن خبر داد، همچنان که در حدیث امام مسلم، در باب فتن روایت شده است.

و سائر دولت‌ها نیز از برپاداشتن شرائع اسلام خودداری کردند و اسلام به همان غربتی بازگشت که آغاز شده بود، ما مصداق این آیات را دوباره احساس می‌نماییم: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ .. ﴾ و دائماً مسلمانان را بدان متذکر می‌شویم.

ای مسلمانان به احوال و اوضاع انصار، قبل از فتح، توجه و در آن تدبر نمایید و ببینید که آنان چگونه بودند، شما نیز مانند آنان شوید.

اشیاء و اسباب دنیا، شما را از نصرت الله و دینش باز ندارد و به آن مشغول نگردید .. بلکه حتی نباید مسائل مرجوح دین، شما را به خود مشغول نماید .. هم و غم و شغل و حرکت شما برای رسیدن به فتح و تمکین پرچم توحید و شرعش باشد .. و این مستلزم همتی بلند، عملی پایدار و علم به شرع و فهم نسبت به واقع است، و نیازمند سربازانی است که آگاه بوده و امور این دین را شب و روز انجام داده و بر دوش حمل نمایند. و در هر زمان و مکانی چنین باشند: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...﴾[1] و همچنان که در حدیث توصیف گشته‌اند، همیشه در حال حرکت باشند:

«**لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على أمر الله لا يضرهم من خالفهم...**»

«لاتزال و برای همیشه طائفه‌ای از امت من برحق ایستاده و متسمک بدانند و مخالفت دیگران به ایشان آسیبی نمی‌رساند.»

کسانی که در این امر (نصرت دین) مسابقه و مسارعه دارند، این امر، همّ و غمّ و مشغله‌ی آنان بوده و برای آن زندگی می‌کنند و می‌میرند. جوانی و عمرشان را برای آن صرف نموده و چنان نیستند که نیروی اضافه و اوقات فراغت خویش را برای دین بگذارند .. بلکه در هر بیابان و منطقه‌ی دور افتاده‌ای که باشند آن را حمل نموده و آن را با خود در حال اقامت و سفر انتقال می‌دهند:

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنتُ...﴾ مریم ۳۱

«و مرا – هر کجا که باشم– شخص پربرکت و سودمندی (برای مردمان) می‌نماید.»

دعوتم باغ و بستان من است .. آن را در سینه‌ام با خود حمل می‌نمایم .. هرجا که بروم و به هرجا که رو نمایم آن را نصرت و یاری می‌دهم .. دائماً مردم را به آن مشغول نموده و آنها را بدان متذکر می‌شوم وآنان را از خواب‌ها و رختخواب‌هایشان همانند انذاردهنده‌ی لشکر و سپاه بیدار می‌کنم .. تا مبادا این دین به خذلان برسد و یا اینکه مبادا، در از بین رفتن این شرع و اقامه‌ی آیین دشمن سهیم گشته و مشارکت نمایند .. همت‌های مسلمانان را برای نصرت دینشان زنده و تشویق می‌کنم که همانا آن دین مصدر عزتشان است .. و آنان را برای عمل نمودن جهت بازگشت مجد و عظمت دین، دعوت می‌نمایم

---

۱ – «صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند.» کهف ۲۸

و اینکه محبوب‌ترین و ارزشمندترین کالای خود را که همانا مال و جان است در این راه صرف نمایند .. باشد که طواغیت را از بین برده و شریعت پروردگار را اقامه نمایند.

به مخالفان و منهزمان توجهی نداشته و از آنان متضرر نمی‌گردم .. از مسیر راه ترسی نداشته و کمبود أنصار و تأییدکنندگان، موجب وحشتم نمی‌گردد .. و زیاد بودن گردنه‌ها و دردها و ابتلائات و مشقات باعث ثقل و سنگینی نگرشم به دعوت نمی‌گردد وآن را سخت و سنگین نمی‌پندارم ..

و راه دعوت و جهاد را بخاطر کثرت دشمنان، طولانی نمی‌بینم ..

و خود را به زمین نبسته و خالد نمی‌دانم .. و این بیعت را نمی‌شکنم وآن را به مبلغی کم نمی‌فروشم تا آنکه خداوند ﷻ را ملاقات نمایم (و در این راه جز با حالتی ایستاده و استوار جان نمی‌دهم) ..

و حالم چنان باشد که عرب در مورد مارگزیده و عقرب‌گزیده می‌گویند: «ظاهراً سالم است ولی خوابش نمی‌گیرد و نمی‌گذارد کسی بخوابد» و می‌گویند: «آنکه در طلب انتقام است، خواب بر او گران آید»

زندگی برایم گوارا نیست و چشم روشنی و دلخوشی ندارم مگر اینکه رایت توحید را برافراشته و شکوهمندانه ببینم ..

کسی که در حال امت تدبر نموده و بالأخص کمبود امکانات مجاهدان و کم‌تعداد بودن حامیان آنها را مورد توجه قرار دهد .. و از سوی دیگر، طبیعت جنگ جهانی و همه‌جانبه‌ای را که علیه مجاهدان در جریان است را مورد تأمل قرار دهد و در هجوم فراگیر دشمنان از داخل و خارج و همبستگی آنان علیه دین و دنیای مسلمانان نظری بیافکند، متوجه خواهد شد که برای رسیدن به فتح نهایی، هر نوع نصرت و کمکی، نصرت و کمک به حساب نمی‌آید و مردانی که صلاحیت این فتح عظیم را داشته و آن را درک کرده و حقش را ادا می‌کنند، هر نوع مردانی نیستند و این حقیقت را درخواهد یافت که فعالیت‌های نظامی و اهداف جهادی و وسائل و ادواتی که برای تمکین لازم است نباید با بی‌نظمی و کورکورانه و از روی احساسات انتخاب و به کار گرفته شوند به طوری که ضابطه و رابطه‌ای برای مقید نمودنشان وجود نداشته باشد.

این امر عظیم و غایت جلیل، با هر فن و هنری محقق نمی‌شود مگر با هنری بسان «هنرِ طبیب در مداوای حبیب».

بنابراین چنین امر عظیمی نیازمند کار و تلاش و جهادی است از نوعی خاص .. جهادی رسیده و متکامل و رهبریتی هدایتگر و صاحب‌بصیرت .. رهبریتی که جهاد را بعنوان برنامه‌ای متکامل اخذ نماید نه بعنوان یک مشت عکس‌العمل‌ها و تشنجات احساسی و زودگذر .. رهبریتی آگاه و بینا که با جهاد بمانند تجارت تاجری زبردست و آگاه، رفتار و تعامل کند. تاجری که با جدیت و آگاهی تمام آموخته‌هایش را مرور و بازبینی می‌کند و تحولات بازار معامله را نیز با هوشیاری دنبال می‌کند و حقایق جاری و واقعیت‌های مسلم آن را شناسایی می‌نماید .. در این حالت است که نام‌گذاری جهاد به نام «تجارت» از جانب پروردگار سبحان، امری عجیب و غیرمنتظره نخواهد بود. آنجا که خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ صف۱۰و۱۱

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ * (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.»

تجارت؛ نیازمند فهم و زیرکی و مهارت و مدیریت است، و مانند هر خرید و فروش بی‌نظم و بی فکری به راه نمی‌افتد .. و مانند خرید و فروش مواد خوراکی و تنقلاتی و یا خرید و فروش دوره‌گردها نیست که یکبار ضرری را تجربه کرده و بار دیگر به شیوه‌ی دیگری عمل نموده و این با چند ریالی بیشتر سود کند.

بلکه تجارت نوین، علمی است که امروز در دانش‌سراها و دانشگاه‌ها تدریس می‌گردد و اهل آن تخصص یافته و در آن فن، متبحر می‌شوند آنهم قبل از آنکه وارد بازار کار و تجارت گردند .. به همین خاطر سود آنها را مخصوصاً اگر که ماهر و زیرک باشند و صاحب تجربه و مهارت بوده و واقعیت‌های بازار را به دقت بررسی نموده باشند و اسرار آن را شناخته و مداخل و مخارج و نشانه‌ها و عرضه و تقاضا را بشناسند، چند برابر و سطح معاملاتشان را وسیع‌تر و بزرگ‌تر خواهی یافت.

اما اگر شخص تاجر ماهر نباشد و از انواع و اقسام تجارت آگاهی نداشته و شناخت مناسبی از حقایق بازار کسب نکرده باشد، چنین تاجری در اکثر معاملاتش دچار ضرر و زیان می‌گردد، مانند قمار بازی که اصل سرمایه‌اش را از دست می‌دهد.

اینها تجّار دنیایند .. اما تجار آخرت، که با خون و جان و مالشان با خداوند ﷻ معامله می‌نمایند، به مراتب برای داشتن فهم و زیرکی و بصیرت و هوشیاری و علم به شرع و فهم نسبت به واقع، شایسته‌تر و اولی‌تر از تجار دنیوی هستند .. و روا نیست که تاجر دنیا نسبت به سرمایه‌ی خود و شرکایش، حریص‌تر از تاجر آخرت باشد .. و برای تاجر آخرت جایز نیست که با ارتکاب حرکتی نابجا و بی‌نظم موجب از بین رفتن و ضرر و زیان سرمایه‌ی خود و برادران و شرکای راهش گردد ..

برنامه‌ای جهادی که برای نیل به هدفی بزرگ و غایتی عظیم همچون تمکین تدوین می‌شود، اجرای آن نیازمند کار و تلاشی عظیم است که شایسته چنین هدف بزرگی باشد .. یعنی تلاشی همه‌جانبه و فعالیتی فراگیر که در خلال آن فریضه‌ی جهاد به هیچ‌وجه از تلاش علمای عامل و داعیان مخلص و ربانی جدا نگردد .. و از اعمال بیهوده و احساسی و انتقام‌جویانه پرهیز شود و بر انجام چنین اعمالی اصرار نشود .. کار و تلاشی که موجب کاهش ارزش جهاد نگشته و در خلال آن با ارتکاب اعمال بیهوده، مانند انجام عملیات‌های مسلحانه‌ی کم‌ارزش و یا سرقت از مسلمانان گنهکار و یا مردان و زنان مشبوه و مستورالحال، آوازه‌ی این جهاد مبارک را خدشه‌دار نشود و با هدف قرار گرفتن مردم مستضعف و غیرمحارب از کفار و زنان و کودکانشان، موجبات تغییر واقعیت جهاد فراهم نگردد .. کار و تلاشی که منجر به دامنه‌دار شدن میدان مبارزه و پراکنده شدن جهاد و ضایع شدن ثمرات آن نشود .. بگونه‌ای که مجاهدان با اجتناب از برپا کردن جبهات متعدد، دنیا را علیه خود و امت اسلام نشورانند و موجبات اتحاد دولت‌های کفر علیه دنیای اسلام را فراهم نکنند .. کار و تلاشی که باید در سایه‌ی برنامه‌ای روشن و اولویت‌بندی‌هایی مشخص و مراحلی بررسی شده، صورت پذیرد .. و در آن به سیره‌ی پیامبر ﷺ و مرحله‌بندی‌ها و اولویت‌بندی‌های ایشان توجه و اهتمام خاص مبذول گردد.

جهاد و تلاشی که در آن عمر جوانان این امت و انرژی و استعدادهایشان صرف اعمال پراکنده‌ی نکایه نشود، اعمالی که برنامه‌ی رسیدن به تمکین بعنوان هدف و استراتژی در آنها، محاسبه نشده است ..

بطوریکه اگر به جنگ و قتالی که جوانان ما امروز در اقصا نقاط جهان به آن مشغول شده‌اند، نگاهی بیاندازیم، آن را قتالی پراکنده و از هم گسیخته خواهیم یافت که در اعمالی ذاتاً نکایه‌ای و پراکنده در اینجا و آنجا خلاصه شده است.

و بسیار کم دیده می‌شود کسی که با جدیت و تلاش و بینش و تحقیق و تفحص، عملی متکامل را انجام دهد و در برنامه و اولویت‌های خود، تمکین و اقامه حکومت اسلامی را بعنوان هدفی استرتژیک، قرار دهد.

هر بار که بوی خوشی از تمکین می‌خواهد به مشام ما برسد و ما را خوشحال کند به ناگاه می‌بینیم مجاهدان ـ بدلیل کوته‌بینی رهبرانشان ـ دستاوردها و ثمرات جهاد و خونشان را به داخل صندوق‌های انتخابات می‌ریزند تا پس از مدتی هر نطیحه و متردیه‌ای[۲] از آن صندوق‌ها بر سر ما بیرون ریخته و ارکان حکومت خود را بر بالای اجساد مجاهدان و جمجمه‌ی شهدایشان، پایه‌ریزی کنند.

هنگامی که طالبان عموم افغانستان را به دست گرفته بود و فقط شمال آن مانده بود، بسیاری از مردم که گروه بزرگی از آنان جوانان حماسی افغان و طالبان بودند از طالبان جدا گشتند، و با آوردن عذرهای فراوان قتال همراه با طالبان را ترک کردند، بلکه برخی از آنان دورتر رفته و خود را برای انجام اعمال نکایه و کم‌اثر آماده می‌کردند تا در مناطق مختلف انجام دهند، در چنین وضعیتی (که می‌بایست همگی برای تثبیت حکومت متحد می‌شدند) برای ثابت نمودن و راسخ نمودن تمکین و قدرت، قصور نموده وآن را ترک کردند، تمکین و دولتی که برای رسیدن به آن سختی‌های فراوانی متحمل گشته و بسیاری برای رسیدن به آن هجرت نموده و از سایه‌ی آن بهره می‌جستند، و قبلاً برای رسیدن به آن رؤیاها و آرزوهایی داشتند ..

مشاهده‌ی آتشی که امروز در اطراف ما در فلسطین و عراق و افغانستان و چچن و سایر مناطق، علیه مسلمانان شعله‌ورگشته و صحنه‌ها و اخباری که از قتل و شکنجه و آواره‌کردن و اهانت و تحقیر مسلمانان، بدست یهودیان و آمریکاییان و نوکرانشان و در زندانهایشان در ابوغریب وگوانتانامو و بگرام و دیگر زندان‌های عربی و بیگانه، دیده می‌شود ..

و نیز دیدن تصاویر انفجار برج‌های دوقلوی تجارت جهانی و صحنه‌ی آتش‌گرفتن آن دو برج و فروریختن آنها و مشاهده صحنه‌های دیگر، بدون شك بر احساسات جوانان و مجاهدان تأثیر گذاشته و برخی از آنان را بر آن داشته تا هر نوع عملیاتی را که موجب آرامش و شفای دل ایشان گشته و انتقامی برای امت و دین و برادرانشان محسوب گردد، به مرحله اجرا درآورند .. جوانانی سعی می‌کنند عملیاتی مشابه عملیات قهرمانان حملات نیویورك و واشنگتن انجام دهند ..

من نمی‌خواهم که حرارت این آتش را در سینه‌های جوانان مجاهد خاموش کنم .. و نمی‌خواهم کاری مانند کار افراد فرومایه و نشسته از جهاد را انجام دهم و جوانان را از جهاد ناامید گردانم و عواطف

۲– در اینجا منظور، انسان پست و بی‌ارزشی است که بمانند حیوانی است که از بالای کوه بر زمین پرت شده و یا با چماق بر سرش کوفته‌اند. اشاره دارد به آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ...﴾ .. ﴿الْمُتَرَدِّيَةُ﴾: پرت‌شده، ﴿النَّطِيحَةُ﴾: شاخ زده شده.

و احساساتشان را سرد و منجمد نمایم و یا ریشه‌ی غیرت و شجاعت آنان را بخشکانم، از این کار به خداوند ﷻ پناه می‌برم؛ .. و نمی‌خواهم فکر و فرهنگ شکست‌خوردگان و فرومایگان را منتشر کنم، فرهنگی که ثمره‌ای بدبو از ثمرات عقیده‌ی ذلت‌آور مکتب ارجاء است، ارجاء برزمین‌افتاده‌ی معاصر است که در زیر قدم‌های طواغیت جای دارد؛ .. اما چیزی که من می‌خواهم و آن را تصریح کرده و برای احقاق آن تلاش می‌نمایم و ـ جوانان مجاهد را ـ بدان متذکر می‌شوم این است که تأثیرات ایجابی و مثبت از این حوادث برگیریم، نه اینکه تأثیرات سلبی و زیان‌باری از این حوادث کسب نماییم و موجب تعطیلی و قطع برنامه‌ی إعداد و خودسازی شویم و یا آن را از مسیرش منحرف گردانیم، یا اینکه طبیعت و مزاج اصیل اسلامی و انتخاب‌های شرعی سنگین، صحیح و با ارزش را رها کرده و به سمت تصمیمات و انتخاب‌های احساسی بگراییم که در آن نافع‌ترین و کامل‌ترین گزینه برای اسلام و مسلمانان و شدیدترین گزینه برای انتقام از دشمنان، اختیار نمی‌گردد.

چرا که انتقام شیرین و حقیقی، انتقامی است که در عمل باعث چشم‌روشنی مسلمانان شود، و با درهم شکستن پرچم و آرمان مشرکان و مرتدان و قطع و ریشه‌کن کردن نگاه و نفوذ و سلطه‌ی آنان، غیظ و خشمشان را برانگیزد، و با تمکین و اقامه‌ی شریعت پروردگار، پرچم توحید و دین را بر افراشته و به اهتزاز درآورد. و این مهم، تحقق نمی‌یابد مگر زمانیکه مسلمانان و مجاهدان، با جهاد، بعنوان پروژه‌ای متکامل و پخته برخورد نمایند .. جهادی که برنامه‌ای جدی و روشن داشته و از رهبرانی فهیم و ادبیاتی اصیل و پخته بهره‌مند باشد .. جهادی که ارتباطات و اهداف آن مشخص و تغییرناپذیر و اسباب و ادواتش پاک و مشروع باشد و سربازانش مخلص و به ضوابط شرعی پایبند بوده و نسبت به «واقع» بصیرت داشته باشند و راه و طبیعت طواغیت و مجرمان را شناخته و تبیین نمایند ..

به تحقیق پیامبر ﷺ توانایی آن را داشت که از اهل طائف انتقام بگیرد، هنگامی که آنان، دعوت پیامبر ﷺ را رد کرده و ایشان را آزار و اذیت دادند تا حدی که افراد سفیه و احمق را علیه ایشان شوراندند و آن بی‌خردان پاهای مبارک پیامبر ﷺ را با سنگ زخمی نمودند، پیامبر ﷺ می‌توانست که در آن زمان از آنان و از مشرکان قریش انتقام بگیرد، کسانی که ایشان و صحابه را آزار داده بودند، بدان هنگام که ملائکه‌ی جبال (کوه‌ها) نزد ایشان آمد و کوه‌ها را بر پیامبر ﷺ عرضه نمود (که با زدن کوه‌ها بر یکدیگر آن اقوام را از بین برد) اما پیامبر ﷺ از اینکه برای شخص خود انتقام بگیرد، خودداری فرمود، و صبر نمود و صابر بود .. ایشان ﷺ و صحابه ﷺ تلاش و کوشش و اجتهاد نمودند تا اینکه خداوند ﷻ آنان را تمکین بخشید و انتقام حقیقی و کامل برای دین و با نورانی‌ترین صورت تحقق یافت. بدان هنگام

که رایت توحید مرتفع گشته و پرچم شرك و تندید، درهم شکست و کفار قریش و طائف و دیگر کفار در اختیار مسلمانان قرار گرفتند، و پیامبر ﷺ برخی از ایشان را کشت و برخی دیگر را عفو فرمود و بسیاری نیز فوج به فوج و دسته دسته به دین اسلام گرویدند ..

اما امروز ما با دیدن این همه شتابزدگی و عجله و بزرگ‌نمایی و حتی مسخ و تغییر در جهاد، متألم و دردمندیم و آن نیز بخاطر نتایج و اثرات منفی و سلبی آن، آتش افروخته است ..

جهاد در حقیقت تبدیل به پروژه‌ای پرآوازه اما میان تهی شده است .. برخلاف اینکه باید پروژه‌ای باشد با والاترین هدف خود، هدفی که همانا خارج کردن بندگان از عبادت بندگان به سوی عبادت پروردگار بندگان (خداوند ﷻ) و تمکین در زمین برای احقاق توحید و عبودیت برای خداوند ﷻ است.

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ حج ٤١

«(آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه‌ی کارها به خدا برمی‌گردد (و بدان‌ها رسیدگی و درباره‌ی آن‌ها داوری خواهد کرد، همانگونه که آغاز همه‌ی کارها از جانب خدا است).»

﴿وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور ٥٥

«همچنین آیین ایشان (اسلام) را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آنچنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند.»

اما اکنون جهاد از این صورت عظیم خود منحرف و دگرگون شده است ..

قبل از هر چیز زبان ناطق و ادبیات پخته و اصیل آن (همان دعوت) از آن کنده و جدا شد .. بطوریکه برپاکنندگان این جهاد، در اعمال و تصمیمات و اولویت‌بندی‌های خود، دیگر حسابی برای این زبان ناطق باز نکرده و مصالح و مفاسد ناشی از آن را نادیده می‌گیرند.

سپس عملیات‌های نکایه و کم‌ثمر و یا عملیات‌های حسبه (انکار منکرات) بدان اضافه شد که غالباً توأم با اشتباه انجام می‌شود و اهداف آن محقق می‌گردد (هیچ منکری، انکار نمی‌شود) و ثمره‌ای برای

رسیدن به تمکین در آن وجود ندارد، و در خلال این عملیات‌ها روند جهاد دستخوش شتابزدگی و بزرگ‌نمایی می‌شود.

آنگاه جهاد در برخی اعمال و عکس‌العمل‌های انتقام‌جویانه، که موازنه‌ای نداشته و مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته‌اند، منحصر می‌گردد ..

سپس در انجام چنین عملیات‌هایی آنقدر شتاب و پافشاری می‌شود که در نهایت برخی‌ها چنین تصور خواهند کرد که جهاد عبارت است از یک سری عکس‌العمل‌های آشفته و تشنجی .. و دشمنان جهاد و مجاهدان نیز به نوبه‌ی خود سعی می‌کنند آن را وسعت بخشیده و به آن دامن زنند، و به این بهانه با مجاهدان به جنگ برخاسته و از آن به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند.

و به دفعات می‌بینیم و می‌شنویم که دو یا سه نفر جوان با همدیگر جمع شده و گروهی چند نفره را تشکیل می‌دهند در حالی‌که از کم‌ترین مهارت‌های نظامی و تجربیات تشکیلاتی و کمترین میزان علم به واقع و بینش شرعی بی‌بهره می‌باشند و در واقع، اهلیت وکفایتی برای این امر ندارند .. در چنین اوضاعی حماسه‌ای تو خالی آنان را از درون برمی‌انگیزاند، و موجب می‌شود تا به محض دست‌یابی به سلاح دور هم جمع شوند، یکی از آنان، امیر این جمع می‌شود .. که در اغلب اوقات صلاحیت امیر بودن را ندارد و صرفاً بخاطر اینکه ایشان در دوران جاهلیت نسبت به بقیه حماسی‌تر و شجاع‌تر بوده است، امیر و سرگروه می‌شود و چه بسا در این جمع، کسی یا کسانی از او فهیم‌تر و عالم‌تر وجود داشته باشد .. چنین جوانانی برای چنین امیری مُنقاد و مطیع گشته و او را مصدر خود قرار می‌دهند در حالی که هیچ صفتی برای اهلیت آن امر ندارد و تنها داشته‌ی وی همان حماسه‌ی توخالی می‌باشد .. بعد از آن بر این تجمع غوغایی و پرسروصدای خویش نامی می‌نهند، نامی که قدرت و حجمی بزرگ‌تر از واقعیت را به آنان می‌دهد، و این همان چیزی است که دشمنان الله از آن استفاده نموده و بدان خوشحالند .. بعد از آن در اولین فرصتی که برایشان فراهم شود، اولین سالن سینما یا کلیسا و یا حسینه و مانند آن را منفجر نموده و از بین می‌برند .. این چه برنامه ایست؟! و چه منهج و ثمری در این زمان برای اسلام با چنین عملیاتی مورد رجا و انتظار است، و این چه مستوای کودکانه و چه طرز فکر ساده‌لوحانه‌ای است که موجب می‌گردد تا عمر جوانان اینگونه تلف شود و بعد از آن به زندان افتاده و مابقی عمر خود را پشت میله‌های زندان بگذرانند؟!

و آیا چنین طرز فکر و چنین انتخابی با مستوای نبرد جهانی و همه‌گیر امروز علیه اسلام و مسلمین، تناسب و همخوانی دارد؟؟

اما متأسفانه اینان (متحمسان کم علم) به بهانه‌ی جلوگیری از تبرّج متبرّجـان (بـدحجابی و آرایـش و پوشش نامناسب زنان)، آنها را کتک زده و یا با مواد اسیدی و آتش‌زا به آنها حمله می‌کنند و یا برخـی از زنانی را که از لحاظ اخلاقی مشبوه‌الحال و مشکوک به نظر می‌رسند، بـه حجـت پشـتیبانی از کارهـای جهادی مزعوم خود، می‌ربایند!! و از این قبیل اعمال عجیب و غریب ..

سپس به محض اینکه یکی از آنها دستگیر می‌شود، در اولین بـازجویی، هـر کسـی را کـه بشناسـد و نشناسد، یا با او همکاری داشته و خدمتی به او کرده یا بـا همـدیگر ارتبـاطی داشـته‌انـد، بعنـوان همکـار و همدست خود معرفی می‌نماید، تا جایی که دستگاه‌های امنیتی در رسانه‌ها ظاهر شده و مـدعی مـی‌شـوند که تنظیم و تشکیلات تروریستی خطرناکی را کشف و منهدم نموده‌اند، و بخاطر باطل کردن به اصـطلاح نقشه‌های خطرناک و برنامه‌های وحشتناک آنان، تبلیغـات و فخرفروشـی مـی‌کننـد، و بـه ایـن ترتیـب در سایه‌ی اعمال و تصرفات این جوانان ساده‌اندیش، به رتبه و درجات و امتیازاتی برای خود دست مـی‌یابنـد .. جوانانی که اگر احوالشان را بررسی نمایی، عیوب و نواقص اعتقادی و علمی و دینی و اخلاقی فراوانـی در آنان پیدا خواهی کرد .. برخی از این گروه جوانان را در زندان مشاهده نمـوده‌ام کـه نمـی‌توانسـتند از تلویزیون دست کشیده و بر ترک آن صبر گیرند و توان ترک سیگار را نیز نداشتند، اما دشـمنان خداونـد ﻷ، این جوانان را بزرگ نشان داده و اعمال و تنظیمات آنها و نقشه‌هایشان را عظیم جلوه می‌دهنـد تـا بـه این شیوه ثمراتی را برای رهبران آمریکایی خود به دسـت آورنـد. یـا آنـان را وسـیله‌ای قـرار داده و تمـام حملات خود علیه اسلام و مسلمانان را توجیه کرده و جائز بشمارند .. بعضی از آنان را به القاعده و برخی دیگر را به زرقاوی و غیره ربط می‌دهند .. بعضی از آنان را دیده‌ام که از خواندن نمـاز جماعـت بـا مـا در حیاط زندان، در بعضی اوقات از ترس ملخ‌هایی که در آنجا بودنـد، خـودداری مـی‌کردنـد .. امـا مگـو و مپـرس از نـوع حـرف‌هـا و مواضعشـان در برابـر دشـمنان خداونـد ﻷ در هنگـام بـازجویی و حضـور در دادگاهها ..!!

برادرانم .. قسم به الله ﻷ که این حرف‌های من بافته‌ی خیالم نیست، بلکه واقعیت تلخی است کـه بـا مصداق‌های بارز آن، مجالست و هم‌نشینی نموده‌ایم ..

بعدها این اعمال خود را نیز جهاد نام می‌نهند!! به سبب این اعمـال برادرانشـان را بـه زنـدان افکنـده و دشمنان خداوند ﻷ را برآنان مسلط می‌کنند، و خود را به مانند عروسک و اسباب بازی به دست دشـمنان الله سپرده و موجب شفای سینه‌ها و آرامش دل‌هایشان می‌شوند و آن دشمنان از احوال چنین کسانی بهـره برده و در روزنامه‌ها و رسانه‌هایشان برای مشوه نمودن چهره‌ی داعیان و مجاهدان استفاده می‌کنند ..

این چه مسخ و تغییری است در جهاد؟؟ و این چه اهانت و تحقیری است علیه جهاد؟؟

و این چه صورت زشتی و چه نام بدی است که برای سربازان و قهرمانان واقعی این جهاد درست کرده‌اید؟

قسم به الله که (جهاد) امری هزل و شوخی نیست که مفلسان در آن شریك گردند ..

تا به آن جا که شنیده‌ایم که برخی از این افراد، بیش از حد افراط نموده و از زنان و دختران جوان و احساسات آنان استفاده نموده و با این عمل خود، عملاً آنان را همچون طعمه‌ای در اختیار دشمنان قرار داده‌اند، همان دشمنانی که در مورد هیچ مرد و زن مؤمنی، عهد و پیمانی را رعایت نمی‌کنند، آن کافرانی که دوست دارند، فساد و فحشا در بین اهل ایمان انتشار یابد ..

حال اگر کمی از نردبان بالاتر رویم، افرادی را می‌یابیم که در برخی مقرّات نظامی مجاهدان و یا برای مدتی در برخی جبهات جنگ، حضور داشته‌اند و در خلال حضورشان، روش‌های ساخت برخی مواد منفجره را در اینجا و یا جاهایی دیگر یاد گرفته‌اند، و اکنون نوعی جهاد عجیب و غریب را در خیابان‌های مسلمانان به راه انداخته‌اند بطوریکه اینجا و آنجا مرتکب بمب‌گذاری‌های کورکورانه میشوند که در آن خون مسلمان معصوم نمی‌ماند و موج انفجار آنان، زن و کودك و امثال آنها را امان نمی‌دهد و هیچ مصلحتی رعایت نشده و از هیچ مفسده‌ای پرهیز نمی‌شود.

برخی اوقات دلیل انجام این عملیات‌ها، ممانعت و جلوگیری از برخی مفاسد و منکراتی است که هیچگاه از بین نمی‌روند مگر اینکه تمکین و حکومتی اسلامی موجود باشد .. با انفجار شرابخانه و سالن سینما و اماکن لهو و لعب، نمی‌توان به تمکین رسید، در حالی که در این اماکن کسانی از (مسلمانان) کشته می‌شوند که اهل معصیت بوده اما هیچگاه قتل، مجازات و حدی شرعی برای آنان نخواهد بود.

و بعضی اوقات دلیل انجام چنین عملیات‌هایی، انتقام جویی از دشمنان خداوند ﻋﺰﻭﺟﻞ می‌باشد، گویی که چنین کاری قابل انجام نیست مگر اینکه اتومبیل‌های مملوء از مهمات و بمب‌های ویرانگر را به کار گیرند، مخصوصاً زمانیکه این بمب‌ها در خیابان‌های مسلمانان و در میان مشرکان و افراد بی گناه جاسازی و منفجر شود.

اکثر این عملیات‌ها تماماً نوعی کپی‌برداری ناشیانه و تقلیدی کورکورانه از برخی عملیات‌های محکم و حساب‌شده‌ی مجاهدین است، اما هیچ دید و بصیرتی در آن دیده نمی‌شود، و درایت و مهارتی

مانند آن مجاهدان در نزد این برادران یافت نمی‌شود، و از ریختن خون افراد معصوم و بی‌گناه جلوگیری بعمل نمی‌آید..

اگر این برادران، هنگام تقلید و کپی‌برداری، که بخاطر آن این همه حماسه و غوغا به راه می‌اندازند، در نوع عملیات مجاهدان، تأمل و دقت نمایند، خواهند دید که آن قهرمانان، هیچ عملیاتی را به طور مطلق و بدون برنامه انجام نمی‌دهند، بلکه با زیرکی و هوشیاری و حسن تدبیر و ترجیحات عاقلانه و مقدماتی حساب‌شده، عملیات‌های ـ مبارک ـ خود آغاز می‌کنند.

بنابراین، تنها داشتن مواد منفجره و قدرت انجام این نوع عملیات‌ها، کافی نیست؛ بلکه حسن تدبیر و اعداد و آمادگی و تفکر برای آن ضروری است .. همانطور که گفته شده: «**نفاذ الرأي في الحرب أنفذ من الطعن والضرب**»

ظفر در رزم را رأی است و تدبیر *** نه محض قوت و قهر است و شمشیر

ماجرایی را برای شما تعریف می‌کنم .. یکی از مربیان در پایان دوره‌ی آموزش روش‌های انفجار و تخریب، که شاخه‌ای از علم بکارگیری مواد منفجره می‌باشد و در مورد محاسبات لازم برای تخریب ساختمان‌ها و پل‌ها و مانند آن و تخمین نوع و میزان مواد منفجره، بحث می‌نماید؛ از نوآموزان در مورد تخریب ساختمانی بزرگ و سنگین، سئوالاتی پرسید. از آن جمله، پرسید که ساختمانی بتنی و فولادی با فلان مشخصات و معلومات را چگونه باید تخریب کرد؟ و اضافه کرد که دشمن نیز در فلان طبقه‌ی ساختمان است، جواب اکثر آنان در مورد محاسبات، صحیح بود و نوع مواد منفجره و نقاط کارگذاری و تعداد مورد نیاز برای فروریختن ساختمان و از بین بردن دشمن بدرستی محاسبه شد؛ اما با همه‌ی این‌ها، مربی، همه‌ی پاسخ‌ها را مردود و اشتباه اعلام کرد، و نوآموزان تعجب کرده و از وی جواب صحیح را خواستند، ایشان گفت، جواب صحیح آنست که مجاهد از ساختمان بالا رفته و در آن طبقه‌ای که دشمن قرار دارد به وسیله‌ی خنجر یا هفت‌تیر او را از پای در می‌آورد، چرا که، اولاً برای او (مجاهد) این امکان وجود ندارد که در جنگ مستضعفان این تعداد و مقدار مواد منفجره را به کار برد، و دوم آنکه اگرچه او در سرزمینی است که حاکمان کافر بر آن تسلط داشته و اصطلاحاً دارالکفر محاسبه می‌شود؛ اما باید دانست که اکثر مردم آنجا به اسلام منتسب بوده و چنین مقداری از متفجرات از حدود و مرزهای دشمن فراتر می‌رود (و به اهل آن دیار آسیب می‌رساند).. این مربی باهوش تصمیم داشت که با طرح این مسأله توجه مجاهد را به واقع، سوق داده و ضرورت به کارگیری تفکر و نظر را نشان دهد که بسیاری اوقات (مسأله‌ی تفکر و..) مهم‌تر و عمیق‌تر از محاسبات کمیت و نوعیت متفجرات است .. بنابراین مسأله همیشه

منحصر به متفجرات نیست. به طوریکه گمان شود جهاد به مصالح خود نمی‌رسد مگر با وجود آن .. و شکی نیست که چنین تعامل سطحی با جهاد و به حساب نیاوردن و انجام ندادن این امور، از موارد تحقیر و کوچک کردن جهاد می‌باشد.

از دیگر اشکال تقزیم[3] و کوچک کردن جهاد این است که افرادی در آن رهبریت را بدست گیرند و یا رهبریت جهاد به دست کسانی سپرده شود که بنا به احوالی که دارند برای چنین جایگاهی فاقد صلاحیت لازم بوده و از کمترین مهارت‌های تشکیلاتی و تنظیماتی برخوردار نیستند، حتی در زمینه‌ی مسائل شرعی که خود به تنهایی برای اداره‌ی جهاد کافی نیستند، علم کافی ندارند .. کسانی که از حقایق جاری و آنچه پیرامونشان در حال وقوع است، هیچ اطلاع و شناختی ندارند. جای تعجب نیست چون من خودم افرادی را دیده‌ام که مسئولیت و فرماندهی تشکیلاتی مسلح را برعهده گرفته بودند و در عین حال تماشای پخش اخبار و پیگری آن در روزنامه و رادیو را تحریم می‌کردند. اما متأسفانه می‌بینیم مسئولیت عمر و اوقات و استعدادهای بالقوه‌ی جوانان به دست آنها سپرده شده است .. حال اینکه کمترین شناختی از اصول و مبانی کار تنظیمی و تشکیلاتی ندارند و بر اموال مجاهدان نیز امین گشته‌اند، اموالی که مسلمانان آن را به حبّ یاری دین و یاری مجاهدان و دفاع از کیان و سرزمین اسلام و مسلمین، در راه خدا صرف کرده‌اند.

داشتن دو شاخص در این افراد باعث شده است که آن مسئولیت‌ها و مناصب را عهده‌دار شده و در اموال مسلمانان دخل و تصرف داشته و جوانان را با غلط‌اندازی‌های خود توجیه و رهبری کنند:

اول: آنها تنها براصل و اسلوب أشدّ (شدیدترین) اعتماد دارند نه براصل و اسلوب أسدّ (صحیح ترین)، و به همین خاطر از نظر ایشان هیچ جهادی، در سرتاسر دنیا وجود ندارد بجز جهاد آنها، و هیچ مجاهدی از روش و طریقت «طائفه‌ی قائم به امر خدا»، تبعیت نمی‌کند جز آنها ..

دوم: جوانان مجاهد عیوب چنین کسانی را که به فرماندهی خود منصوب می‌کنند، نمی‌بینند و فقط با کلمه‌ی «اطاعت» .. «چشم» .. «هستیم» و... با آن‌ها تعامل می‌کنند و با اختیارات و اعمال چنین رهبرانی مخالفت و معارضه‌ای نداشته، و با افراط و شذوذات و استثنائات آنها نیز کاری ندارند، و فقط صحت و درستی را در وی می‌بینند و تخلیط و اشتباه و کمبود و ضعف مهارت او را نمی‌بینند .. جای حسرت و تأسف است برای جوانان مسلمان و برای توان و استعدادهای آنها، که تسلیم چنین رهبرانی گشته‌اند ..

۳- تحقیر و بی‌ارزش کردن جهاد

تقزیم: با سرعت وشدت کاری را انجام دادن و موجب تغییر حقیقت آن امر گشتن

رهبرانی که تلاش و کوشش آنها را پراکنده و از بین می‌برند و بعد از آن، خود و سربازان و زندگی‌یشان را به بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها تسلیم می‌کنند .. و جای حسرت برای اموال مجاهدان است که چگونه در قبال آن کوتاهی می‌شود و در نهایت غنیمت و لقمه‌ی چرب و نرمی برای دشمنان خداوند ﷻ می‌گردد.

به همین خاطر یکی از صورت‌های سبک‌شمردن و بی‌توجهی در اسباب و وسائل جهاد، استفاده از سلاح‌ها به گونه‌ی کشنده و ساده و سطحی، آن هم بدون وجود مهارت و تجربه قبلی می‌باشد که هیچ نوع اصول امنیتی و مانند آن، که باید در اینگونه موارد مراعات گردد، مورد توجه قرار نگرفته است .. و من کسی را می‌شناسم که برای ربودن و جذب نمودن هر جوانی که با ما بوده یا در مجالس ما حضور داشته مسابقه داده و از دیگران پیشی گرفته است .. به مجرد آنکه در این جوان مقداری حماسه و حب برای این دعوت مشاهده نموده است در اولین لحظات از وی خواسته‌اند که در تنظیم اینان شرکت نماید و عضو گردد، و طبیعتاً از وی خواسته‌اند تا مجالس ما را ترک کرده و دیگر در آن شرکت ننماید، در حالی که می‌دانند او به ما نزدیک‌تر بوده است، و از او می‌خواهند که ما را از عرضه و دعوت ایشان باخبر نسازد. از خنده‌های گریه‌آور این است که اگر از آنان که خود را تنظیم می‌دانند (ظاهراً اهل اصول و نظم هستند) سؤال نماییم که آیا این نفرات، ثقه، و مورد اطمینان هستند وآیا آنها را تزکیه نموده‌اید یا نه؟! این در حالیست که چنین شخصی تمام اعمال تنظیمی آنها را شناخته و نقشه‌ها و رؤیاهای آنها را با تفصیل دردآورش شناخته است .. چقدر آسان است که دشمنان خداوند ﷻ به راحتی در چنین جماعاتی نفوذ نمایند .. و بسیار آسان است که به دلیل چنین اعمال ساده لوحانه و سطحی، دشمن به راحتی به تنظیم آنها راه یافته و در آن رخنه ایجاد کند. و حال اگر دشمن چنین کاری نکند، کسانی که دعوت به عضویت در تنظیم را رد می‌کنند، بسیار راحت و سریع توانایی انجام آن را دارند، این سطحی‌نگری و (حماقت) تنظیمی از کسانی دیده می‌شود که خود را به جریان فکری جهادی منتسب می‌کنند ـ بدا به حالشان باد ـ، در حالی که چنین مجاهدانی از ارزش و قیمت آن جهاد حقیقی می‌کاهند!! من بعضی از افراد منسوب به تنظیمات ملیت‌گرایانه یا اسلام‌گرایانه اما از لحاظ شرعی مشوش و منحرف را می‌شناسم که کار تنظیمی و منظم و منضبطی را در دراز مدت انجام می‌دهند، بطوریکه شخصی را در میان آنها می‌بینی که پا به پای آنها و بشکلی نامحسوس از نردبان تشکیلاتی و جماعی آنها بالا رفته، و امور و مسئولیات مهمی به وی سپرده شده و به مرحله‌ای می‌رسد که برای آنان و مشایخ و بزرگانشان تعصب پیدا می‌کند، در حالی که تا به حال برای یکبار هم کلمه‌ی تنظیم و جماعت یا امارت و بیعت و مانند آن را نشنیده است، به همین خاطر خطرات ناشی از اشتباهات و لغزش‌های آنها بسیار کم و محدود است، در

حالی که خطرات و پیامدهای ناشی از لغزش‌های دسته‌ی اول ـ جهادی‌های سطحی‌نگر ـ حتی برای نسل‌های بعدی عمل جهادی نیز، بسیار سنگین، مهلك و جبران ناپذیر تمام خواهد شد.

برخی دیگر نیز کماکان از وقایع جاری و حقایق میدان جا مانده‌اند و همچنان با اسباب و ادوات تنظیمی به گونه‌ای مبتدیانه عمل می‌کنند برخی از اینان به خوبی محاسبات را به کار نمی‌گیرند، و اگر هم به کار گرفته و یا در حال انجام به کار گیرد، هیچ نوع احتیاط امنیتی و حذری نمی‌نماید. حال یا به دلیل اعتماد صرف بر آن یا جهل نسبت به مراقبت دشمن. اما هنگامی که خانه‌ی او را محاصره نموده وآن را تفتیش می‌کنند، تفاصیل و تشریحات تنظیمش و اسم برادرانش و نقشه‌هایشان را که نزد وی آماده بوده را می‌یابند (و تمام اینها در اختیار دشمن قرار می‌گیرد)..

برخی از آنان در بین این اشیاء خطرناك، نوشته‌های خطرناك و صریح و مفصلی را بر روی کاغذ می‌نویسند، فردی را می‌شناسم که خانه‌ی او را در هنگام بازداشتش، تفتیش نموده‌اند و اطلاعات دقیق و دردآور تنظیمش را به طول و تفصیل پیدا کرده‌اند، به طوری که بعد از دستگیر شدنش نتوانسته هیچ یك از آنها را انکار کند، و به دلیل شدت و خطرناك بودن این تفاصیل و اعترافات، دشمن تمامی اعمال مجهولی را که فاعل آن مشخص نبوده وگاهاً به قتل و ترور انجامیده است، به وی نسبت داده است و او را مرتبط با آن شمرده است.

طبیعتاً چنین اعمال عجیب وغریبی که از طرف این افراد و امثال ایشان که در عملی تنظیمی صورت می‌گیرد، اموال مسلمانان را در نقشه‌ها و اموری منهزم و شکست‌انگیز هدر می‌دهد، و عمر جوانان را ضایع کرده، و ارواح مجاهدان را در راهی که برای اسلام و مسلمین سودی ندارد، از بین می‌برد. و بدین وسیله موجب چشم‌روشنی کفار گشته و چشمان مسلمانان را پر از اشك و اندوه می‌سازد.

و فاعلان و انجام‌دهندگان، این امور هزل وکم ارزش را جهاد نامیده و بدان افتخار می‌کنند. و از طعن وارد نمودن بر داعیان و عاملان دین خداوند ﷻ که با تخلیط (و بی‌برنامگی) آنان موافق نبوده، شرم نمی‌کنند. و از اینکه آنان را به قعود و نشستن و تخلف و دوری نمودن از جهاد متهم می‌کنند، خجالت نکشیده و از آنان می‌خواهند تا به روش و منهج دعوت و تربیت و اعداد جدی ملتزم شوند.

به همین خاطر یکی از صورت‌های تحقیر و بی‌ارزش کردن جهاد، همچنانکه قبلاً اشاره نمودیم، محصور کردن آن در قتال و جنگ نکائی و کم ثمر و جدا نمودن آن از دعوت و مخاصمت و دشمنانگی با اهل دعوت و خارج ساختن تلاش علمای ربانی و داعیان عامل از جهاد می‌باشد .. امری که سبب می‌شود بعد از آن، علم آنان کم ارزش جلوه داده شده و از نوشته‌های آنان اعراض و رویگردانی

صورت گیرد و نصیحت‌های آنان مورد اهمال قرار گرفته و به آن توجهی نشود و تمامی این امور به دعوا و بهانه‌ی اینکه اهل ثغور وجهاد عالم‌تر و فهیم‌تر از هر کس دیگری می‌باشند، بدین ترتیب سنگرهای اسلام را محدود کرده و آن را مخصوص به کسانی می کنند که فقط طخطخه (سروصدا، تفنگ بازی کم ثمر) را به خوبی انجام داده و خطاب ناطق جهاد و روح نبض‌دهنده‌ی آن را عزل و برکنار می کنند، تا بعد از این در انتخاب‌های خود به بیراهه رفته و هر چه که می‌خواهند انجام داده و اموال مسلمانان و ارواح مجاهدان و عمرهایشان را به هدر دهند. و اعمالی را انجام می‌دهند که عاقلان بر ناشایستگی آن اعمال و بی‌فایده بودن آنان برای اسلام و مسلمین اجماع نموده و یک رأی می‌باشند .. و با چنین روشی علم و مهارت علمای ربانی کنار گذاشته می‌شود .. علمایی که در برابر طاغوت‌های امروزی ایستاده و ثبات می‌نمایند و در برابر مکرهای آنان خاضع نگشته و در برابر تهدیدات آنان متضرع نمی‌شوند و خود را آماده نموده‌اند تا شبهات علمای سوء درباری را از بین برند، اگر چنین علمایی اهل ثغور نباشند در تمام دنیا اهل ثغور و جهادی وجود ندارد.

آیا امام احمد ﷬ در زمان فتنه‌ی خلق قرآن، امام بلا منازع اهل ثغور و جهاد نبود .. آن روز که در بزرگ‌ترین سنگر اسلام ایستاده و از اینکه اسلام از ناحیه‌ی وی مورد اصابت قرار گیرد، جلوگیری ننمود .. در حالی که هیچگاه تیر پرداری را به سوی روم و دیگران پرتاب ننمود، ولی تنها تیر قرآن و اسلام را با دستش برای از بین بردن اهل زیغ و گمراهی پرتاب نمود .. و بدین ترتیب شبهات آنان را از بین برده و از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت دفاع نمود، و خداوند ﷬ به وسیله‌ی او ارکان دین را ثابت و ارزش و یاد او را بلند فرمود، بنابراین امام بلامنازع اهل سنت و جماعت گردید.

این علما و داعیان ربانی که اوامر خداوند ﷻ را برپا داشته و به آن تمسک دارند، سرور و سید اهل ثغور و جهاد بوده و رهبرانی هستند که علم و عمل و صبر و یقین را با هم در خود جمع نموده‌اند ..

علمی که آنان را لایق و شایسته‌ی صدارت (صدور فتاوی و اوامر) و توجیه‌سازی نموده، تا اینکه مردم آنان را به عنوان رهبر برگزیده و ایشان نیز با علم و فهم فتوا صادر نموده و هم خود هدایت یافته و مردم را نیز هدایت می‌دهند و راه درست را برای آنان مشخص می‌نمایند.

﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ أنبياء۷

«از (اهل علم و) آشنایان به کتابهای آسمانی بپرسید اگر این را نمی‌دانید.»

فهمی که در یکی از دو تفسیر «اولی‌الامر» مقصود می‌باشد، آنجایی که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾ نساء ۵۹

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیامبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند).»

و صبر و یقینی که آنان را شایسته‌ی امامت در دین می‌نماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ سجده ۲٤

«و از میانشان پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمائی می‌نمودند، بدان گاه که (در راه خدا بر تحمّل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند.»

به دنیا و آمال آن دلخوش نگشته‌اند، بلکه بر طاغوت‌ها خروج نموده و به آنان و شرکیاتشان کافر گشته‌اند. بنابراین احق و از مستحق‌ترین مردم برای اهل ثغور و جهاد می‌باشند، و اولی‌ترین مردمان به فرموده‌ی خداوند ﷻ می‌باشند:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ عنکبوت ٦٩

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم.»

و راضی نگشتند که با متخلفان از جهاد، همنشین و هم‌مسیر گردند بنابراین جزو کسانی شدند که علم داشته و فقه می‌نمودند، همچنان که فرموده‌ی خداوند ﷻ بر آن دلالت می‌کند:

﴿رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ﴾ توبه ۸۷

«آنان بدین خوشنودند که با بازماندگان باقی بمانند. دلهایشان (با خوف و نفاق) مهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند.»

و نیز مفهوم فرموده‌ی خداوند ﷻ که می‌فرماید: ﴿رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ﴾ توبه ۹۳

«آنان بدین خوشنودند که با بازماندگان باقی بمانند. خداوند دلهایشان را مهر زده است (چرا که آنان دلهایشان را بر روی حقائق بسته‌اند) و آنان نمی‌دانند.»

آیا از تغییر و تحریف و بلکه مسخ نمودن جهاد، آن نیست که علمای ربانی و داعیـان عامـل را از آن عزل و حذف نمایی و علم و دعوت ایشان را جدا نمود؟

کما اینکه از تغییر و تحریف شهادت این است که، مجاهد را برای رسیدن به آن ارسال نموده بـدون آنکه به نتایجی که با شهادت وی برای دین به دست می‌آید توجه نمود، و بدون آنکه او را در بزرگتـرین اعمال و نافعترین انتخاب‌ها برای دین خداوند ﻷ قرار گذاشت.

همچنین کوچک کردن نعمت شهادت آن است که فقط شهادت را مخصوص کشته‌شدگان جنـگ دانست؛ وآن علما و داعیان ربانی را که در راه تحقیق توحید و دعوت برای آن کشته شـده‌انـد، شـهید بـه حساب نیاورد، در حالی که آنان از سروران شهداء می‌باشند، همچنان که صادق المصدوق (پیـامبر ﷺ) از آن خبر داده است، آنجا که می‌فرماید:

«سيد الشهداء حمزة بن عبد المطلب، ورجل قام إلى إمام جائر فأمره فنهاه فقتله»

«سید شهداء حمزه بن عبدالمطلب می‌باشد و همچنین مردی کـه نـزد حـاکم ظـالمی رفتـه و او را بـه (معروف) امر می‌کند و از منکر باز می‌دارد (اما حاکم) او را به قتل می‌رساند.»

آیا مگر از تحقیر و کوچک‌شمردن رباط و پاسداری در راه خداوند ﻷ ایـن نیسـت کـه آن را فقـط مخصوص سرزمین و میادینی خاص دانست و سایر نقاط را از آن حذف نمود، یا اینکه آن را در عملیـات جنگی محصور نموده و نگهبانی از سنگرهای عقیده و دین را در برابر طاغوت‌ها و علمای سـوء دربـاری، رباط و پاسداری به حساب نیاورد، در حالی که چنین علمایی علی‌رغم اذیت‌ها و تعذیب‌ها و آنچه که در زندان‌ها به آنان رسیده صبر پیشه کرده و شب را به روز می‌رسانند؟

زمانیکه شخصی با وجود سختی فراوان به طور کامل وضوء گرفته و قدم‌های فراوانی جهت رسـیدن به مسجد برمی‌دارد و بعد از ادای نماز منتظر آمدن وقت نماز بعدی می‌باشـد، چنـین شخصـی (در تمـامی این حالات بنا بر فرموده‌ی پیامبر ﷺ) در حال رباط و پاسداری می‌باشد، همچنان که در حـدیثی کـه امـام مسلم روایت می‌فرماید وارد شده و پیامبر ﷺ از آن خبر داده است؛ پس رباط، برای حراست و نگهبانی از دین باید چگونه باشد، و ثبات بر حق در برابر طاغوت‌ها و قیام نمودن علیه کفرها و اباطیلشان چه حکمـی خواهد داشت؟ (طبیعتاً رباط وپاسداری از دین می‌باشد.)

همچنین، آیا از تحقیر و پایین کشیدن شأن جهاد آن نیسـت کـه جهـاد را در عملیـات جنگـی حصـر نموده و تلاش برای تأمین اسباب و وسـائلی کـه در خـدمت جهـاد بکارگرفتـه شـده و جهـاد بـا آن تمـام

وکامل می‌شود، جزو جهاد بحساب نیاید و از مفهوم جهاد حذف شود؟ آیا از تحریف جهاد آن نیست که این مکملات را کوچک شمرده و تلاش اهل آن را کم ارزش دانست در حالی که جهاد بدون وجود آن صورت نخواهد گرفت؟

یا اینکه خیر .. اینها نیز بدون هیچ شکی جزو جهاد محسوب می گردد.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً وَجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ﴾ توبه ۴۱

«(ای مؤمنان! هرگاه منادی جهاد، شما را به جهاد ندا درداد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبک‌بار یا سنگین‌بار و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید.»

و جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم می‌فرماید ..

مگر پیامبر ﷺ نمی‌فرماید: «**جاهدوا المشركين بأموالكم وأنفسكم وألسنتكم**» [به روایت ابوداود]

«با اموال وجان‌ها و زبان‌هایتان با مشرکان جهاد نمایید.» این حدیث نیز همانند آیه‌ی قبل، جهاد با مال را بر نفس مقدم داشته و جهاد با زبان را نیز به آن افزوده است ..

همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «**من جهّز غازيا في سبيل الله فقد غزا ، ومن خلف غازيا في أهله بخير فقد غزا**» [متفق علیه]

«کسی که مجاهدی را تجهیز نماید خود نیز جهاد نموده، وکسی که سرپرستی خانواده‌ی مجاهدی را به خوبی برعهده گرفت، او نیز جهاد نموده است.»

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «**إن الله يدخل بالسهم ثلاثة نفر الجنة: صانعه يحتسب في صنعته الخير ، والرامي به ، ومُنْبِلَهُ ..**» [به روایت ابو داود]

«خداوند متعال به خاطر یک تیر سه نفر را وارد بهشت می‌فرماید، کسی که آن تیر را برای خیر ساخته است، و کسی که تیر را پرتاب نموده وکسی که تیر را برای پرتاب به تیرانداز می‌دهد...»

و امام مسلم از ابو سعید خدری ﷺ روایت می کند که پیامبر ﷺ برای جنگ با قبیله‌ی بنی لِحیان (که در آن زمان کافر بودند) دسته‌ای را روانه کرد، و (خطاب به آن دسته) فرمود: «از هر دو مرد یک نفر در غزوه حضور یابد (از هر قبیله نصف مردان آن)، ولی اجر برای هر دوی آنان محفوظ می‌باشد.» (تا نصف باقیمانده از مال و خانواده‌ی نصف دیگر که به جنگ و جهاد رفته‌اند، با خیر و نیکی مراقبت کنند، در این صورت اجر این جهاد میان دو طرف نصف می‌شود.)

کجاست آن کس که این را فهم و درک نموده و بداند که جهاد همانند مشروع و برنامه‌ای جدی است که کامل نخواهد شد و به پیروزی نخواهد رسید و منظور خداوند ﷻ محقق نخواهد گردید مگر اینکه تمامی این امور به طور کامل مورد توجه قرار گیرند، و چیزی از آن تحقیر نگشته و کنار گذاشته نشود .. و تلاش اهل آن نیز کم ارزش نگریسته نشود. چرا که تمامی این امور از شرع خداوند ﷻ و اوامر او می‌باشد که اجابت و عمل به آن بر مسلمانان واجب می‌باشد، و واجب است تا آنجایی که امکان و قدرت وجود دارد چیزی از آن تعطیل نگردد.

از پیامدها و آثار ناشی از این تحقیر و محدود کردن جهاد این است که دعم و پشتیبانی از هر برنامه‌ی دعوی یا علمی ـ تربیتی، مشکل و عیب محسوب می‌گردد، مانند اینکه مدرسه‌ای اسلامی برای فرزندان مسلمانان تأسیس گردد، یا برنامه‌هایی از این قبیل که داعیان و مجاهدان و فرزندانشان از آن بی‌نیاز نبوده و به آن احتیاج دارند .. اما اگر برنامه از نوع نظامی و جنگی و در هر شکل و کیفیتی که باشد، صرف مال و مساعی برای آن عیب و عار محسوب نمی‌گردد .. پس اگر جهاد و رباط و شهادت تنها به جنگ و قتال محدود باشد، می‌پرسیم که چه کسی سرپرستی خانواده‌ی مجاهد را در غیاب او به خوبی برعهده می‌گیرد؟ .. چه کسی فرزندان او را تربیت نموده و در غیاب و نبود او، آنها را آموزش داده و از آنها مراقبت می‌نماید .. چه کسی جای مبارزان میدان دعوت را پر می‌کند .. چه کسی در برابر دشمنان خداوند ﷻ و علمای سوء درباری که اتباع آنانند، ایستادگی می‌کند؛ و شبهات آنان را در مورد توحید از بین برده، و زبان و قلم آنها را از عرض و ناموس مجاهدان رفع می‌کند، و مسؤلیت سنگین مبارزه و نابود کردن افکار و شبهات آنها برعهده می‌گیرد، و آنها را ذلیل می‌گرداند. اگر جهاد دچار تحقیر و تحریف شود و تلاش علماء و داعیان از جهاد مجزا شود و جهاد با دست و جهاد با زبان از یکدیگر منفصل گردند، آنوقت کیست که این امور را انجام می‌دهد و به حق آنها را ادا کند؟

و چگونه مجاهدان تجهیز گشته و جنگاوران چگونه جنگ می‌کنند؟ و چگونه در راه خداوند ﷻ حرکت نموده و فعالیت می‌نمایند اگر که جهاد با مال از جهاد با نفس جدا گشته وکسی وجود نداشته باشد تا آنان را تجهیز نموده وکسی برای سرپرستی خانواده‌ی آنان موجود نباشد؟!

ای قوم ما ..!

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنيَانٌ مَّرْصُوصٌ﴾ صف ٤

«خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.»

در یک ساختمان محکم، هر آجری، آجر دیگر را تکمیل نموده وآن را محکم می‌کند و ساختمان را تمام نموده وآن را تقویت می‌کند، و اگر آجری از آن نقص گردد یا به آن اضافه گردد، ساختمان دچار عیب و نقص گشته و به لرزه خواهد افتاد.

پروردگارا هدایت و ارشاد را نصیب برادرانمان فرما ..

از دیگر صورت‌های حصر و تحقیر جهاد، حصر و تحقیر اسباب و ابزارهای آن است. و این ابزار در بسیاری مواقع تبدیل به غایت و هدف می‌گردد. و این هنگامی است که اسباب و تاکتیک‌های جهاد را به انجام عملیات‌هایی مانند عملیات فدائی محدود نمود .. عملیاتی که برخی آن را انتحاری (خودکشی) نامیده، ولی در حقیقت با رعایت ضوابط و اصول شرع این عملیات، فدائی، استشهادی و جهادی نام می‌گیرد. عملیاتی که غالباً ضوابط و شروطی که علماء برای تجویز آن قرار داده‌اند، در آن رعایت نمی‌شود، تا آنجا که می‌شنویم، شخصی خود را در برابر هتل یا مکان لهوی یا امثال این اماکن، منفجر نموده و عمل وی غیر از مقداری ضرر مادی سودی ندارد، و دیگری خود را برای کشتن یک پلیس یا یک سرباز یا مانند آن منفجر نموده در حالی که کشتن او به طریقی غیر از این نیز میسر و ممکن بود .. بلکه برخی از آنان خود را در کلیسا یا مسجدی شیعی یا مانند آن منفجر می‌کنند!! کدامین ضرورت است که چنین اعمالی را مباح و جایز می‌سازد .. و چه مصلحتی برای اسلام و مسلمین در آن وجود دارد؟ .. کدامین شرع و بلکه کدامین عقل چنین عملی را جائز می‌داند؟؟

از دیگر حالات تقزیم و تحقیر جهاد و یا حتی بازیچه و مضحکه‌ی دشمنان کردن این فریضه، دامن زدن به تهدیدات و هشدارهای بلندآوازه و توخالی در مناطق مختلف است. در حالی که هیچ عملی برای انجام این تهدیدات صورت نمی‌گیرد؛ به طوری که مجاهدان صدق و مصداقیت خود را از دست داده و به مرور زمان هیبت آنان در قلوب دشمنان از بین می‌رود. و چنان که گفته می‌شود، مانند بشکه‌های توخالی می‌گردند (که وزن و محتوایی ندارند) و این چیزی است که همیشه مشقت‌آفرین است، و دنیا را علیه مسلمانان برانگیخته و وحدت دشمنان را علیه مسلمانان افزایش می‌دهد، بدون آنکه کوچکترین فائده و عائده‌ای برای اسلام و مسلمین در این تهدیدات و هشدارهای توخالی وجود داشته باشد.

از دیگر حالات تقزیم و پایین آوردن شأن جهاد این است که شمشیر آن را بر اهدافی متمرکز کرد که منفعت و فائده‌ای در ورای آن برای جهاد و اسلام و مسلمانان وجود ندارد، بلکه برعکس دشمنان خداوند ﷻ از این نوع جهاد، ثمرات مختلفی را می‌چینند .. برخی اوقات وجهه و آوازه‌ی مجاهدان را

خراب می‌کنند یا مردم را علیه آنان تشویق کرده و یا اینکه بهانه‌ای برای خود می‌سازند که با استفاده از آن، قمع و از بین بردن مجاهدان را توجیه کرده و برای رسیدن به اهداف طواغیت از آن استفاده کنند.

امروز بسیار می‌شنویم که مساجد شیعی مورد هجوم قرار گرفته یا وسائل نقلیه‌ی عمومی که مردم در آن تجمع یافته‌اند، منفجر گشته و یا اینکه اماکن لهو و فساد برسر عاصیان منفجر گشته و یا اینکه کلیسایی منفجر شده یا مقابر یهود و نصاری از بین رفته و اعمالی از این قبیل که فاعلان و عاملان این افعال، آن را جهاد می‌نامند در حالی که در ورای این کارها، هیچ فائده‌ای جز مشوه نمودن چهره‌ی جهاد وجود نداشته و دشمن برای رسیدن به اهداف خود از این اعمال برای محاربه‌ی اسلام و مسلمین استفاده می‌کند.

از دیگر صورت‌های کوچک‌شمردن و منحصر کردن جهاد آنست که در انجام این فریضه مصالح و مفاسد مورد توجه قرار نگیرد، و در انجام اعمال و انتخاب اهداف به این موازنه (مفاسد و مصالح) توجه نشود و در نتیجه خطاب و گفتمان سیاسی-رسانه‌ای پخته و کاملی وجود نداشته باشد و تصمیمات و گزینه ها بشکلی محکم، اتخاذ و اختیار نشوند و در مخاطب قرار دادن اقشار مختلف جامعه، به سطح شناخت و عقل و مستوای افراد، توجه نشود.

و از دیگر اشکال تحقیر و تقزیم جهاد آنست که بسیاری از جوانان جهاد را فقط با دور شدن از سرزمین خود می‌شناسند، و بدین وسیله میادین عمل و دعوت و جهاد که در سرزمین خود و مناطق اطراف آن برپا شده است، بوسیله‌ی این جوانان ترک و ضایع می‌شود. آنگاه در مناطق مختلف پراکنده می‌شوند .. یکبار به سوی چچن رفته و بار دیگر به افغانستان و بار دیگر به ازبکستان یا کردستان و برخی دیگر به الجزائر و برخی اوقات به عراق رفته و از هر جایی سر در می‌آورند، آنچه برای ایشان اهمیت دارد این است که دیار و سرزمین خود را ترک کنند حال یا به دلیل فشار دستگاه‌های امنیتی یا به دلیل تحت تأثیر قرار گرفتن تبلیغات برخی از میادین جهادی، یا به این عذر که می‌خواهند دشمنی را که به جان مسلمانان آن دیار افتاده است، شکست داده و از بین برند در حالیکه همان دشمن، مدت‌هاست که بر دیاری که آن را ترک گفته‌اند و بسیاری از مناطق دیگر، حمله کرده‌اند، دشمنی که به دیار و سرزمین این جوانان هم نفوذ کرده است و اکنون سرگرم سرور و شادی است چراکه توانسته بر دین و توحید و شریعت آنان حمله کند.

ضرب‌المثلی معروف داریم که می‌گوید: «دنبال سوسمار می‌گردی در حالیکه سوسماری همین جاست، سرش را بیرون آورده است.» (اعراب این ضرب‌المثل را در مورد کسی به کار می‌برند که تمام توجه‌اش به دشمنی دوردست جلب شده در حالیکه مانند همین دشمن در نزدیکی او وجود دارد.)

و بسیار متعجب می‌شوم هنگامی که می‌خوانم که بعضی از مجاهدان در عراق از برادران مجاهدشان در عربستان می‌خواهند که آنجا را ترک نموده و به عراق رفته و به آنان ملحق شوند، در حالی که قتال برادران در عربستان و علیه آن نظام مزدور و دست‌نشانده فرقی با جهاد در عراق ندارد .. بنابراین چه چیزی موجب ترجیح جهاد در عراق بر جهاد در نجد یا حجاز یا تهامه می‌شود؟ آیا استراتژی واضح و مصالح روشن و ترجیحات محکمی در میان است یا حماست و احساساتی محض و هیاهویی تبلیغاتی موجب این امر شده است .. یا آنچنان که از برخی شنیده‌ام به خاطر این است که مواد منفجره و خمپاره و موشک و سایر تسلیحات بجا مانده از نظام سابق در آنجا فراوان است؟!! یا اسباب و دلایل دیگری که به مصلحت راجح اسلام توجهی نداشته و نزدیک‌ترین راه را برای رسیدن به تمکین، مورد توجه قرار نمی‌دهد، و این مسائل را در انتخاب زمان و نوع انتخاب میدان عمل، مراعات نمی‌کند.

و هنگامی که هواپیماهای B52 و موشک‌های کروز و توماهوک و مانند آن در افغانستان بر روستاها و شهرها و سنگرهای مجاهدان فرومی‌ریخت، عده‌ای از متحمسان (اشخاص احساساتی)، جوانان سرزمین ما را تشویق می‌کردند تا به آن سنگرها بپیوندند و با شرکت نمودن در قتال برادرانمان را در افغانستان یاری دهند، من نوشتم و با صراحت نیز می‌گویم و آنچه را که خداوند ﷻ بر من تکلیف نموده (می‌گویم) و نزد خداوند ﷻ احتساب اجر می‌کنم .. می‌گویم: آیا یاری و کمک‌رسانی به برادرانمان در افغانستان ممکن نمی‌باشد مگر اینکه مسافتی طولانی را طی نموده و ایست‌های بازرسی و گردنه‌های سختی را بپیماییم تا اینکه در کنار آنان در سنگرها و مناطقی قرار گیریم که هواپیماها و موشک‌ها و بمب‌های دشمن به سوی آن پرتاب می‌شود؟؟!!

می‌گویم: به چه دلیلی روش نصرت و کمک‌رسانی به برادرانمان را چنین تنگ و محدود می‌نماییم در حالی که آنان را در چنین تنگنایی می‌بینیم، مردم افغان را می‌بینیم که از شهری به شهر دیگر می‌روند با این وجود از مردم عرب نیز می‌خواهیم که خروج نموده و به آنان ملحق شوند؟! چرا با این روش ابتدایی، سنگرها را پر نماییم؟ آیا کمک و پشتیبانی از برادرانمان ممکن نیست اگر در یک سنگر واحد قرار بگیریم با این تفاوت که سنگر ما در سرزمین و مناطق خودمان باشد که خیابان‌ها و کوچه پس کوچه‌هایش را بهتر می‌شناسیم (و در همین جا جهاد نماییم)؟ چه بسا این برای مجاهدان آسان‌تر بوده و

شدت و قدرت و ترس بیشتری را بر دشمنان خداوند ﷻ وارد آورد، دشمنانی که در خیابان‌های ما و در دیارمان با آرامش و راحتی قدم می‌زنند و می‌چرند و می‌چرخند (و کسی جلودار آنها نیست) ..

من در اینجا زیاد بر جوانان احساساتی و حماسی که هنوز فهم و تفکرشان نسبت به جهاد پخته نشده و با سادگی و سطحی‌نگری با آن تعامل می‌نمایند، عتاب نمی‌ورزم و چیزی را که می‌نویسم برای توجیه و تفهیم آنهاست؛ اما عتاب و سرزنش من بیشتر متوجه مشایخ و رؤسا و مراجعی است که این حماسه را گسترش داده و در پشت صحنه‌ی آن قرار گرفته‌اند، کسانی که از فکر و نقشه و خطی که از روی علم و شناخت و بینش انتخاب نموده بودند، خارج گشته‌اند و با این امر (جهاد) به گونه‌ای سطحی برخورد نموده و حلقه‌های دعوت و اعداد را ترک کرده و ریسمان آن را از هم گسیختند (دعوت را نیمه کاره رها کردند) و بدون هیچ تفکر و توجهی بار سفر بستند، عقبات و گردنه‌هایی را طی نموده و از تمام امکانات جعل مدرک و غیره .. برای فرار کردن استفاده نمودند، تا اینکه از مرزهای سرزمین خود عبور کرده و برای رسیدن به افغانستان، مرزهای ایران یا پاکستان را در نوردیدند، برخی از آنان به آنجا رسیده و با مشاهده‌ی اوضاع بازگشته و بنا به خواسته‌ی طالبان از آن مناطق خارج شدند و برخی از آنان در ایران و برخی دیگر در پاکستان دستگیر شدند.

این سطحی‌نگری در تعامل با جهاد و جبهات آن، و این حوادث که مکرراً در مناطق مختلف تکرار می‌شود، آیا احتیاج به تجدید نظر و تدبر و تفکر و بلوغ و رشد فکری ندارد؟ تا اینکه حق جهاد و مکانت و حجم و ارزش حقیقی آن را به آن داده و با آن (جهاد) با کامل‌ترین و بهترین و محکم‌ترین اسلوب تعامل نماییم؟ و بعد از آن ثمراتی را که وجود داشته و یا از آن اطلاع داشته وآرزوی آن را داریم، را برچینیم؟!

یکی از هم بندیانم در زندان، در حالی که ما در مورد احوال مجاهدین و امت صحبت می‌کردیم، و صحبت‌های زندان غم‌انگیز و اندوه‌ساز است، از من سؤالی نمود: با توجه به اطلاعاتی که در مورد واقع امت داری، تصور این را داری که نسل ما به تمکین رسیده و دولت اسلامی را برپا دارد؟ گفتم: شاید فرزندان و نوه‌های ما بتوانند به تمکین محدودی برسند یا دولتی را تشکیل داده که آن هم در حد آرزوها وآمال ما نمی‌باشد.

گفت: برای چه ..؟

گفتم : این سخن من ناشی از بدبینی و یا تثبط و نشستن و دوری نمودن از جهاد نیست و صادقانه از خداوند ﷻ می‌خواهم که در این گفته‌ام خطا کرده باشم؛ اما این واقعیت امر است و چنانکه گفته‌اند،

نوشته از عنوانش پیداست .. تمکین نیاز به شروطی دارد و دولت اسلامی نیز مردان خاص خود را می‌طلبد .. من در سخنانم و محاسباتم، معجزات را به حساب نمی‌آورم و اگر قرار بر این باشد که کلامم بر مبنای معجزات باشد (حکومت اسلامی هر وقت که خداوند ﷻ بخواهد به وجود خواهد آمد.) خداوند ﷻ بر انجام هر کاری قادر و تواناست و اگر خداوند ﷻ بخواهد دینش را نصرت داده و بندگانش را تمکین می‌بخشد بدون آنکه جهادی صورت گرفته و مجاهدی به شهادت رسد، اما سنت قبلی و گذشته‌ی خداوند ﷻ بر این بوده که برخی از ما را به وسیله برخی دیگر آزمایش کند و از میان مؤمنان برخی را بعنوان شهید برگزیند، و حزب خداوند ﷻ از دشمنان و محاربانش، مشخص و معلوم شود .. و من جواب تو را براساس واقع امروزی مسلمانان می‌دهم و اینکه آیا آنان شایستگی رسیدن به تمکین را دارند،آن تمکینی که آرزویش را داشته و دولتی که نسبت به آن آگاهی داریم!؟ جوان‌های حماسی را که در مورد سطحی بودن آنان صحبت نموده و از تعامل سطحی آنان با جهاد دردمند می‌شویم را به حساب نیاور، و فقط در رهبران و مراجع و رؤسای مخلص امت تأمل کن و مجاهدینی را که منتظر اجرای اوامر رهبرانشان بوده و مسؤلیت از بین بردن دشمن را برعهده گرفته‌اند را مورد توجه قرار ده، و به مستوا و سطح تفکر آنان و درجه‌ی فهم و پختگی آنان از جهاد نگاه کن وکیفیتی که با آن برنامه‌ی اقامه‌ی دولت اسلامی را به انجام می‌رسانند، (با این توجهات) می‌توانی جواب سؤالت را بگیری ..

و آنگاه خواهی دانست که برای تحقق و اجرای این برنامه راهی بس طولانی پیش رو داریم به مانند بیابانی بی‌آب و علف که هنوز آن را نپیموده‌ایم، و برای رسیدن میوه‌ها و ثمراتی که برای چیدن آن شتاب می کنیم، زمانی لازم است که باید آن را پشت سر بگذرانیم تا درخت تمکین به بار بنشیند، اما ظاهراً ما با طمع و شتاب می‌خواهیم قبل از رسیدن میوه آن را بچینیم.

به عبارتی می‌خواهیم با جهش این امت و رهبرانش را از برخی مراحل عبور دهیم، در حالیکه امت اسلامی و رهبران آن بایستی حتماً از این مراحل و مقاطع عبور کنند تا امور را فهم و درک کرده و با پختگی کامل و مطابق با سنن الهی و اسبابی که خداوند ﷻ آن را وضع کرده است، با مسائل تعامل و برخورد نمایند.

و روشن است هر که در رسیدن به چیزی یا امری شتاب کرد و آن را قبل از موعدش انجام داد، با از دست دادن آن چیز، مجازات می‌شود «**من تعجل شيئا قبل أوانه عوقب بحرمانه**».

برای ما کافیست که مخلصانه و جدی در برنامه‌ای که واقع آن را سنجیده و با آگاهی انتخاب نموده و نیازهایش را در جهت صحیح درک نموده‌ایم، وظیفه‌ی خود را به انجام برسانیم. مخصوصاً بعد از آنکه

خداوند ﷻ بر این امت منت نهاده وآن را بعد از مدتی غفلت و خواب، بـه وسـیله‌ی ایـن بیـداری دعـوی هوشیاری بخشیده است. و بعد از آن بیداری مبارک، جهادی به وجود آمـده؛ و بـه خـاطر برکـات جهـاد افغان و چچن و بوسنی (این دعوت شکل گرفته)، این بیداری جهادی از بزرگ‌تـرین برکـات آن میـادین بوده است، اگرچه تاکنون ثمراتی را که انتظار داریم، از آن برداشـت نکـرده‌ایـم .. و بعـد از آن حـوادث یازده سپتامبر رخ داد، حادثه‌ای که بسیاری از به خواب رفتگان و غافلان را بیدار نمود و آن نیـز هنگـامی بود که ضخامت و شدت و صراحت هجوم علیه اسلام روشن و واضح گردید ..

ما حصل و نتیجه‌ی این جریان جهادی سیل‌آسا که اکثراً از جوانان مخلص و مـتحمس تشـکیل یافتـه است، فکر و توجه این حرکت را به سمت نظامی شـدن و انتقـام گـرفتن از دشـمنان، سـوق داده اسـت، و همچون جریانی سیل‌آسا به راه افتاده تا انتقام دین و امتش را از دشمنان بستاند ..

در اینجا بر مراجع دینی و علمی و رؤسای این جریان فکری واجب است که آن را بـه سـوی رشـد و بلوغ راهنمایی نموده و سیر آن را رهبـری نمـوده و امـورش را برعهـده گرفتـه تـا اینکـه ضـربه‌ی حقیقـی وکامل برای دین را محقق نمایند ..

نه اینکه در برابر آن ایستاده یا اینکه آرزوی توقف آن را داشته باشند، کما اینکه برخی چنین تـلاش می‌نمایند. هیچ شکی در این نیست که چنین کاری تحقیر و کوچک کردن جهاد و بلکه کشـتن و از بـین بردن آن می‌باشد ..

و یا اینکه آن را به هر سمتی که خواستند، بکشانند، و حماسه و شـور و شـوق و کوتـه‌نظـری برخـی افراد موجب گشته تا اعمال بیهوده‌ای را انجام داده و عمر و توان و مال و سرمایه را در اعمالی مرجوح یـا بدون برنامه و بدون تحقیق و دراسه صرف شود ..

مشایخ و علما بایستی در نقش رهبران و مرشدانی که از آنها اطاعت و پیروی می‌شـود، گـام بردارنـد نه در نقش افرادی که باید تابع گردند و اطاعت نمایند ..

بلکه از بزرگترین وظایف مشایخ و علماء و داعیان آگاه، در این زمان راهنمایی و هدایت این جریان فکری بعد از باز شدن و انطلاقش می‌باشد نه اینکه آن را متوقف سازند ..

و بایستی آن را بعد از بین رفتن و ضربه دیدنش، راهنمایی و توجیه نمایند نه اینکـه آن را بـه تعطیلـی بکشانند ..

و آن را به گونه‌ای محکم نمایند تا محکم‌ترین و نافع‌ترین و صالح‌ترین انتخاب‌ها را که بیشترین نصیب را برای اسلام و اهلش به دنبال دارد انتخاب نموده و کامل‌ترین ضربه را برای دین به نورانی‌ترین صورتش فراهم کنند، آنهم با عمل جدی برای تمکین امت اسلام که جهت برگرداندن مجد و عظمت آن به پاخاسته و قصد دارند که فتوحات آن را برگردانند ..

﴿و الله غالب علی أمره ولکن أکثرالناس لا یعلمون﴾ یوسف ۲۱

«خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.»

و (کلامم) را با تذکر و یادآوری سخنی که بدان آغاز نمودم به اتمام می‌رسانم:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا...﴾ حدید ۱۰

«برابر و یکسان نیستند، آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند.»

زندان قفقفا ـ رجب ۱۴۲۵هـ

مخالفت دیگران به آنها آسیب نمی‌رساند

(تأمل هجدهم از سلسله‌ی
"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن")

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی (فک الله اسره)

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com
www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه وبعد..

حديث صحیح متواتری از پیامبر ﷺ روایت گردیده که بین ۱۳ تا ۱۹ نفر از اصحاب ﷺ آن را نقل فرموده‌اند. این حدیث صفات طائفه‌ی قائم و ظاهر بر اوامر خداوند ﷻ را توصیف می‌کند: «**لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله**»

«در هر زمانی و برای همیشه طائفه‌ای از امتم امر (دین) خداوند سبحانه و تعالی را بر پا نموده»

و در روایتی دیگر چنین آمده که: «**ظاهرين على أمر الله، لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم ظاهرون على الناس**»

«امر خداوند سبحانه و تعالی را اخذ کرده و بر دیگران چیره گشته‌اند، و کسانی که می‌خواهند آنان را سست کنند و نیز کسانی که با آنان مخالفت می‌کنند، بدیشان آسیبی نمی‌رسانند (و تأثیری بر این طائفه ندارند) تا اینکه قیامت فرا رسد وآنان همچنان بر مردم چیره و پیروز مانده‌اند».

بارها و بارها در مورد این حدیث عظیم و در مورد طائفه‌ی منصوره (پیروز) که خداوند ﷻ ما را نیز از زمره‌ی آنان قرار دهد، سخن گفته‌ایم و در مورد معانی ظهور این طائفه و برپا شدن دین توسط این طائفه صحبت نموده‌ایم و مهم‌ترین صفت‌های آن را در نوشته‌هایمان بیان نموده‌ایم. اما امروز بر صفت مهم و بزرگی توقف و تأمل نموده و توجه داعیان و مجاهدان را به آن جلب می‌نماییم و آنان را از این صفت آگاه و هوشیار می‌گردانیم .. مخصوصاً بعد از آنکه برخی از طوائف مسلمان در این صفت دچار افراط و یا قصور و تفریط گشته‌اند، وآن صفت، فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «**لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم**»

«کسی که با ایشان مخالفت نموده و یا بخواهد ایشان را سست نماید، ضرری به ایشان نخواهد رسانید.»

تأثیرپذیری از مخالفان و متضرر گشتن از مخذّلین (کسانی که قصد سست کردن این طائفه را دارند)، آفت و مرض خطرناکی است که شکل‌ها و خواسته‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد، آفتی که موجب تباهی و از بین رفتن گروه‌ها و جماعت‌های امت اسلامی شده است و به مانع و گردنه‌ای صعب‌العبور بر سر راه قیام و نهضت این امت و جهاد و پیروزی داعیانش مبدل گشته است، امری که نیازمند تأمل و هوشیاری می‌باشد، زیرا هر کسی که بخواهد بر طریق و راه طائفه‌ی منصوره و برپا دارنده‌ی امر خداوند ﷻ گام بردارد، هرگز

نخواهد توانست که حق قیام آن را اداء نموده وآن را به بهترین نحو وآنگونه که پروردگارمان بدان راضی است، به انجام برساند مگر اینکه از این آفت (تأثیرپذیری از مخالفان) رهایی یافته و خویشتن را از تمامی صورت‌های آن، که او را از راه مستقیم و منهج راستین طائفه‌ی منصوره، منحرف می گرداند برحذر بدارد.

لذا به خاطر اهمیت و خطورت این آفت در میان داعیان و مجاهدان و نظر به تنوع این بیماری و تنوع اثرات و پیامدهای آن در واقع معاصر؛ این موضوع را در این تامل جای داده‌ام – به شیوه‌ای مختصر، که امیدوارم نقص و خللی نداشته باشد – و با تأمل و بررسی این آفت در خلال نکات زیر به بیان علاج و درمان آن خواهیم پرداخت:

- انواع مخالفان و یا مخذّلان؛ کسانی که سعی می کنند به داعیان و مجاهدان آسیب رسانده تا آنجا که مجاهد مطابق بر مبنای فکر و اندیشه‌ی آنها عمل نمایند ..
- اسباب و وسائل و روش‌هایی که در ضرررسانی و سست کردن داعیان و مجاهدان به کار می گیرند ..
- انواع آسیب‌رساندن از سوی مخالفان، جهت اطلاع و آگاهی از این انواع و برای بررسی علاج و درمان آنها ..
- و در پایان به علاجی مفید و رهایی‌بخش دست پیدا کنیم که ما را از این این فتنه برهاند، از خداوند ﷻ می‌خواهم که ما را از این فتنه دور نگه دارد ..

بدان، هرکه در روایات این حدیث تأمل نماید، متوجه خواهد شد که عاملین ضرررسانی به داعیان و مجاهدان ما بین «مخذّل» و «مخالف» می‌باشند ..

* نوع اول یعنی «مخذّلین»، گونه‌های متعددی دارند و از روش‌ها و وسائل مختلفی برای آسیب رساندن به داعیان و مجاهدان استفاده می کنند ..

ـ برخی از آنان، طاغوت‌های جن و انس بوده که بر یکدیگر اقوال زیبا و فریبنده‌ای را وحی می کنند، و سرور و بزرگ اینان شیطان می‌باشد، کسی که قسم خورد که فرزندان آدم را گمراه خواهد نمود و آنان را از صراط (مستقیم) منحرف نماید تا اینکه با خود وارد جهنم سازد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ ص ۸۲ و ۸۳

«گفت: به عزّت و عظمتت سوگند که (در پرتو عمر جاویدان و تلاش بی‌امان) همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان مخلص تو از ایشان را (که بر آنان سلطه و قدرتی نداشته و وسوسه‌ام در ایشان نمی گیرد).»

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ اعراف ١٧ و ١٨

«(ابلیس) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هرگونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم) . سپس از پیش‌رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.»

تأمل کن و تلاش ابلیس، دشمن خداوند ﷻ را در منحرف ساختن فرزندان آدم مورد توجه و تفکر قرار ده و تنوع راهها را بنگر و مداخل و راه‌های ورودش را نگاه کن، او از هر راه و هر صورت و شکلی استفاده می‌کند، برای او مهم نیست که داعی و مجاهد را چگونه گمراه کند و او را دچار چه لغزش‌هایی نماید، برای شیطان یکسان است که (داعی و مجاهد را) دچار لغزش‌های شهوات کرده یا او را به دنبال هوا و هوس گمراه کننده، بکشاند، یا او را دچار افراط و زیاده‌روی نموده و یا به تفریط وکوتاهی کشاند، برای شیطان مهم آنست که بنی‌آدم را گمراه کرده و از صراط مستقیم خداوند ﷻ و راه ارزشمندش منحرف سازد ..

همچنان که در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده، که ایشان ﷺ خطی (مستقیم) کشیدند و بعد از آن فرمودند: «**هذا سبيل الله مستقيما**» یعنی: «این راه مستقیم خداوند است» و در راست و چپ آن خطوطی کشیدند، و سپس فرمودند: «**هذه السبل ليس منها سبيل إلا عليه شيطان يدعو إليه**» یعنی: «این راهها و سبل می‌باشند که بر هر یك از آنها شیطانی نشسته و به سوی آن دعوت می‌کند» سپس این آیه را قرائت فرمودند: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾ انعام ١٥٣

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد . پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد.»

و از ابن مسعود ﷺ در مورد صراط مستقیم پرسیده شد، و ایشان جواب دادند: «محمد ﷺ ما را در جهت و امتداد و نزدیکی آن رو به بهشت ترك فرمودند، در حالی که در راست چپ آن پرده‌هایی قرار داشته، و بر آنان مردانی قرار گرفته‌اند که هر شخصی را که از کنار آن پرده‌ها بگذرد، به سوی خود می خوانند،

کسی که دست به این پرده‌ها گیرد به سوی آتش رفته و بدان خاتمه می‌یابد و کسی که صراط را گرفته و ادامه دهد، او را به بهشت می‌رساند، و سپس قرائت نمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ ... تا آخر آیه﴾

شیطان به دنبال ضعف بنی‌آدم افتاده و در حال وی تأمل می‌کند و اوضاع وی را بررسی می‌نماید، اگر در وی نرمی و تساهل مشاهده کرد، او را به سوی تفریط وکوتاهی کشانده یا او را به سوی شهوات و وابستگی (به دشمن) و نشستن (و دوری کردن از دعوت و جهاد) مبتلا می‌سازد، ولی اگر در وی شدت و تندروی یافت، دست وی را گرفته و او را به سوی تندروی و افراط و پیروی از اهواء منحرف می‌سازد، و تنها بندگان مخلص (خداوند ﷻ) از این لغزشگاهها به دور می‌مانند، کسانی که شیطان قدرت و سلطه‌ای بر آنان ندارد؛ کسانی که خود را بر آن راهی که پیامبر ﷺ ایشان را ترک نموده، ثبات داشته و از سایر راهها و پرده‌های منحرف کننده، دوری می‌کنند، و خود را در قلعه‌ی کتاب عظیم خداوند ﷻ پناه داده و به ریسمان محکم آن چنگ زده‌اند (دین را بدون افراط وتفریط و ... گرفته‌اند و بر آن ثابت‌اند).

ـ اما طواغیت انس، که همان حاکمان می‌باشند، آنان نیز از سرپرست و ولی خود، ابلیس، آموخته‌اند. احوال و اوضاع داعیان و مجاهدان را مورد بررسی قرار داده و برایشان جاسوس گمارده و از اسباب فریب و به ذلت کشاندن، استفاده می‌کنند ..

به خاطر ترس از خطر مجاهدان و داعیان برای تاج و تخت و حکوتشان و همچنین به خاطر دفاع از شهوت‌ها و آرزوهایشان و حفظ ریسمان محبت و دوستی برای اربابانشان در واشنگتن و نیز برای کمک به برادرانشان در تلاویو و دلایلی از این قبیل، آنان را می‌بینی که به انواع راهها و وسائل و روشها متمسک می شوند تا بر راه خداوند ﷻ سد و مانع ایجاد کنند و داعیان و مجاهدان را منحرف ساخته و به آنان و دعوت و جهادشان آسیب برسانند، و برای آنان فرقی ندارد که ایشان (مجاهدان و داعیان) را به طور کلی از دین برگردانند. خداوند ﷻ می‌فرماید:﴿وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء﴾ نساء ۸۹

«(شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید.»

و نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ﴾ بقره ۲۱۷

«(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند.»

و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ﴾ کهف ۲۰

«قطعاً اگر آنان (از شما آگاه و) بر شما دست یابند، شما را سنگسار می‌کنند، و یا این که به آئین (بت‌پرستی) خود برمی‌گردانند ... »

یا اینکه آنان را از دعوت و جهادشان بازداشته وآنان را سست نمایند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ﴾ انفال ۳۶

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردمان را) از راه خدا (و ایمان به الله) بازدارند.»

یا آنان را از راه و منهج ارزشمندشان منحرف ساخته و به افراط و تفریط بکشانند .. و طواغیت برای رسیدن به این اهداف، راه و روش‌های گوناگونی دارند ..

برای رسیدن به این اهداف از کوچکترین اسباب نیز چشم پوشی نمی‌کنند و انواع وسائل ترغیب و ترهیب (تشویق و تهدید) را به کار می‌گیرند ..

در اوایل نقشه و طرحهایی برای کشتن و یا زندانی‌کردن و شکنجه و تهدید و ترساندن آنان (مجاهدان و داعیان) به کار می‌گیرند، مانند آن تصاویر و صحنه‌هایی که تمام دنیا در زندان ابوغریب مشاهده می‌کند در حالی که (زندان ابو غریب) به نسبت آنچه که در زندانهای طواغیت عرب بر سر مجاهدان و داعیان می آورند، قابل ذکر و مقایسه نیست ..

و نهایتاً به وسیله‌ی کمکها و همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی طواغیت و نظام‌های حاکم، داعیان و مجاهدان را به سرزمین‌های اصلی خود تسلیم کرده و در آنجا زندانی می‌کنند و به این شکل جهادشان را از بین برده و آنها را از دینشان بازمی‌گردانند. یا اینکه با ایجاد سد و مانع عرصه تلاش و تکاپو را بر آنها تنگ کرده و آنها را از منهج عظیمشان منحرف می‌کنند، و برای این کار از وسائل و ابزارهای مختلف شکنجه و سرکوب استفاده می‌کنند .. اسبابی که برخی از داعیان و مجاهدان بخاطر آن به صورت‌های مختلف متضرر شده‌اند ..

ـ و گاهی این روشها و اسالیب در مورد کسانی که عذاب مخلوق را مانند عذاب خالق می‌پندارند، منجر به ارتداد از دین می‌شود .. از خداوند ﷻ عافیت را خواستاریم.

ـ و گاهی نیز این اِعمال این روش‌ها از سوی طواغیت، برخی از داعیان و مجاهدان را متحول کرده و موجبات نشستن از جهاد و دعوت، و تفریط و گرایش به مذاهب ارجائی را در آنها بوجود می‌آورد و یا میل به دنیا و زندگی راحت و کسب دوباره‌ی سلامتی پس از شکست زیر شکنجه و اهانت را در آنها ایجاد می

کند، بخصوص اگر شخص داعی یا مجاهد از قبل خود را برای این آماده نکرده باشد که در راه خداوند ﷻ و بخاطر دینش، جان و آبرو و کرامتش را از دست داده و مورد اهانت و تحقیر قرار گیرد ..

ـ و گاهی اوقات این تغییر و تحول در شخص داعی و مجاهد، تحول به سمت افراط و تندروی است و این موجب گشته تا شخص، در برابر فشار و شکنجه‌هایی که دشمنان علیه مسلمانان روا می‌دارند، عکس العمل‌هایی تند و خشن از خود بروز دهد، بگونه‌ای که با انواع و اقسام روش‌های افراط و فراتر از حد، شکنجه‌ها و تجاوزات دشمنان را پاسخ می‌دهد.

ـ چه بسا افرادی به دلایل مذکور و بدلیل فقدان توازن و انضباط در مراعات حدود شرع دچار زیاده روی و افراط شده و به سمت مذاهب افراطی تکفیری گرایش می‌یابند، و بدنبال آن هر شخصی را که به نوعی در دولت طاغوتی مشغول به کار بوده و یا با آن (دولت) ارتباطی داشته باشد، بلافاصله تکفیر می کنند، هر چند که آن ارتباط نوعی سازش بوده و یا ساختگی و مصنوعی باشد به طوری که به درجه‌ی کفر نرسیده باشد، یا چه بسا در اعمال انتقام جویانه‌ی خویش از حدود شرع تجاوز کرده و اقدام به اعمال مجازات‌های غیرشرعی کرده و کسانی را به قتل می‌رسانند که که مستحق قتل نیستند، مانند عاصیان و گنهکارانی که برخی اوقات با منفجر کردن اماکن معصیت، بدست آنها کشته می‌شوند (که شرع قتل آنان را جائز ندانسته) و یا اینکه زنان بد حجاب را سوزانده یا زنان مشبوه‌الحال (از لحاظ اخلاقی مشکوک) را به قتل رسانده یا اینکه در جنگ نسبت به حفظ جان زنان و کودکان و امثال آنها که شرع کشتنشان را حرام دانسته، کوتاهی و سهل‌انگاری می کنند.

ـ و گاهی نیز متضرر شدن داعیان و مجاهدان از فشار و شکنجه‌ی طواغیت، به شکل دیگری بروز می‌یابد، بطوریکه برخی از داعیان و مجاهدان برنامه‌های دعوی مفید خود را رها کرده و بخاطر فشار و شکنجه‌ای که متوجه ایشان شده، به سمت اقدامات تلافی‌جویانه روی می‌آورند و عاقبت بدون تحقیق و بررسی یک سری اعمال انتقام جویانه را با هر شکل و کیفیتی که باشد، به انجام می‌رسانند.

این جوانان بخاطر هولناکی مصیبت و آزار و شکنجه‌ای که متحمل شده‌اند، از این حقیقت غافل‌اند که تمام این جنایت‌هایی که طواغیت و اعوانشان، در حق ایشان مرتکب شده‌اند، تنها زیر شاخه‌ی کوچکی است از جنایت بزرگی که این طواغیت در حق دین و شریعت خداوند ﷻ مرتکب شده‌اند و کماکان مرتکب می‌شوند. و این جوانان غافلند از اینکه انتقام حقیقی و کارساز برای دین و شریعت پروردگار، همانطور که بر عقلا و دانایان پوشیده نیست، نیازمند کار مداوم و مستمر همراه با برنامه‌ای پخته و متکامل

است. برنامه‌ای که دعـوت را در مقـابل جهـاد ناچیز نشمـارد و یا آن را از جهـاد جـدا نگـرداند، و انتقـام حقیقی با عکس‌العمل‌های لحظه‌ای و حساب‌نشده و بی‌برنامه بدست نخواهد آمد ..

ــ شخصی را دیده‌ام که عمل دعوت را رها نمـوده و میـادین دعـوت در سـرزمین خـویش را از وجـود داعیان، فارغ و خالی ساخته و آنان را به دلایل و بهانه‌هایی از این قبیل، به هجرت کردن تشویق نموده است. و چه بسا دلایلی سبک‌تر وکم معناتر از آن، که در بین جوانان انتشار داده‌اند، یکی از این جوانـان در هنگـام سفرش من را ملاقات کرد، او مرا از ماندن نهی می‌کرد و با حالت انکار از من می‌پرسید که چگونـه در ایـن سرزمین بماند در حالی کـه احتمـال آن مـی‌رود اطلاعـات خانـه‌ی وی را محاصـره کـرده و جـای لبـاس‌هـا وکمدها را تفتیش و بررسی کرده و لباسهای همسرش که در آن قرار دارد را مشاهده کنند ..

و من نیز از وی پرسیدم: آیا مگر این لباسها داخل ساک و کیف همسرت، هنگام بازرسـی در فرودگـاه قابل مشاهده نیست؟ بنابراین چه نیازی به سفر است؟!

سپس متوجه شدم که آن جوان و عده‌ای دیگر امثال او، برای تحریک جوانان و تشویقشان جهت ترک سرزمین خود، به این حکایت متوسل می‌شدند و آنها را از ماندن و تحمـل بازرسـی خانـه و مشـاهده وسـائل شخصی زن و فرزند توسط عوامل اطلاعات، برحذر می‌دارند. بطوریکه باخبر شده‌ام که برخی از کسانی هم که بخاطر ترک دعوت و هجرت از دیار مـورد عتـاب قـرار گرفتـه‌انـد، بـرای عـذر آوردن از ایـن حکایـت استفاده کرده‌اند. حال ببین که بواسطه‌ی این مسائل و نتایج چنین تصمیمات و عکس‌العمل‌های حساب‌نشـده و بی‌برنامه‌ای، چه ضرری (برای اهل دعوت و جهاد) حاصل شده است، آنگـاه بخـاطر از بـین رفـتن ثمـرات تلاش‌های این امت و لغزش چنین جوانانی در انتخاب گزینـه‌هـا و اتخـاذ تصـمیمات مهـم، تعجـب نخـواهی کرد. آری اینگونه گزینه‌ها اختیار و تصمیمات اتخاذ می‌شوند!!

ــ از آن جمله می‌توان به اعمال و انتخاب‌هایی حساب‌نشده و بی‌برنامه‌ای اشاره کرد که از سـوی برخـی جوانان صورت می‌پذیرد، بطوریکه هرگاه اخبار کشته شدن زنـان و کودکـان فلسـطینی بـه سـمع و نظـر ایـن جوانان می‌رسد و یا خبر تجاوزهای روافض در عراق علیه اهل سنت را شنیده و تصاویر اهانت و شـکنجه در زندان ابوغریب را مشاهده می‌کنند و یا زمانیـکه از اخبـار ظلـم و ستمی کـه به مـردم عراق می‌شود، مطلع می‌گردند، در بسیاری حالات در انتخاب عملیات‌های نظامی خود، دچار انحراف و اشتباه شـده و دسـت بـه انجام عملیاتی می‌زنند که چهارچوب و دایره‌ی میدان جنگ را به هم ریختـه و وجهـه‌ی جهـاد را خدشـه‌دار می‌سازد، بطوریکه در انجام چنین عملیاتی، امکانات مجاهدان لحاظ نشده و حرص و اشـتیاق بـرای انتخـاب باارزشترین و سودمندترین گزینه به نفع اسلام و مسلمین، دیده نمی‌شود و مسئله‌ی هـدر رفـتن و نـابود شـدن

سرمایه و امکانات و مال و جان مجاهدان، با انتخاب گزینه‌های نظامی مرجوح و یا اعمال بی‌نظم و بی‌برنامه، عملاً مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و سرمایه و امکانات مجاهدان صرف اعمال نکایه وکم‌ارزشی می‌شود که ثمر و فائده‌ای ـ برای امت اسلامی ـ در بر ندارد. آنها با انجام چنین اعمال و عملیات‌هایی، عملاً منافع و مصالح مسلمانان و جهاد و تمکین را نادیده گرفته و این اصل را که «باید با مردم و جماهیر در حد عقل و درکشان سخن گفته شود» مراعات نمی‌کنند، تا آنجا که باعث می‌شوند مردم از اطراف مجاهدان پراکنده و دور گردند و به سمت طواغیت گرایش و توجه نمایند.

ـ یا اینکه در استفاده از وسائل و ابزاری که قبلاً در مورد آنها محکم‌کاری کرده و جوانب احتیاط را بطور کامل رعایت می‌نمودند، اکنون مرتکب سهل‌انگاری می‌شوند و ضوابط و شروطی که از قبل وجود داشته را نادیده گرفته و از آن شروط غافل گشته و تجاوز از آنها را جائز می‌پندارند .. و نزدیکترین مثال در نزد من برای این مسأله؛ عملیاتی است که در آن بعضی از مجاهدان برای به هلاک رساندن دشمن، خود را منفجر می‌سازند؛ در حالیکه برخی (از علما) این عملیات را فقط برای ضرورت جائز دانسته‌اند،آنهم زمانی که از بین بردن دشمن به غیر از این طریق ممکن نباشد، مانند مسأله‌ی «تترُّس»[1] و ضوابط آن، اما چنین افرادی را می‌بینی که در زیر سایه‌ی چنین طریقه و ادعایی و مانند آن، به این عملیات وسعت داده و به راحتی مجوز این کار را برای برادرانشان صادر می‌کنند،آنهم برای از بین بردن یک نفر از کارکنان حکومت یا وزیرانشان و یا برای کشتن چند پلیس و یا سرباز، در حالیکه با روشی غیر از این روش نیز می‌توانستند آنها را از بین ببرند و شروط و ضوابطی که دین خداوند ﷻ برای آن قرار فرموده به هیچ وجه قابل انطباق با وضعیت آنان نمی‌باشد ..

حتی در بسیاری اوقات دامنه‌ی این نوع عمیات‌ها را به مساجد روافض و اماکن عمومی نیز می‌کشانند، اماکنی که ضرورتی برای از بین بردن آنها وجود ندارد و با از بین رفتن آنها، آسیبی متوجه دشمن نمی‌شود ..

ـ و برخی‌ها در مسائل مذکور متضرر شده و آسیب می‌بینند بطوریکه جنگ و قتال در دارالکفر اصلی که غالب ساکنان آن کافرند نزد ایشان هیچ تفاوتی با جنگ و قتال در دارالکفری که أخیراً بوجود آمده و غالب ساکنان آن مسلمانند، ندارد و هر دو نوع دارالکفر، در نگاه ایشان یکسان تلقی می‌شود ..

۱ـ تترس: سپر قرار دادن، هنگامی که دشمن تعدادی مسلمان را سپر خود قرار می‌دهد و دستیابی و از بین بردن دشمن فقط با از بین بردن آن مسلمانان امکان پذیر باشد،کشتن آنان با ضوابط خود، جائز می‌باشد.

آنها هیچ اعتنایی به مصلحت جهاد و پاک نگه داشتن چهره‌ی آن ندارند و مسئله‌ی انتخاب بهترین و نافع‌ترین و پربارترین گزینه برای اسلام و مسلمین و رعایت مصالح و مفاسد در تصمیمات و انتخاب‌هایشان، از سوی آنها مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

بلکه حقیقت مسئله در نزد آنها، چیزی جز یک سری اعمال انتقام‌جویانه و حماسی نیست اعمالی که از لحاظ عقلی، شرعی و نظری فاقد برنامه و ضابطه‌ی روشن می‌باشند.

* * *

و از طرفی یاران و طرفداران طواغیت در پیاده کردن مکر و نقشه و نیرنگ خود علیه داعیان و مجاهدان و آسیب‌رساندن به آنها، فقط به سربازان و جلادان و مراکز اطلاعاتی و بازجوهای خود بسنده نمی‌کنند ..

ـ بلکه در این میان علمای سوء و درباری نیز جایگاه مهمی بعنوان انصار و یاری‌دهندگان طواغیت دارند. همان کسانی که نسبت به داعیان و مجاهدان و نسبت به عزت و رفعتی که خداوند ﷻ به فضل خود در قبال برافراشتن پرچم توحید به آنها عطا فرموده، حسادت می‌ورزند، زیرا خداوند ﷻ این عالمان درباری را بدلیل دلخوش کردن و راضی‌شدنشان به کالای بی‌ارزش دنیا و دوریشان از راه توحید و پیوستنشان به نظام حاکم، پست و بی‌ارزش گردانیده است. و مردم مشاهده نموده‌اند که اینان چگونه در کانال‌های ماهواره‌ای ظاهر گشته و چگونه روزنامه‌های حکومت در اختیارشان قرار می‌گیرد، و اینکه حکومت تمامی امکانات و امتیازات خود را برای ایشان صرف نموده و در اختیارشان قرار می‌دهد تا بدین وسیله داعیان و مجاهدان را با شبهات فاسد و دروغین و بی‌ارزش مورد تهاجم قرار دهند که به فضل خداوند ﷻ آنها را در نوشته‌هایمان در گذشته روشن نموده و بر اباطیل و شبهاتشان رد داده‌ایم. آنها داعیان و مجاهدان را با الفاظی زشت و شنیع مورد خطاب قرار داده، الفاظی که اهل اسلام از آن بری و بیزارند، مانند «خوارج» و «فرقه‌ی ضاله» و امثال این اوصاف در حقیقت برازنده‌ی آنها و رؤسایشان می‌باشد، کما اینکه در جاهای دیگر این مطلب را نیز شرح داده‌ایم ..

ـ و در این میان عده‌ای هم از جماعت‌های تجهم (جهمیه) و ارجاء (مرجئه)، سوار بر این مرکب گشته‌اند، همان کسانی که نشسته‌اند و از جهاد دوری جسته‌اند و رو به قدرت سلاطین و طاغوتیان نموده و مردم را به اطاعت از ایشان و موالات و بیعت دادن با اینان دعوت می‌کنند و از مردم می‌خواهند تا از داعیان و مجاهدانی که از طائفه‌ی منصوره می‌باشند برائت و بیزاری جویند .. و تلاش می‌کنند تا با تمسک به «ارهاب فکری» و «ارعاب اعتقادی» مجاهدان و داعیان را دچار ضرر و خذلان کنند. شبهات و روش‌هایی

که اگر آنها را مورد بررسی قرار دهی و به دنبال منابعشان بیفتی، آن را در میراث جعد (جعد بن درهم) و جهم (جهم بن صفوان) و مریسی (بشرالمریسی) و برادرانشان که اهل زیغ و مرض و گمراهی‌اند، خواهی یافت .. و به همین خاطر طاغوتیان و ملوک بدانان خوشحال گشته و آنان را دوست می‌دارند، و براستی که نضر بن شمیل راست گفت بدان وقت که ارجاء را دینی موافق ملوک توصیف نمود که (به وسیله‌ی آن) دنیا را برای خود به دست آورده و دینشان را دچار نقص می‌کنند .. البدایه و النهایه (۱۰/ ۲۷۶)

آری حکام و سلاطین، چنین کسانی را دوست داشته وآنان را به عنوان «یاران اسلام» توصیف و معرفی می‌کنند، حتی آمریکاییها نیز آنان را دوست داشته وآنان را یاوران اسلام توصیف می‌کنند! (و منظورشان همان افراد شکست خورده و ذلیلی است که آنها را در زیر پاهای خود جای داده‌اند) من نیز در آخرین اسارتم متوجه این موضوع شدم که دشمنان خداوند ﷻ با نظارت آمریکا، عده‌ای از قطب‌های جهمیه و ارجاء در عربستان و سایر مناطق را حمایت و کمک کرده‌اند تا اینکه جوانان را برای قبول فکر مسخ گشته-ی ایشان و منهج مسخ شده‌ی برخی گروه‌های اسلامی، قانع و راضی سازند تا اینکه زیر گوش و چشم آمریکا و دستگاه اطلاعاتی عرب، کار کنند و بدین وسیله جوانان به صفوف ایشان پیوسته و آنان را برای مبارزه با داعیان و مجاهدان و دفاع از والیان امور (طاغوت‌ها) تربیت وآماده کنند، آنهم در برابر اموال فراوان و عطایا و هدایای آمریکایی و مساعدت وکمک رسانی‌های وسیع و مهیا کردن لوازم اطلاعاتی و جاسوسی و فرهنگی و دینی مسخ‌شده و تغییر یافته و به همین خاطر برخی از جوانان را که تهمت‌هایی بر آنان وجود دارد را بازداشت نموده و به آنان وعده‌ی خروج و رهایی از دادگاهها و زندانها می‌دهند به شرط اینکه آنان نیز در برنامه‌هایشان داخل شوند و برای رسیدن به چنین هدفی به انواع روش‌های ترغیب و ترهیب (تشویق و تهدید) متوسل می‌شوند ..

❊ ❊ ❊

ــ و از دیگر روش‌های آسیب‌رسانی به داعیان و مجاهدان، إعمال ترورها و تبعیدها و ایجاد محرومیت در حق سران دعوت و جهاد است. یعنی در حالی که مجال و موقعیت برای علمای سوء و درباری و داعیان فتنه و ارجاء باز و فراوان است، در مقابل می‌بینیم که طواغیت و مزدورانشان سعی می‌کنند تا مشایخ و علمای دعوت و جهاد را از صحنه پاکسازی کرده و مرجعیات علمی و روؤس دعوی دعوتگران و مجاهدان را با قتل و اسارت و یا با تبعید و .. از میان بردارند، همان طور که امروز این مسئله را در تمامی مناطق مشاهده می‌کنیم. و یا اینکه آنان را از دسترسی به وسائل ارتباط جمعی و رسانه‌ها منع نموده و دور نگه می-دارند و نوشته‌های آنان را ممنوع کرده و از چاپ و انتشار آن جلوگیری می‌کنند. این در حالیست که

نوشته‌های اراذل و بی‌ارزشان اهل تهجم و ارجاء و علمای سوء به وفور ـ و با تیراژ و کیفیت بالا ـ چاپ و منتشر شده و چه بسا به طور مجانی در میان مردم توزیع می‌گردد. و همچنان که ما دیده‌ایم و مردم نیز مشاهده کرده‌اند (طاغوت‌ها و اعوانشان) با اعمال شکنجه و تهدید و وعید آنقدر بر مشایخ و علما و داعیان و مجاهدان فشار وارد می‌کنند تا اینکه آنان برخی فتاوا و تصریحاتی مخذلانه و مناقض با منهج راستین، صادر کنند و اگر از چنین مکری نیز عاجز گشتند و نتوانستند چنین سخنان و تراجعاتی را با صراحت بر آنان تحمیل نمایند؛ از روش جعل و دوبلاژ و تغییر و امضاهای جعلی عاجز نخواهند ماند ..

ـ این طاغوتیان همچنین از کارکنان جاسوس خود در بخش رسانه و مطبوعات نیز کمک می‌گیرند مانند روزنامه‌نگاران مرتد و لائیک و دیگر نویسندگان فتنه‌گر و ذلیل و نشسته از جهاد. آنها برای طعنه وارد نمودن به داعیان و مجاهدان، تیترها و عناوین روزنامه‌ها و صفحات مجلاتشان را به اقوال و بیانات پرزرق و برق طواغیت، اختصاص می‌دهند و اهل دعوت و جهاد را به عنوان گروهک‌های کوچک و کم‌تعداد و طرد شده معرفی می‌کنند و سعی می‌کنند اینگونه نشان دهند که اکثریت (چاپلوس و متملق) با طاغوت و در صف او قرار دارند .. همانطور که گذشتگان (کافر) آنان نیز چنین می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَـٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۞ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ۞ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴾ شعراء ۵۶ ـ ۵۴

«(فرعون به مأموران دستور داد و گفت: به اهالی شهرها بگوئید:) اینها (که قصد فرار و تجمع و تقویت در جای دیگری را دارند) گروه اندک و ناچیزی هستند (و ما با نخستین تاخت ایشان را گرفتار و به شکنجه و آزار می‌رسانیم) . و آنان ما را بر سر خشم می‌آورند. (البتّه جای هیچ گونه نگرانی نیست، و لیکن) ما گروهی هستیم محتاط (و بیدار و دوراندیش).»

و چه بسیار از این نویسندگان و روزنامه‌نگاران را مشاهده نموده‌ایم که سخن رانده و ابراز نموده‌اند تا اینکه دعوت را بر داعیان عیب گیرند و آنان را به تندروی و تکفیری بودن و خوارج بودن متهم نموده و در مجاهدان و جهادشان طعنه زنند و انتخابها و اعمال ایشان را کم ارزش جلوه دهند تا در این مسیر یا سایر طرق بر آنان فشار وارد آورند و مجاهدان را از راهی که خداوند ﷻ بدان راضی بوده و موجب خشم رؤسای آنان می‌گردد، بازداشته و منحرف سازند .. (پارس کردن سگها آسیبی به ابرها نمی‌رساند و مانع بارش آنها نمی‌شود).

و گاهاً برنامه‌های خود را به بررسی و بزرگ‌نمایی برخی اشتباهات مجاهدان اختصاص می‌دهند و این لغزش‌ها را به تصویر کشیده و بزرگ جلوه می‌دهند تا بدینوسیله بر سر راه مجاهدان مانع بگذارند .. و چه بسا برخی از جبهات را بزرگ و مهم جلوه داده و برای برخی میادین جنگ که مرجوح بوده و ثمرات آن

دور از دسترس اهل اسلام است، تبلیغات می‌کنند. و یا از جبهات و میادینی تعریف کرده و مطلب نوشته و فیلم نشان می‌دهند که خطر آن از تاج و تخت اربابانشان دور باشد و به این ترتیب جوانان را از کفار و طواغیت اطرافشان دور کنند و منصرف گردانند و آنها را به میادینی بفرستند که منافع جنگ در آن میادین در راستای مصالح رؤسا و اولیاء نعمت آنان از طواغیت حاکم و بزرگانشان از یهودیان و آمریکاییان باشد.

ـ و از دیگر روش‌های آنان برای آسیب رساندن به مجاهدان و داعیان برنامه‌ایست که آن را، خشکاندن و از بین بردن منابع مالی، نام نهاده‌اند و بدین صورت ارزاق و ابزار معیشت را بر داعیان و مجاهدان تنگ نموده تا اینکه جهاد ایشان را از بین برده و آن را از مسیر اصلیش منحرف سازند، و این در حالی است که اموال زیادی را در اختیار کارکنان و علمای سوء و اجیر و داعیانی که به طناب فتنه‌ی آنها دچار شده‌اند، قرار می‌دهند.

و این روش خبیث و مکارانه طاغوتیان،بسیاری از جوانان را از میدان مبارزه منحرف ساخته وآنان را به جستجو برای منابع مالی جایگزین و نامشخص واداشته است. بطوریکه این جوانان برخی اوقات به سوی احزاب گمراه و طوائف منحرف کشیده می‌شوند و یا اینکه تلاش می‌کنند با توسل به اعمال و روش‌هایی، به پول و سرمایه دست پیدا کنند در حالیکه از شرعی بودن این روش‌ها و اعمال چشم‌پوشی کرده و نقاط مخالف با شرع آن را نادیده می‌گیرند.

* از دیگر عاملان آسیب رسانی به مجاهدان ..

برخی از این عاملان مضر همان جماعت‌ها و گروه‌های تندرو و افراطی می‌باشند که اعتدال و میانه‌روی اهل حق را بر آنان عیب می‌گیرند و حتی بخاطر آن اهل حق را تکفیر می‌کنند و چه بسا به همین خاطر خون و مال و ناموسشان را نیز حلال بدانند و آنها را به مبارزات حاشیه‌ای کشانده و مشغول سازند که هیچ سود و ثمره‌ای در ورای آن وجود ندارد .. و عاقل کسی است که در این راه با آنان هم مسیر نگشته و از فتنه‌ی آنان ضررمند نگردد ..

از امام ابن جریر و دیگران روایت شده است که یکی از خوارج هنگام نماز صبح خطاب به امام علی ﷺ این آیه را خواند: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ زمر ۶۵

«همانا به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک‌ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.»

امام علی ﷺ نیز در نماز جواب وی را چنین داد: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ روم ٦٠

«پس شکیبائی داشته باش. وعده خدا به طور مسلم حق است. هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند، مایه خشم و ناراحتی تو گردند (و عدم ایمان ایشان، تاب و توان و صبر و شکیبائی را از تو سلب کند).»

ـ از دیگر مخالفان کسانی هستند که در منهج و گزینش و اجتهادات خود (با طائفه‌ی منصوره) مخالفت می‌ورزند؛ حال فرقی ندارد چه از قاعدین و نشستگان از جهاد باشند و چه در زمره‌ی مقاتلین و مبارزین ..

به این صورت که برخی از قاعدین (کسانی که قتال نمی کنند و نشسته‌اند)، جهاد مجاهدان را نا به جا و روش آنان را معیوب دانسته و با شبهه‌پراکنی، قدرت آنان را دچار ضعف و پراکندگی می کنند، و صفوفشان را سست و جماعتشان را متفرق می‌سازند و موجبات ضعف و خُذلان آنها را فراهم می کنند .. تا جایی که ـ با کمال تأسف ـ برخی مشایخ و علما کارشان به جایی می‌رسد که با نظام حاکم همکاری نموده تا اینکه جوانان را قانع نمایند و بر آنان فشار وارد ساخته و برای تسلیم شدنشان اصرار ورزند و از آنان می‌خواهند تا برای حکم طواغیت تنازل کرده و کوتاه بیایند تا در نتیجه شامل آن چیزی گردند که دولت کافر به نام عفو و بخشش برای گروه‌های گمراه، به اجرا گذاشته است .. !!

ـ و دسته‌ی دیگر (از مخالفان) مبارزینی هستند که خود را به گزینه‌هایی مرجوح و کم ارزش مشغول نموده‌اند، مخصوصاً فصامیونی که قبلاً به آنان اشاره نمودم (در وقفه‌ی پانزدهم: آفات دعوت) کسانی که از عیب‌جویی از داعیان مخلص دست نمی‌کشند وآنان را به خاطر التزامشان به دعوت سرزنش می کنند، دعوتی که جزئی جداناشدنی از برنامه‌ی جدی و هدفمند جهاد می‌باشد. و با ارهاب فکری خاصی در مقابل آنها می‌ایستند و داعیان را به قعود و نشستن و دوری نمودن از جهاد و مانند آن متهم می‌سازند، و به شرایط سرزمین آن داعیان و یا امکاناتشان و یا مراحل عمل و دعوتشان توجهی ندارند. و چه بسا در خلال چنین ارهاب و ترساندنی و در خلال چنین فشارهای پیاپی بر داعیان، بر برخی از آنها تأثیر منفی گذاشته و به آنان ضرر رسانند؛ وآنان را از انتخاب‌های پرثمر و اصلح برای دین خداوند ﷻ منحرف ساخته، در حالی که (این انتخابها) از بسیاری اعمال قتالی کم ثمر وکم فائده، نافع‌تر بوده. اعمالی که تنها پشتوانه‌ی آن حماسه و احساسات برخی افرادی فصامی است. بدین صورت آنان را با استفاده از فشار و تحریک احساسات به سمت اعمال مرجوح کشانده و یا آنان را به اعمال انتقام جویانه و زودگذر و بدون برنامه مشغول می‌سازند. لذا بسیاری از وسائل نزد ایشان تبدیل به اهدافی می‌شوند که اتباع و پیروان خود و بلکه عموم امت را بدان مشغول می‌سازند، و یا اینکه نیل به اهداف موجب می‌گردد تا وسائل و اسباب برای آنان جائز گردد. اسباب و وسائلی که قبل از پیدایش چنین حماسه و احساساتی، هیچ توجیه قابل قبولی

برای استفاده از آنها وجود نداشت. اینگونه افراد به نوع گزینه‌ها و اختیارات و تصمیمات خود اعتنایی ندارند و ـ در اتخاذ سیاست‌ها و اعمال خود ـ از بسیاری ممنوعات شرعی تجاوز می‌نمایند ..

ــ و این آفتی نیست که فقط گریبانگیر جوانان تنگ‌نظر و انتخاب‌های سطحی و حماسی ایشان گردد بلکه با تأسف و تألم شدید، رؤسا و مشایخ و مراجع نیز از آن متاثر گشته و با حماسه‌ی توخالی و انتخاب‌های سطحی و اعمال انتقام‌جویانه و بی‌برنامه‌ی این جوانان، همراه و همگام شده‌اند ..

از حکیمی پرسیده شد که: «ذلیل‌ترین مردم چه کسی است؟ در جواب گفت: عالم و دانشمندی که حکم یک جاهل و نادان بر وی جاری می‌گردد».

و این امر یکی از آفات و فتنه‌ها به شمار می‌رود؛ که شیخ و عالم بجای اینکه به دیگران سمت و سو بدهد، به او سمت و سو داده شود و به جای اینکه از وی پیروی و تبعیت شود، خود تابع جاهلان گردد و به جای اینکه بر دیگران تأثیر بگذارد، خود از دیگران تأثیر پذیرد و به جای اینکه مورد اطاعت قرار گیرد، خود مطیع جاهلان شود. و نیز فتنه و مصیبت آن است که مراجع، تحت فشار برخی گفته‌ها و متأثر از احساسات و امیال و آرزوی برخی جوانان سطحی‌نگر و ساده‌لوح، دچار اشتباه و سردرگمی شوند ..

این را به صورت آشکار در موضع‌گیری‌ها و فتاوا و بیانات برخی مشایخ این حرکت جهادی مبارک، درباره‌ی بعضی حرکات اشتباه و شکست‌آور قتال در فلسطین مشاهده نموده‌ام، بطوریکه آنها در خلال بیانات و فتاوای خود آن عملیات‌ها را بدون ملاحظه و مراعات تأیید کرده‌اند .. و مشاهده کرده‌ام که بدون ملاحظه از آنان دفاع نموده و وسعت‌بخشیدن و فراگیر شدن این نوع عملیات‌ها را تأیید و به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی انجام آن را تجویز کرده‌اند، عملیاتی که مخذلان و نشستگان از جهاد، آن را انتحار و خودکشی نامیده و عملیات این جوانان حماسی را استشهادی نمی‌دانند لیک ما آن را جزو عملیات‌های جهادی بحساب می‌آوریم بشرطی که ضوابط و شروط انجام آن رعایت گردد ..

ــ و از دیگر صورتهایی که اهل دعوت و جهاد، بواسطه‌ی آن متضرر می‌گردند؛ نامه‌هایی حماسی و احساسی است که برخی از رؤسای مجاهدان در مناطق مختلف منتشر می‌سازند و جوانان را برای ملحق شدن به ایشان و شرکت در برنامه‌های قتالی که طبیعتی انتقام‌جویانه و کم ثمر و نکائی دارند، تشویق و تحریک می‌کنند و از داعیان اهل عمل به خاطر ثبات و پایداریشان بر دعوت، عیب‌جویی نموده و چه بسا آنان را به قعود و دلبستگی به دنیا متهم می‌سازند. این مسئله در واقع تحقیر و کوچک کردن (مفهوم) جهاد و دور ساختن آن از محتوا و برنامه‌های لا ینفک آن است، برنامه‌هایی که امید رسیدن به تمکین برای مسلمانان در آن وجود دارد ..

من امثال این موضوعات حماسی و تحریک‌آمیز را که در نامه‌ها و بیانیه‌های برخی از آنها آمده بوده خوانده‌ام، همچنین بیانیه‌ها و نامه‌های صادره بعد از غزوات یازده سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلو را شنیده و خوانده‌ام .. هر چند که ما از این غزوه و از قهرمانان آن دفاع نموده‌ایم و علمای درباری و سوئی که در این عملیات طعنه وارد می‌کردند، را رد داده و مجاهدان را از اتهاماتشان تبرئه نمودیم .. اما به حق که ما بعد از شنیدن تصریحات و بیانات و نوارهایی که بعد از این غزوه منتشر گردید، دردمند گشتیم. بیانات و سخنانی که در خلال در آن از جوانان در مناطق مختلف خواسته شده بود تا به منهج و روش آنان تغییر منهج دهند و در آن (طلب علم و دعوت) بر طلبه‌ی علم و دعوتگران، عیب گرفته شده و التزام آنان به برنامه‌های دعوت، کم‌ارزش و بی‌ثمر اعلام شده بود ..

از نظر من چنین سخنانی، ناشی از ضعف فقه و فهم و درایت و سطحی نگری در تعامل با جهاد و منحصر نمودن آن در عملیات نکائی صرف است، و نیز به دلیل عدم تعامل با جهاد به مانند مشروع و برنامه‌ای متکامل است، برنامه‌ای که در راستای رسیدن به تمکین امت اسلامی حرکت کند. حال اگر آنها جهاد را به شکلی پخته و بر اساس برنامه‌ای متکامل به پیش ببرند، مسلماً شرایط و توان مسلمانان منطقه را مورد توجه و لحاظ قرار خواهند داد و دستاوردهای داعیان در مراحل مختلف دعوی را مورد توجه قرار داده و چه بسا بر مناطقی متمرکز شده و برخی دیگر را رها نمایند، یا برخی جبهات را بر برخی دیگر ترجیح داده و یا بعضی عملیات‌ها و انتخاب‌ها را بر بعضی دیگری ترجیح دهند، بر این اساس که پرثمرترین و نافع‌ترین گزینه‌ها را برای اسلام و مسلمین اختیار نمایند و دیگر داعیان را به ترک دعوت و پاره کردن ریسمان تنیده شده‌ی آن، دعوت نخواهند نمود، و تلاش داعیان و علماء را جزئی جدا ناشدنی از برنامه‌ی جهادی پخته و متکامل به حساب خواهند آورد ..

و از طرفی اگر داعیان نسبت به این مسائل وعی و آگاهی کافی داشته باشند هیچگاه از چنین بیاناتی متضرر و متأثر نمی‌شوند و دیگر شرایط و تحولاتی که همواره بر تصمیمات و برنامه‌های افراد سطحی‌نگر و احساسی تأثیر می‌گذارد، آنها را دچار آسیب نخواهد کرد .. زیرا انسان‌های عاقل و دوراندیش، با مخالفت مخالفان دچار آسیب نمی‌شوند ..

هنگامی که بنده در تأملی که قبلاً داشتیم، کار قهرمانان غزوات نیویورک و واشنطن را مورد ستایش و تمجید قرار دادم تنها هدفم تأکید بر این نکته بود که کار این قهرمانان، کاری متمایز و منحصر به فرد بود که از خداوند ﷻ خواستارم ایشان را در فردوس اعلی سکنی دهد؛ این قهرمانان چندین سال مشغول برنامه-ریزی و نقشه‌چینی و خودسازی و سنگرنشینی و انتظار برای انجام این عملیات بزرگ، بودند. بطوریکه چنان

غرق در برنامه‌ریزی و نقشه‌کشیدن شده بودند که تحولات دنیا لطمه‌ای به کـار اصـلی آنهـا نـزده و تغییـرات محیط موجب تغییر ایشان نگشت، یعنی علی رغم شوق و حرارت و حماسه‌ای کـه (بـرای شـهادت و انجـام عملیات داشتند) هرگز از راه و هدف خویش منحرف نشدند و برنامـه‌هایشـان را تعطیـل ننمودنـد و ریسـمان بافته‌ی شده‌ی خود را از هم باز نکردند .. حالتی که هنگام ریزش برج‌های دوقلو و مشاهده آن صحنه، بر سر خیلی‌ها آمد؛ کسانی که از دیدن این صحنه مبهوت و شگفت‌زده شـدند (و بـه یکبـاره بـا دیـدن ایـن صـحنه برنامه و منهج کاری خود را به شکلی منفی و نامطلوب تغییر دادند).

و این منظره‌ای است که برای بسیاری از ستمدیدگان و داعیان و مجاهدان خوشـگوار و در همـان حـال ناگوار و ترسناک است و آثار این عملیات نیز برای بسـیاری از داعیـان و مجاهـدان، بعضـی اوقـات مثبـت و خوشگوار بوده و برای برخی دیگر ناگوار و منفـی مـی‌باشـد. صـحبت از آثـار مثبـت و گـوارا در ایـن وقفـه مطلوب و مورد نظر نمی‌باشد و ما را در شرح این وقفه یاری نخواهد داد.

ـ اما از آثار ترس‌آور و ناگوار این صحنه، می‌توان بـه لطمـات و آسـیب‌هـایی اشـاره کـرد کـه متوجـه بسیاری از داعیان شده و موجبات تغییر و انکشاف احوال و اوضاع آنان را فراهم آورده اسـت، همچنـان کـه گفته شده:

ستعلم إذا انجلى الغبار *** أفرس تحتك أم حمار

هنگامی که گرد غبار ناپدید گشت، خواهی دانست *** که سوار بر اسب گشته‌ای یا اینکه الاغی در زیر توست

زیرا بسیاری از اشخاصی که جوانان به آنها حسن ظـن دارنـد؛ همـان کسـانی کـه عصـا را از وسـط مـی‌گیرنـد و بسیاری از مردم شناخت دقیقی از آنهـا ندارنـد یـا جوهره‌ی حقیقـی آنهـا را نمـی‌شناسـند، ـ پـس از ایـن حـادثه و مشاهده‌ی این صحنه‌ها ـ احوال حقیقی آنها برای مردم کشف و آشکار می‌گردد ..

مانند حالتی که طواغیت بعد از شنیدن و مشاهده‌ی صحنه‌های این غزوات مبـارک، آشـکارا و مخفیانـه به سوی پایگاه‌های نظامی اربابشان بوش می‌شتابند چراکه سرورشان بوش بر سرشان فریاد زده است کـه: «یـا با مایید یا علیه ما .. »

فرومایگان نشسته از جهاد نیز به سمت پایگاه‌های نظامی حکام و سلاطین روان می‌شوند و یا اینکه خود پایگاهی برای خیانت و مانع تراشی برپا می‌کنند و از مجاهدان اعلام برائـت کـرده و از دیـن خـود بازگشـت

می‌کنند که این خود از لطمات وخیمی است که متوجه جهاد و مجاهدان می‌شود. از خداوند ﷻ سلامت و عافیت را خواستاریم ..

ـ نوع دیگری از آسیب‌ها و لطماتی که بعد از آن حوادث بروز یافت متوجه برخی از داعیان و حتی سران و مشایخی شد که جوانان را برای تعلیم و تدریس و تربیت و إعداد، به دور خود جمع کرده بودند. بطوریکه با این کار خود خیری عظیمی را به امت اسلامی تقدیم می‌کردند و خود طعم این خیر عظیم را چشیده و عظمت آن را درک کرده بودند، اما صحنه‌های فروریختن برج‌های دوقلو را تحمل نکردند و همراه با ریزش برج‌ها، برنامه‌های دعوی و تربیتی ایشان نیز تماماً فروریخت و مصداق بارز این گفته شدند:

وكنت أرى أن قد تناهى بي الهوى *** إلى غاية ما فوقها بي مطلبُ

فلما تلاقينا و عاينت حسنها *** تيقنت أني إنما كنت ألعبُ

من برای رسیدن به هدفی بزرگ که بجز آن خواسته‌ای نداشتم، نفس و هوای خویش را بازمی‌داشتم

اما زمانیکه که با هم ملاقات کردیم و حسن و جمالش را دریافتم، یقین حاصل کردم که این کار من (نهی از هوا و هوس) چیزی جز یکی بازی نیست که بدان مشغول گشته‌ام. (وکار خود را در برابر او ناچیز پنداشتم و..)

به این ترتیب با دیدن این وقایع به جنب و جوش می‌افتند در حالیکه خود نمی‌دانند که چکار می کنند، و از هول و شدت ضربه، خود نمی دانند که واقعاً چه می‌خواهند و در پی چه هستند. یک بار می‌بینی که پیروان خود را برای رفتن به افغانستان ندا می‌دهند، به این حجت که می‌خواهند به یاری مجاهدان آنجا بشتابند که زیر بمباران انواع هواپیماها و موشک‌هایی که از دریا شلیک می‌شوند، قرارگرفته‌اند، و این درحالی است که هیچ نوع درگیری مستقیم و رویارویی آنجا وجود ندارد بلکه جنگی که دشمن به راه انداخته، جنگی است بزدلانه که از دور و پشت دیوارها آن را اداره می کند. و در آن هنگام چنانچه این داعیان کارشان را با جدیت در سرزمین خود انجام می‌دادند، کمک و منفعت آنها برای مجاهدان بیشتر و ضربه‌ای که بر دشمنان وارد می‌کردند به مراتب کاری‌تر و سنگین‌تر بود. و گاهی هم آنها را می‌بینی که به فکر رفتن به عراق می‌افتند تنها به این خاطر که یک سری عملیات‌ها را در فلوجه و بغداد مشاهده کرده‌اند، و وقتی که راه بر آنها بسته می‌شد به الجزایر روی می‌آوردند و وقتی هم که صدای انفجار یا عملیاتی در ازبکستان به گوششان می‌رسید، سکان کشتی خود را به سمت آن دیار می‌چرخاندند و برنامه‌های خود را در آنجا متمرکز می کردند .. به این ترتیب در میان موجی از تغییرات و عوض‌شدن‌های عجیب و غریب گرفتار

شده‌اند و خود و برادرانشان را در آن سردرگم کرده‌اند و امور و افکار خود را پراکنده ساخته و برنامه‌های دعوی خود را بر هم زده‌اند و ریسمان خود را بعد از بافتن و به قدرت رسیدن از نو برتافته و از بین برده‌اند ..

و جهاد را در اعمالی نکایه‌ای بیهوده‌ای که در مناطق مختلف انجام می‌دهند، منحصر نموده‌اند وآن عملیات را به بهانه‌ی دفع دشمن توجیه می‌کنند. در حالی که دشمن در تمام سرزمین‌ها داخل شده و سر به هر جایی کشیده است، و هیچ مزیت و برتری در سرزمینی که انتخاب نموده‌اند و جوانان خود را به آنجا فرستاده، بر دیگر جاها وجود ندارد و این در حالیست که انتخابهای خود را از دعوت و تلاش داعیان جدا نموده‌اند ..

تا به آنجا که جوانان زیادی نزد من آمده‌اند و از اینکه بازیچه‌ی افکار سران و رؤسایشان شده‌اند، شاکی بودند و بخاطر اضطراب و سرگردانی و پراکندگی افکار و متفرق شدن جوانان ناراحت شده و گلایه می‌کردند. برخی دیگر نیز به من مراجعه نموده در حالی که به خاطر خلع و عزل و تغییراتی که بخاطر تأثیرپذیری و دوگانگی در ایشان ایجاد گشته و تغییرات حساب‌نشده و بی‌برنامه و زوردگذری که خود آن را بوجود آورده‌اند، احساس گناه و معصیت می‌کردند و از اینکه برخی از جوانان را گاهی به آنجا و گاهی به اینجا کشانده‌اند و عاقبت باعث دستگیر شدن برخی افراد در سوریه و برخی در اردن و برخی دیگر در عراق شده‌اند، ناراحت و معذب بودند.

شکی نیست که اینها همگی از علایم آسیب‌پذیر بودن این جوانان از حوادث و رویدادهای مختلف است، آسیب‌هایی که از نبود برنامه‌ای خاص و عدم پیروی از نقشه‌ای واضح و معین برای رویارویی با این حوادث یا همان فقدان استراتژی مشخص در کار و فعالیت اسلامی، ناشی می‌شوند. و اینها همگی به علت تغییرات و تحولات عاطفی و عکس العمل‌های آنی و احساسی بوجود می‌آیند .. این کارها و تصرفات حساب‌نشده و عاطفی در مجال دعوت و جهاد موجب هدر رفتن تلاش‌ها و عمر و اوقات جوانان و از هم گسیختن طرح‌ها و فعالیت‌ها می‌شود و اعضا و جوانان را متفرق می‌سازد و از آن طرف، اعتماد به جوانان و عمر و اوقات آنها کمتر شده بطوریکه شایستگی پذیرش مسئولیت‌ها و بدست گرفتن زمام امور از این جوانان سلب می‌شود.

*　　*　　*

پس از ذکر این مسائل می‌گوییم که چنین مکر و نیرنگی از سوی طواغیت و یاورانشان برای ایجاد سد و مانع بر سر راه داعیان و مجاهدان، و چنین ضربه‌ها و طعنه‌هایی که مخالفان بر ایشان وارد می‌سازند، این ضرورت را برای داعیان و مجاهدان به وجود می‌آورد که به اندازه‌ای از علم شرعی و فقه سیاسی بهره‌منده

شوند و چنان اعتصام و تمسکی بـه خداونـد ﷻ و دیـنش داشـته باشـند کـه بتواننـد کیـد و نیرنـگ دشـمنان خداوند ﷻ را دفع کرده و از شر آنها در امان بمانند و همچنین از خیانت و خذلان فرومایگان و نشستگان از جهاد، سالم مانده و از گزند طعنه‌های مخالفان مصون بمانند ..

تا به حقیقت جزئی از طائفه‌ی منصوره و قائم به دین خداوند ﷻ باشند،کسانی که مخالفـت مخالفـان و خیانت مخذلان به ایشان ضرری نمی‌رساند .. و عرب می گوید:

الحرُّ إن حالت أو مالت قوسه فسهمه صائب ..

وإذا استوى فسكين وإذا التوى فمنجل ..

انسان حر وآزاده اگر کمانش چه معیوب و کهنه باشد و چـه سـالم و ارزشـمند، فرقـی بـرایش نخواهـد داشت چرا که تیرش همچنان محکم و برنده خواهد بود .. و هنگامی که (آلت مبـارزه‌اش) راسـت و مسـقیم باشد به مانند چاقو (تیز و بران) خواهد بود و اگر کج و معوج باشد به مانند داس (بران و تیز) خواهد بود ..

و رسیدن به این هدف و مقصود بزرگ اسباب و وسائلی را می‌طلبد که داعیـان و مجاهـدان هیچگـاه از آنها بی‌نیاز نخواهند بود؛ و تمسک به این اسباب و وسائل، تنها علاج مفید، پیروزی‌آفرین و رهـایی‌بخـش از این فتنه‌هاست. از جمله‌ی این اسباب:

- مهم‌ترین این امور علمی است که به یقین تبدیل گشته و (شخص) را از شبهات گمـراه‌کننـده در امـان داشـته و دور نماید، و قسم به خداوند ﷻ که سخنان بی‌ارزش علمای سوء و برادران «جهم» و «مریسی» در قلوب جایی نداشته مگر اینکه آن قلبها از نور علم خالی شده باشند؛ قلب‌های که با نور وحی روشن نیستند همـواره مرتـع و چراگاهی برای تاریکی‌های جهل در آن موجود می‌باشد. اما قسم به خداونـد ﷻ کـه سـخنان اهـل ضـلالت و گمراهی، نزد اهل تحقیق و علم، بی‌ارزش و هیچ می‌باشد، و به فضل خداوند ﷻ ما این امر را برعهده گرفته و آن سخنان را در نوشته‌هایمان در گذشته روشن و واضح نموده‌ایم، و آن کتابها را تقدیم به برادرانمان نمـوده و امر را برای آنان آسان نموده‌ایم و بگونه‌ای که حاصل سالها تلاش را ظرف لحظات و ساعاتی معدود می‌توانند به دست آورند و هیچ زحمت و تلاش آنچنانی برای آنها لازم نیست جز اینکـه در ایـن کتابهـا نظـر بیفکننـد و محروم آن کسی است که خداوند ﷻ او را از این نعمت محروم سازد (و به این نوشته‌ها نگاه نیندازد)..

لا تخش من بدعٍ لهم و حوادثٍ *** ما دمت في كنف الكتاب و حرزه

من كان حارسه الكتاب و درعُهُ *** لم يـخش من طعن العدو و وخزه

لا تخش من شبهاتهم و احمل إذا *** ما قـابلتك بنصـره و بعـزه

و الله ما هـاب امـرؤ شبهاتهم *** إلا لضعـف القلب منه و عجزه

از بدعتها و و نوآوری‌ها ترس و خوفی نداشته باش *** مادامی که در پناه و در سنگر کتاب (و علم) قرار داری

کسی که سپر و نگهبانش کتاب باشد *** از طعنه و سرزنش دشمن باکی نخواهد داشت

از شبهـات آنـان تـرسی به دل راه نده *** مادامی که در سایه عزت و نصرت کتـاب با آنان مقـابله می کنی

قسم به الله شبهات آنان موجب ترس فردی نمی‌شود *** مگر بخاطر ضعف قلب و عجزش از تمسک به کتاب

- یکی دیگر از این اسباب مهم، تقوا و پرهیزگاری است، به وسیله تقواست که داعی و مجاهد می‌تواند از شهوات و مکرهای آنان در امان بماند، و ستون‌های تقوا عبارتند از:
  - صبر نمودن بر اطاعت خداوند ﷻ.
  - و صبر گرفتن بر ترک معاصی، چرا که قلب تنها با انجـام عبـادت و اجتنـاب از معصیت و عـدم روی آوردن به فتنه‌ها و منکرات، زنده می‌باشد و در صحیح بخاری بابی وجود دارد با عنـوان: «فـرار کـردن از فتنه‌ها بخشی از دین است».
  - همچنین ملحق شدن به طائفه‌ی منصوره و صبر نمودن در کنار ایشان که همان صالحان و یـاوران دیـن می‌باشند، ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... تا آخر آیه﴾ کهف ۲۸

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرسـتند و بـه فریـاد مـی‌خواننـد، (و تنهـا رضای) ذات او را می‌طلبند، و چشمانت از ایشان (به سـوی ثروتمنـدان و قدرتمنـدان مسـتکبر) بـرای جسـتن زینت حیات دنیوی برنگردد»

- در سایه‌ی این صبر و ثمرات آن از تقوا، مجاهد و داعی از کیـد دشـمنان خداونـد ﷻ در امـان خواهـد بـود، خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ آل عمران ۱۲۰

«و اگر (در برابـر اذیّـت و آزارشـان) بردبـاری کنیـد و (از دوسـتی بـا ایشـان) بپرهیزیـد، حیلـه‌گـری (و دشمنانگی خائنانه) آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، (چـه) شـکّی نیسـت خداونـد بدانچـه انجـام مـی‌دهنـد احاطه دارد (و قادر به دفع نقشه‌های خائنانه و نیرنگهای اهریمنانه ایشان از شما است).»

- و امامت در دین حاصل نمی‌شود جز در سایه‌ی یقینی که با علم حاصل می‌شود و داعی و مجاهد را از شبهات اقوام مصون می‌دارد و با صبری که میوه‌ی آن تقواست و داعی و مجاهد را از کید و نیرنگ آنها ایمن می‌دارد. همچنان که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ سجده ۲۴

«و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمائی می‌نمودند، بدان گاه که بنی‌اسرائیل (در راه خدا بر تحمّل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند.»

و به همین خاطر شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌فرماید: «با صبر و یقین، امامت در دین حاصل می‌گردد».

- و از دیگر عواملی که باعث رسیدن به علم حقیقی و تطبیق واقعی و مناسب آن، با واقع می‌گردد، توجه نمودن و مصاحبت و پیروی از مراجع علمی این جریان فکری (سلفی جهادی)، همان علمای عامل و داعیان ربانی؛ کسانی که در مهم‌ترین سنگرهای اسلام قرار گرفته و در برابر طواغیت ایستادگی نموده و در مواجهه‌ی با آنان صبر و ثبات پیشه کرده‌اند، و مسؤلیت رد دادن شبهات علمای مزدور و درباری و پیروان آنان از جماعات جهمیه و مرجئه را بر عهده گرفته‌اند. بنابراین بر جوانان امت واجب است که پشت چنین علمای عادلی صف ببندند، علمایی که رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ نموده و از هیچ احدی غیر الله، خشیت و خوفی ندارند. بر جوانان واجب است که حول ایشان و نوشته‌هایشان جمع گشته و از تجارب و مهارت‌های ایشان بهره برده و خود را از آنها دور نگردانند و بر حذر باشند از اینکه بر تجارب کم و کوتاه خود اکتفاء نموده و یا اینکه بواسطه‌ی احساسات و حماسه‌ی توخالی مغرور گشته و فریب بخورند؛ امور و اعمالی حماسی که تبدیل به تازیانه‌ای گشته که به دست برخی از سطحی نگران افتاده و آنان نیز بر جوانان و بر بسیاری از مشایخ تسلط یافته و آنان را به سوی اعمالی شکست‌آور که چهره‌ی جهاد را مشوه می‌نماید، رهبری می‌کنند، و یا اینکه انتخاب‌هایی بیهوده و مرجوح را اختیار نموده و یا عملیات‌ها و اعمالی انتقام‌جویانه و بی‌برنامه را انجام می‌دهند و بدین طریق مراجع خبیر و ماهر و فقیه و صاحب‌نظر را به ادعای اینکه آنان اهل ثغور و سنگربانی نمی‌باشند، به کنار می‌نهند و چنان می‌پندارند که اهل ثغور و سنگربانی، داناترین افراد نسبت به فقه جهاد می‌باشند، بدین ترتیب جهاد و ثغور و سنگربانی را در اعمالی نکائی و عکس‌العمل‌های انتقامی و بدون برنامه منحصر می‌دانند و هر کسی که عقل و فهمی داشته باشد، می‌داند که اولی‌ترین مردم به توصیف اهل ثغور و طائفه‌ی منصوره، علمای عاملی هستند که اوامر این دین را برپاداشته

و بر آن ثابت‌اند و در بزرگترین سنگرهای اسلام و در برابر طواغیت و علمای سوء می‌ایستند و اگر چنین علمای عاملی اهل ثغور نباشند، در تمام دنیا اهل ثغوری یافت نخواهد شد ..

- و از جمله علم و فهمی که واجب است یاران این طائفه‌ی قائم به اوامر خداوند ﷻ از آن بهره‌مند شوند تا از گزند دشمنان و مخالفان در امان باشند، روشن نمودن طریق و راه مجرمان می‌باشد. براستی که خداوند ﷻ آیات بینات را برای ما تفصیل فرمودند تا این مقصد عظیم برای ما روشن گردد .. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نفَصِّلُ الآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾ انعام ۵۵

«این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) مجرمان (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.»

لذا شناخت مکائد و حیله‌های دشمنان و بصیرت و احاطه داشتن بر روش‌ها و وسائل آنان، عامل مهمی است برای در امان ماندن از آسیب و گزند این دشمنان .. و به همین خاطر در این نوشته‌ی کوتاه و مختصر به رنگ‌ها و انواع مختلف آن اشاره نمودم. بر داعیان و مجاهدان واجب و ضروری است که خود را به حد و مستوای مسؤلیت و امانت عظیمی که در این راه برعهده دارند، برسانند تا اینکه در حد طائفه‌ی ظاهره و قائمه به دین خداوند ﷻ باشند و در حذر نمودن و زیرکی و انتخابها و فهم و خطاب سیاسی و ادبیات رسانه‌ای، خود را به سطح نبردی که آتش آن علیه‌شان برافروخته شده، برسانند و برای مقابله با نقشه‌ها و برنامه‌های مهمی که دشمنان برای این دین تدارک دیده‌اند، خود را آماده کنند و با ساده‌اندیشی و سطحی نگری با جهاد تعامل ننمایند، زیرا ساده لوحان و فقیر احوالان و مرغان بی‌پر و بال نمی‌توانند از عهده نقشه‌ها و نیرنگ‌های خبیثانه‌ی دشمنان امروز بر بیایند بلکه تنها شجاع‌دلان و پهلوانان و عقابهای تیزپرواز می‌توانند در برابر آنها ایستاده و مسؤلیت نابود کردنشان را برعهده بگیرند ..

- و به همین خاطر و به دلیل اینکه جنگ علیه این طائفه و دینش، جهانی و سراسری شده است و نوع و اندازه و تعداد اسباب و امکانات این جنگ، بسیار فراوان و خطرناک شده است و با توجه به اینکه اصل سرمایه‌ی داعیان و مجاهدان مخلص چه به لحاظ کمیت و چه از نظر کیفیت، در مقایسه با دشمنان بسیار کم و اندک می‌باشد، بنابراین امروز برای صادقانی که به طور جدی و آگاه، شرایط و امکانات امت و جنگ برافروخته شده علیه امت اسلامی را می‌شناسند، هرگز مکان و فرصتی برای انجام اعمال ضعیف و بی‌برنامه و شکست‌آفرین، وجود ندارد؛ بلکه برآنان واجب است تا گزینه‌هایی را اختیار کنند که برای دین و جهادشان نافع‌ترین بوده و بیشترین ثمر را برای امت درپی داشته و اصلح‌ترین گزینه‌ها برای جهاد باشد که بیشترین و محکم‌ترین ضربه را بر پیکر کفر و نقشه‌ها و برنامه‌هایش وارد سازد، نه اینکه انتخابهایشان بر اساس

عکس‌العمل‌هایی آشفته در مقابل دشمن باشد که در آن صورت نتیجه‌ی آن اعمالی خواهد بود مرجوح، کم ارزش و بی‌برنامه و خالی از رعب و هیبت؛ اعمالی که میدان مبارزه را متفرق و پراکنده ساخته و یا موجبات عیب‌جویی از داعیان و مجاهدان و زشت‌نمودن چهره‌ی آنان را فراهم کرده و مردم را از راه و اطراف آنها متفرق می‌سازد و موجب می‌شود تا مردم نیز علیه ایشان جبهه‌گیری کنند که در این صورت مجاهدان نه تنها در نقش منجی و مصلح ظاهر نمی‌شوند بلکه در نگاه مردم شکل و صورت دشمنان مردم مستضعف را بخود می‌گیرند اما دشمنان حقیقی آنان که طواغیت می‌باشند شکل و تصویر مصلحان و نجات‌دهندگانی را به خود می‌گیرند که حامی مردم در برابر ترس و ارهاب داعیان و مجاهدان هستند و بدین صورت و با انجام چنین اعمالی دشمن را در رسیدن به مکائدش یاری داده و اوراق مخلوط گشته و حق و باطل در هم آمیخته می‌شود .. و کسی که در انتخاب گزینه‌هایش به این اعتبارات نگاه نیانداخته و بدان توجه ننماید و آنها را مراعات نکند؛ فرموده‌ی پیامبر ﷺ را در مرحله‌ای از مراحل حرکت طائفه‌ی منصوره درک ننموده است، آنجا که فرمودند: «**دعهم لا يتحدث الناس محمد يقتل أصحابه**» یعنی: «آنان را به حال خود رها کنید تا اینکه مردم نگویند که محمد اصحاب خود را می‌کشد» و فرموده‌ی دیگر ایشان: «**إذاً ترعد له آنف كثيرة**» یعنی: «با کشتن وی مدینه بیشتر به لرزه خواهد افتاد» و فرموده‌ی دیگر: «**لولا أن قومك حديثو عهد بالإسلام**» یعنی: «اگر قوم تو تازه مسلمان نشده بودند» و مانند این فرمایشات که ضوابط و اشارات و نشانه‌های مهمی از راه و منهج طائفه منصوره می‌باشند ..

در هر حال، مقرر و معلوم شد که ردود فعل و عکس‌العمل‌های زودگذر و احساسی جزو امور دقیق و برنامه‌ریزی شده محسوب نمی‌شوند، بلکه صرفاً انفعالات و هیجاناتی هستند که غالباً دشمن خود موجب شکل گیری آن می‌شود. و در واقع این دشمن است که در جوی احساسی و نامتعادل، چنین عکس‌العمل‌هایی را (در میان مسلمانان) بوجود آورده و بر آن متمرکز می‌شود، بنابراین صاحب حقیقی این افعال، دشمن است و کسی هم که چنین اعمالی از او صادر می‌شود در واقع متأثر و منفعل می‌باشد نه فاعل اصلی آن اعمال.

از دیگر مواردی که (داعی و مجاهد) را در قلعه‌ای محکم در برابر مکرهای دشمن می‌گذارد و او را از آسیب از آنها محفوظ می‌دارد، این است که داعی و مجاهد دائماً و در هر شرایطی و حتی با داشتن سخت‌ترین زخم‌ها و دردها، معامله و بیعتی را که با مولایش بسته، به یاد آورد. آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَّ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِّ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾ توبه ١١١

«بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است و) وعده راستین آن را داده است.»

و این بیعت را نقض ننموده و از آن کناره‌گیری نکند و در آن شرط و پشیمانی نداشته، و نخواهد که در آن تغییری ایجاد نموده و یا جایگزینی برای آن گزینند و اموری که می‌تواند او را در این امر یاری دهد این است که کرم و بخشش مشتری را به یاد آورده و شرافت و مکانت و قیمتی را که در برابر نفس و مالش به وی داده می‌شود، متذکر گردد و بزرگی ثوابی را که در برابر این بیعت به وی می‌رسد، یادآور شود و بداند که چه خسران و زیان بزرگی به وی می‌رسد که اگر در این بیعت کوتاهی نماید. و در امانتی که بر دوش کشیده، هرگز خیانت ننماید و بیعت و معامله‌ای را که انجام داده، نشکاند .. و دائماً فرموده‌ی خداوند ﷻ را به یاد آورد، که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ انفال ۲۷

«ای مؤمنان! به خدا و پیغمبر (با دوست داشت دشمنان حق، پخش اسرار جنگی، پشت سرافکندن برنامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید.»

و به این ترتیب از زمره‌ی کسانی گردد که خداوند ﷻ درباره‌ی ایشان می‌فرماید: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً﴾ احزاب ۲۳

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند).»

و همچنین مداومت و استمرار بر صفاتی که خداوند ﷻ در مورد اهل این بیعت ذکر می‌کند، می‌تواند یاری دهنده‌ای برای حمل امانت و ثبات بر بیعت و وفاء به آن چیزی باشد که با خداوند ﷻ عهد نموده و از آسیب و تضرر مخالفان در امان بماند. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ توبه ۱۱۲

«(از جمله اوصاف این مؤمنان و سائر مسلمانان این است که) آنان توبه‌کننده (از معاصی)، پرستنده (دادار)، سپاسگزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستوردهنده به کار نیك، بازدارنده از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان (به چیزهائی که خارج از توصیف و تعریف و به دور از فهم مردمان است).» این چیزی است که اعتصام به خداوند ﷻ را محکم نموده و موجب تقویت و تثبیت و استحکام قلب می‌گردد ..

و یادآوری ثواب عظیمی که نزد خداوند ﷻ برای اولیائش می‌باشد و عذاب پایداری که برای دشمنان خداوند ﷻ وجود دارد، همچنین به یاد آوردن ترغیب و تشویق خداوند ﷻ برای مؤمنان و وعیدهایش برای خائنان نیز می‌تواند او را در این راه کمك کند ..

ترغیب و ترهیب خداوند ﷻ و وعده و وعیدهایش با هیچ ترغیب و ترهیب و وعده و وعیدی قابل قیاس نیست، و هیچ کس فتنه و آزار مردم را بمانند عذاب خداوند ﷻ تصور نمی‌کند جز زیانکاران ..

عذاب دشمنان خداوند ﷻ و زندان‌ها و اذیتهایشان و اهانت و ترهیبشان با یک چشم به هم زدن و کمترین زمان در جهنم برابری نمی‌کند. ﴿وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ﴾ حج ١٨

«و خدا هرکه را بی‌ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را گرامی دارد.»

همچنانکه ترغیب و عطایا و هدایا و وعده‌هایشان، با کم‌ترین مقدار در پایین‌ترین درجات بهشت برابری نمی‌کند ..کم‌ترین مقام و پایین‌ترین جایگاه بهشت، همچنان که در حدیث صحیح وارد است، متعلق به مردی است که هر آنچه که می‌خواهد و تمنا می‌کند به وی داده شده و همراه با آن، ده برابر دنیا و ده برابر امثال آن به وی داده می‌شود تا اینکه او می‌گوید: سهمی که به من داده شده، به کس دیگری نرسیده و داده نشده است!

و این پایین‌ترین جایگاهها (در بهشت) است، حال تصور کنیم بالاترین جایگاه و برترین افراد آن چگونه هستند؟

ترغیب دشمنان خداوند ﷻ و وعده‌هایشان به نوکران و یارانشان و به کسانی که به خداوند ﷻ خیانت نموده و دینشان را می‌فروشند، کجا قرار می‌گیرد؟ آیا به پای این درجات بهشت می‌رسد هر چند که بزرگ و بزرگتر گردد؟

و در حدیث صحیحی آمده که راحت‌ترین و کم‌ترین عذاب اهل دوزخ متعلق به کسی است که پاهایش را در پوتین‌هایی آتشین نموده و در روایتی دیگر: «**ینتعل بنعلین من نار یغلي منهما دماغه کما یغلي المرجل ما یری أن أحداً أشد منه عذاباً وإنه لأهونهم عذاباً** »

«کفش‌هایی از آتش به پا نموده که در اثر آن مغزش به جوش و خروش می‌افتد همچنان که دیگ مسی و بخار می‌جوشد، و گمان نمی‌کند که کسی عذابی شدیدتر از او داشته باشد و حال آنکه آن، آسانترین عذاب و ناراحتی (جهنم) است.»

و شدیدترین عذابها باید چگونه باشد؟ پس آیا در عذابهای دشمنان خداوند ﻷ و اذیت‌هایشان نسبت به مسلمانان، چیزی وجود دارد که به این حد برسد؟

و در حدیث صحیح آمده است : «**لو أن رجلاً یُجَرُّ علی وجهه من یوم ولد إلی أن یموت هرماً لحقّره عند لقاء الله**»

« اگر شخصی از روزی که متولد گشته تا آن زمانی که پیر گشته و می‌میرد، بر روی صورتش کشیده شود، هنگامی که خداوند را ملاقات می‌کند آن را ناچیز و حقیر و کم می‌پندارد».

یعنی اینکه عذاب تمام عمر و سختی‌هایش را در برابر عذاب خداوند ﻷ برای کافران در روز قیامت، کوچک شمرده و یا اینکه آن را در برابر بزرگی اجر و ثوابی که خداوند ﻷ برای صابران و محتسبان قرار داده، کوچک وکم می‌پندارد ..

استحضار این موضوع و یادآوری همیشگی آن، داعی و مجاهد را بر بیعت و عهدی که با خداوند ﻷ داده ثبات می‌بخشد و موجب می‌شود تا وعده‌های دشمنان خداوند ﻷ و تشویق و ترغیب‌هایشان را کم و قلیل شمارد و او را در برابر اذیت‌ها و وعیدها و تهدیدهایشان در شدیدترین و سخت‌ترین شرایط یاری می‌دهد، و او در برابر هیچ یک از آنها متضرر نمی‌گردد ..

و در حدیث (صحیحی)آمده است که: «**یؤتی بأشقی أهل الأرض یوم القیامة فیغمس في الجنة غمسة واحدة ثم یقال له: هل رأیت شقاءً قط؟ فیقول: لا والله یا رب، ویؤتی بأنعم أهل الأرض فیغمس في النار غمسة واحدة، ثم یقال له: هل رأیت نعیماً قط؟ فیقول: لا والله یا رب.**»

« بدبخت‌ترین و رنجورترین اهل زمین در روز قیامت آورده می‌شود و برای یک لحظه‌ی بسیار کوتاه سیر و غوری در بهشت می‌نماید (نگاهی به بهشت می‌اندازد)، سپس به وی گفته می‌شود، آیا تا به حال ناخوشی و بدحالی دیده‌ای (و چشیده‌ای)؟ او در جواب می‌گوید: ای پروردگارم، قسم به الله که تا به حال

سختی ندیده‌ام و خوشحالترین (وکسی که بیشترین نعمات را در زمین داشته) نیز آورده می‌شود و برای لحظه‌ای بسیار کوتاه در جهنم سیر و غور می کند، سپس به وی گفته می‌شود: آیا تا به حال خوشحالی و نعمتی را دیده‌ای؟ او در جواب می گوید: ای پروردگارم، قسم به الله که خوشی ندیده‌ام».

به همین خاطر هنگامی که دشمنان خداوند ﷻ در حین تحقیقات و بازجوییهایشان و به هنگام ترغیب و ترهیبهایشان، برخی اوقات از من درخواست کمک و همکاری می کردند، به آنان گفتم: اگر شما با من همکاری نمایید بهتر و ساده‌تر از آنست که من با شما همکاری کنم؛ چرا که من شما را دشمن وکافر معرفی کرده‌ام و شما را تکفیر نموده و هر کسی را نیز که با شما علیه مسلمانان همکاری کند، تکفیر نموده‌ام، آیا معقول و عاقلانه است که من عملی را انجام دهم که فاعلان آن را تکفیر نموده‌ام؟ وآیا عاقلانه است که با دشمنان خود همکاری نمایم! علاوه بر آن، اگر من با شما همکاری کنم، شما نخواهید توانست مانند اجری را که خداوند ﷻ در صورت ثبات و احتساب، وعده داده است به من دهید. اما اگر شما با من همکاری کنید و یاوران دین خداوند ﷻ گردید در صورت وجود اخلاص، اجر شما بهشتی خواهد بود که عرض آن به اندازه‌ی آسمانها و زمین می‌باشد، حقیقتاً قیمت و ارزش درجات و هدایای دولتهای شما در برابر بهشتی که عرض آن به اندازه‌ی آسمانها و زمین است، چه می‌باشد!؟ و اگر شما با من همکاری نمودید، و –به اصطلاح و تعبیر خودتان ـ به دولت خیانت نمودید، این امری سبک بوده و در برابر خیانت به خداوند ﷻ و دینش چیزی محسوب نمی‌شود (و قابل قیاس نیست)، و اذیت دولت به خاطر خیانتتان در برابر عذاب خداوند ﷻ ناچیز است، همچنین برای من نیز چنین است اگر که به دین خداوند ﷻ خیانت نموده و با شما همکاری کنم، همچنانکه خسران و زیان شما بخاطر از دست دادن رتبه‌های دولتی و درجاتشان در برابر از دست دادن بهشتی که عرض آن به اندازه‌ی آسمانها و زمین است بسیار ناچیز خواهد بود! براستی که این خسرانی آشکار می‌باشد .. به همین خاطر اگر شما با من همکاری نمایید،آسانتر و بهتر خواهد بود ..

- اما مسئله‌ی تضرر به خاطر کثرت مخالفان و مخذلان و طعنه‌زنندگان در داعیان و مجاهدان و یا کثرت طرفداران و چاپلوسان طاغوت؛ اصل در فرد داعی و مجاهد بر آن است که راه طائفه‌ی منصوره را طی نموده و بر طریق هدایت استقامت نماید و به خاطر کمبود رهروان و همراهان راه غمناک و اندوهگین نشود و از راههای ضلالت دوری نموده و از اهل تخذیل و سستی روی گرداند و به خاطر کثرت و ازدیاد هالکین وگمراهان دچار ضرر نگردد .. این سنت خداوند ﷻ در این دین می‌باشد که همیشه یاران این دین کم تعداد بوده و دائماً در حالت غربت می‌باشند، در حدیث صحیح آمده : «**يأتي النبي يوم القيامة ومعه الرهيط والنبي ومعه الرجل والرجلان والنبي ليس معه أحد**» یعنی: «روز قیامت پیامبری

می‌آید در حالی که تنها چند نفر همراه اویند (که دعوتش را اجابت کرده‌اند) و پیامبری می‌آید که یک یا دو نفر با وی بوده و پیامبری می‌آید که هیچ کس همراه وی نیست.» و اگر شخص داعی و مجاهد، شهداء و مجاهدان و علما و دعوتگران صادق و دیگر انصار دین را که در راه دعوت و جهاد بر او پیشی گرفته‌اند، به یاد بیاورد و کاروان‌های راسخ آنان را در اعماق تاریخ ببیند دیگر احساس غربت ننموده و به خاطر قلت و کم بودن یاران متضرر نگشته و کثرت مخالفان و مخذلان نیز او را متأثر نخواهد کرد ..

و لا تنتظر بالسير رفقة قاعدٍ *** ودعه فإن الشوق يكفيك حاملا

و إما تخافنّ الكلال فقل لها: *** أمامك وِردُ الوصل فابغِ المناهلا

و خذ قبساً من نورهم ثم سر به *** فنورهم يهديك ليس المشاعلا

و قل ساعدي يا نفس بالصبر ساعة *** فعند اللقا ذا الكد يصبح زائلا

فما هي إلا ساعة ثم تنقضي *** و يصبح ذو الأحزان فرحان جاذلا

و برای حرکت نمودن منتظر همراهی رفیق نشسته‌ات مباش *** او را رها کن، چرا که تنها شور و شوق تو برای حرکت کافیست

و اگر از خستگی راه بر خود ترسیدی به خویشتن بگو: *** فرارویت نصیبی از آب وجود دارد، پس بدنبال چشمه‌های آب باش

و بهره‌ای از نور این چشمه‌ها برگیر و با آن حرکت نما *** چه نور این سرچشمه‌ها تو را راهنمایی خواهند کرد

و به نفس خود بگو ای نفس، ساعتی با صبرت مرا یاری ده *** چرا که به هنگام ملاقات (و اتمام مسیر) تمامی ناراحتی‌ها از بین می‌رود

و این صبر و سختی، تنها ساعتی به طول می‌انجامد *** و در پایان آنکه غمگین است، خوشحال و شادمان خواهد شد

- و آخرین نکته اینکه؛ رهایی از این فتنه‌ها با وجود تمامی این مسائل حاصل نمی‌شود مگر با التزام بدانچه که پیامبر ﷺ ما را بر آن ترک فرمود و آنهم بدون تفریط و کوتاهی در آن و بدون انحراف به سمت راست و یا چپ از راه و طریقی که پیامبر ﷺ برای ما مشخص و ترسیم فرمودند ..

و در اثری (قول صحابه وتابعین) از سعد بن ابی وقاص ﷺ آمده است که هنگامی از وی درخواست خروج از فتنه شد، ایشان فرمود: «مثال من و شما، مانند قومی است که در بیابانی می‌باشند و راه بر آنان معلوم و روشن است، اما به ناگاه بادی توأم با گرد و غبار شروع به وزیدن می‌کند و راه را بر ایشان می‌پوشاند،گروهی می گویند: راه از طرف راست بوده، وآن را ادامه می‌دهند اما سرگردان وگمراه می‌شوند و گروه دیگر می گویند: راه از طرف چپ بوده، وآنان نیز آن را ادامه می‌دهند و بدین ترتیب سردرگم گشته و گمراه می‌شوند. اما دیگران می گویند: ما به هنگام وزش باد بر مسیر قرار داشتیم؛ بنابراین در آنجایی که بودیم صبر می گیریم تا اینکه گرد و غبار از بین رود، پس در آنجا استراحت نموده و می‌نمایند تا اینکه باد (وگرد وغبار) رفته و راه برایشان روشن می‌شود .. اینان کسانی هستند که بر آنچه که پیامبر ﷺ ایشان را بر آن ترک فرموده، ثبات می‌مانند و در آن تغییر و تبدیلی انجام نمی‌دهند، فتنه‌ها بر چنین افرادی تا زمانی که آسمان و زمین وجود دارد، آسیب نخواهند رساند و از مخذلان و مخالفان نیز متضرر نمی گردند ..

خداند سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ طه ۱۲۳

«هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**تركت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي أبدا؛ كتاب الله**» «چیزی را در بین شما ترک نموده‌ام که اگر به آن چنگ زنید، هیچگاه دچار گمراهی نخواهید گشت؛ (وآن) کتاب خداوند (قرآن است)».

بنابراین ای یاران طائفه‌ی قائمه به دین خداوند ﷻ، صبر و ثبات پیشه سازید، ثبات بر آنچه که حبیبتان ﷺ شما را بر آن ترک نمود و از چیزی از آن کوتاهی نکنید و از مخالفان و مخذلان متضرر نگردید، و به خاطر سختی‌های راه و کید دشمنان و اذیت و آزار آنها، از نصرت دین سست مشوید و برحذر باشید از اینکه سختی راه شما را باز دارد و یا در راه بنشاند و به این ترتیب از قافله (دعوت و جهاد) عقب بمانید ..

فتلك حروب من يغب عن غمارها *** ليسلم يقرع بعدها سنّ نادم

وقل للذي قد غاب : يكفي عقوبة *** مغيبك عن ذا الشأن لو كنت واعيا

وأدلج ، ولا تخش الظلام فإنه *** سيكفيك وجه الحِبِّ في الليل هاديا

وسقها بذكراه مطاياك إنه *** سيكفي المطايا يا طيب ذكراه حاديا

وأقدم فإما مُنْية أو مَنِيَّة *** تريحك من عيش به لست راضيا

این‌ها جنگ‌هایی هستند که هر که از ترس جانش در آن‌ها حضور نیابد، عاقبت پشیمان خواهد شد.

و به آنکس که از جنگ غائب بوده بگو: همین که از چنین امر مهمی غیبت نمودی، خود برای تو
مجازاتی است البته اگر درک کنی و بدانی.

پس راه را طی کن، و از تاریکی‌ها نترس که همانا دیدار محبوب برای راهنمایی تو در شب کافیست
و با ذکر وی، شتر و سواریت را آب ده براستی که ذکر او بهترین سرود برای مرکب و شتران است[۲]
و به پیش رو که یا به مقصود می‌رسی یا اینکه در این راه می‌میری، مرگی که تو را از حیاتی که بدان
راضی نیستی، راحت می‌نماید.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ آل عمران ۱۷۵ ـ ۱۷۲

«کسانی که پس از (آن همه) زخمهائی که خوردند و جراحتهائی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند (و هنوز زخمهای جنگ احد التیام نیافته به تعقیب مشرکان پرداختند و به سوی حمْراءُ ٱلأُسُد شتافتند و بدین وسیله کار بسیار نیکوئی کردند)، برای کسانی از آنان که (چنین کار) نیکی کردند و (از نافرمانی خدا و رسول ترسیدند و) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است. آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضدّ شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نیانداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است. سپس آنان (برای جهاد بیرون رفتند، ولیکن دشمنانشان را خوف و هراس برداشت و از رویاروئی با چنین مؤمنانی خودداری ورزیدند، و مسلمانان) با نعمت بزرگ (شهامت و عافیت و استقامت و بردن ثواب جهاد) و فضل و مرحمت سترگ خداوند (که با رعب و وحشت انداختن به دل دشمنان، نصیب مسلمانان کرد و ایشان را از دست کشتار و آزار کافران رستگار کرد، به مدینه) برگشتند، و حال آن که هیچ گونه آسیبی بدیشان نرسید، و رضایت خدا را خواستند (و در پی خرسندی پروردگار بودند و شایستگی بزرگواری او را پیدا کردند) و خداوند دارای فضل و کرم سترگی است. این تنها شیطان است که شما را از دوستان خود (با پخش شایعات و سخنان

۲ـ در سرزمین حجاز برای بهتر راه رفتن شتران، برای آنها آواز می‌خواندند که به «حداء ابل» مشهور بود.

بی‌اساس) می‌ترساند، پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بیباک و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید.»

*　　*　　*

در خاتمه اینکه .. نصرت و یاری این دین با به پا داشتن آن و چیره گشتنش بر تمامی ادیان دیگر، از بزرگترین مقاصدی است که خداوند ﷻ پیامبران را به خاطر آن مبعوث فرموده است .. همچنان که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ توبه ۳۳

«خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصّه ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند.»

پس گوارا باد این نعمت بزرگ برای اهل این طائفه و آنان که بر راهش استوارند، و خوشا به حال آنان که به این پیمان خود وفا نموده و دچار هیچ تغییر و تبدیلی نگشته‌اند .. این دوران، مدت کوتاهی است و آنگاه که سپیده دم فرا می‌رسد قومی که اهل حرکت و صبر و ثبات بوده‌اند، ستایش خواهند شد ..

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ روم ۶۰

جمادی الثانی ۱۴۲۵هـ

آیا نیکی جزایی جز نیکی دارد؟

(تأمل نوزدهم از سلسله‌ی

"تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن ")

مؤلف: شیخ ابو محمد مقدسی (فک الله اسره)

مترجم: ایمان صدوقی

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

آیا نیکی جزایی جز نیکی دارد؟[1]

هنگامیکه [در زندان] از دنیا دور شده و از دیدن خانواده و پیگیری اخبار و کـلاً ارتبـاط بـا دنیـا منـع می‌شدیم، در سلول انفرادی خود کسی جز نمایندگان صلیب سرخ و کبوتر و گنجشکهایی را نمـی‌دیـدم که کنار پنجره سلولم به دنبال چند تکه نانی بودند که برایشان می‌ریختم تا به نغمه و آوازشان انس بگیرم.

اما عملکرد نمایندگان صلیب سرخ چگونه بود؟ سرکشی و بازدیـد ایـن نماینـدگان از مـا، مـوجی از خوشحالی و سرور را برای ما به همراه داشت، چرا که این سرکشـی بـه معنـی اخبـار جدیـد از خـانواده و نامه‌های عاطفی از سوی دوستان بود و همچنین اینکه در بسیاری از اوقات، برای کم کردن فشارهایی کـه مسئولان زندان بر تعداد زیادی از زندانیان وارد می‌ساختند، جهد و تلاش می‌کردند.

حتی بعضی اوقات کتاب‌هایی را به ما می‌دادند که از شوق آن در کنج عزلت خود پرواز می‌کردیم. مسئولین کتاب را ممنوع کرده بودند و این هیئت صلیب سرخ تلاش خاصی را [برای دادن کتاب] به ویژه در مورد من که به خاطر شرایط خاصی که به علت گـذراندن مـدتی طـولانی در انفـرادی داشـتم، انجـام می‌دادند.

هر کس که من و علاقه‌ام به کتاب و مطالعه را بشناسد، می‌داند که بدترین مجـازات مـن در زنـدان، محروم کردنم از آن است و مسئولین زندان این را خوب می‌دانستند و در مورد من به کـار مـی‌بردنـد و از کتاب محرومم می‌کردند و در این زمینه بسیار تنگ نظری به خـرج مـی‌دادنـد یـا اینکـه کتابهـا را از مـن مصادره می‌کردند در حالیکه خیلی از امکانات کم اهمیت را فراهم می‌آوردند.

نمایندگان صلیب سرخ تلاش خود را در این زمینه به کار بستند تا محـدودیت‌هـای بـه وجـود آمـده برای من در این زمینه را برطرف کنند و چنان صادقانه تلاش می‌کردند که هرگز از یاد نمـی‌بـرم. از تمـام توان خود و انواع راه‌ها استفاده کردند تا آن محدودیت‌ها را بردارند. نهایتا موفـق شـدند و توانسـتند یـک مجله در مورد انسان، که از سوی هیئت صلیب سرخ و بصـورت فصـلی بـه چـاپ مـی‌رسـید را بـه دسـتم برسانند.

۱ـ اشاره به آیه ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ رحمن ٦٠

این اولین نگاه ما به دنیای خارج از زندان بود، هر چند این نگاه از خلال اشاراتی بود که ضمن خبرهای مربوط به فعالیت‌های صلیب سرخ صورت می‌گرفت. هیچ کس مانند ما قدر این مجله را نمی‌دانست چرا که به خاطر در دسترس نبودن اخبار دنیا با شوق و اشتیاق منتظر رسیدن آن بودیم. این درحالی بود که این مجله، مجله‌ی خبری نبود بلکه مربوط به فعالیتهای صلیب سرخ بود اما عزلت و غربتی که ما در آن به سر می‌بردیم، آن را برای ما اولین و بهترین مجله‌ی خبری نموده بود.

تلاش نمایندگان صلیب سرخ ادامه داشت تا اینکه توانستند کتاب‌های صلیب سرخ و انواع انتشارات آن، مانند خاطرات سولفرینو از هنری دونان و قانون حکومتی انسان در اسلام و مانند آنها را که چاپ صلیب سرخ بودند به دستمان برسانند.

سپس با تلاشی مضاعف توانستند صد کتاب گوناگون برای ما فراهم آوردند تا به وسیله آن، عزلت و تنهایی ما را به طور کامل در هم بشکنند. با این کتاب‌ها کتابخانه‌ای برای زندان بوجود آمد، که زندانیان بعد از ممانعتی طولانی مدت از کتاب، می‌توانستند از آن استفاده کنند.

نام تعدادی از کتاب‌هایی که هیئت صلیب سرخ به کتابخانه زندانیان اهدا کرد، به شرح زیر می‌باشد:

تفسیر ابن کثیر، صحیح مسلم، صحیح البخاری، دولة المرابطین، تاریخ الأندلس المصور، تربیة الأولاد فی الإسلام، قصص الأنبیاء، صور من حیاة الصحابة، صور من حیاة التابعین، لا تحزن إن الله معنا، فی وجدان القریة، الیوم الموعود، الطب النبوی، هبی یا ریح الإیمان، صناعة القائد، رحلة النجاح، الحرب العالمیة الأولی والثانیة و دیگر کتبی که در لیستی عریض و متنوع فراهم شده بودند.

خواننده‌ی این کتاب‌ها، به اشتباه عده‌ی زیادی از افرادی که در اعتقادشان به صلیب سرخ دچار توهم شده‌اند پی می‌برد، اعتقادی که طی آن گمان می‌شود نمایندگان صلیب سرخ به دنبال فعالیت‌های تبشیری و صلیبی [دعوت به دین مسیح] هستند. تعدادی از این کتاب‌ها، در مورد سختی‌ها و مشکلات مسلمانان در اندلس بود و اینکه چگونه بعد از سقوط اندلس و از بین رفتن حکومت مسلمانان در آنجا، مسلمانان در معرض نسل‌کشی در دادگاه‌های تفتیش عقاید قرار گرفتند را بیان می‌کرد.

تعدادی دیگر از کتاب‌ها نیز حملات صلیبی به سرزمین‌های مسلمانان را محکوم نموده و از کشتاری که صلیبی‌ها در هنگام سقوط قدس علیه مسلمانان به انجام رسانده بودند، بحث می‌کرد. برخی دیگر نیز استعمار جدید را محکوم کرده و از [برپایی] خلافت دفاع می‌کند و شرق‌شناسان [که کینه‌شان نسبت به اسلام در مطالعات و آثارشان مشهود است] و غرب‌زدگی و مدرنیته را نکوهش و سرزنش می‌کند.

و دیگر کتاب‌هایی که دلیل و گواهی است واضح و صریح بر این که صلیب سرخ، در مسائل دینی و اعتقادی دخالت نمی‌کند و هیچ هدف تبشیری و صلیبی ندارد و البته همه‌ی این مطالب بر حسب تجربه خودم است.

اشتباه دیگری که وجود دارد این است که برخی به علت نام آن (صلیب سرخ) آن را به گونه‌ای توصیف می‌کنند که در واقع در مقابل منشوری قرار می‌گیرد که در سوئیس، مقر و منشأ صلیب سرخ برافراشته شده است. در حالیکه اعتبار و پندگرفتن، به واقعیات و حقایق بسته شده است نه به اسامی .. مخصوصا وقتی که که اسامی فقط جنبه شعارگونه و اشاره‌واری به محتوای آن داشته باشند و از مفاهیم اصلی آن به دور باشند.[۲]

و حتی ما مسلمانان نیز در این عصر چه تعداد دولت‌ها و سازمان‌هایی داریم که از آیات قرآن یا شهادتین و یا تکبیر و هلال ماه به عنوان شعار خود استفاده می‌کنند، ولی با این حال از اسلام جز نامش را نمی‌شناسند و هدفی از این شعارها جز نوشتنش را ندارند و چه بسا آن را نمی‌فهمند و معانی حقیقی آن و مدلدلاتش را نمی‌دانند. و تمامی این‌ها در حالی است که همین دولت‌ها و سازمان‌ها، با مفاهیم و معانی این کلمات و نیز کسانی که به آن‌ها اعتقاد دارند در حال جنگ هستند.

برای هرکس که به تاریخ تشکیل صلیب سرخ مراجعه کند، مشخص می‌شود که این تشکّل بر اساس تبشیر و تبلیغ دین مسیحیت تشکیل نشده و اولین مؤسس آن هنری دونان، تاجر بود و نه کشیش یا مبلغ.

در بازگویی تجربه‌ی شخصی خود از هیئت صلیب سرخ باید بگویم که من در طول مدت ارتباطم با آنان از سال ۱۹۹۴ میلادی ولو در یک روز، ندیدم که نمایندگان صلیب سرخ سعی در تبلیغ دین مسیحیت داشته باشند و یا در دین‌داری زندانیان دخالت کنند، بلکه عکس آن صادق بود و این من بودم که ابتداءاً مسائل دینی را مطرح می‌کردم و در مورد عقایدشان از آنها سوال می‌کردم و به اسلام دعوتشان می‌کردم.

آنها از مدت زمان طولانی‌ای که در خصوص نامه‌هایی که برای خانواده‌ام می‌نوشتم اطلاع داشتند، هیچگاه به خط خطی کردن نامه‌ها توسط خودم، اعتراض نمی‌کردند و این تنها مسئولان زندان بودند که

۲– مانند همین صلیب سرخ که ظاهرا از اسمش بر می‌آید که به دنبال فعالیت‌های تبشیری باشند در حالیکه در واقع اینگونه نیست.

از این مسئله ناراحت می‌شدند و اعتراض می‌کردند که این کار (خط خطی کردن نامه‌ها) رمزی است بین تو و خانواده‌ات و به همین خاطر تعدادی از نامه‌هایم را برای خانواده‌ام نمی‌فرستادند.

در یکی از همین سال‌هایی که در زندان بودم تلاش کردم که از نمایندگان صلیب سرخ، کتاب مقدس نصاری را بگیرم تا در برخی تحقیقاتم در زندان از آن کمک بگیرم. آنها از پذیرفتن این خواسته ابا کردند و عذر خواستند و آن را برایم نیاوردند در حالی که خیلی از کتاب‌هایی که به آن اشاره می‌کردم را برایم آورده بودند.

علاوه بر این معلوم بود که تعداد زیادی از نمایندگان صلیب سرخ اسماً (و نه در واقع) مسلمان بودند. سایر افرادشان هم که مسلمان نبودند به خواسته‌های جوانان مسلمان احترام می‌گذاشتند و تلاش می‌کردند تا در صورتیکه یکی از زندانیان، نماینده زن را به حضور نمی‌پذیرد، نماینده مرد را به سویش بفرستند و این بدین خاطر بود که نمی‌خواستند ارتباطشان با هیچ زندانی‌ای قطع شود. حتی نمایندگان زن صلیب سرخ، پوششی را بر سر خود قرار می‌دادند.

هنگامی که مطالعه‌ی تمام کتاب‌هایی که صلیب سرخ برایمان فراهم کرده بودند را به پایان رساندم - کتاب‌هایی که هیچگاه امکان نداشت در یک یا دو و یا سه ماه خوانده شود، و من تنها به این علت توانستم تمامشان کنم که مسئولان زندان تلاش داشتند من را به مدت طولانی در زندان‌هایشان نگه دارند - کتاب‌های دیگری از نمایندگان صلیب سرخ درخواست کردم و نام تک تک آن کتاب‌ها را به آنها دادم و آنها نیز در تهیه‌ی آن کوتاهی نکردند و این غیر از تلاششان برای شکستن حصار منع کتاب از ما بود.

هیئت نمایندگان صلیب سرخ نهایتا ـ چند ماه قبل از آزادی من ـ در مقابله با مسئولان زندان موفق شدند که در هر ملاقاتی که با آنها دارم، کتاب‌ها را به دستم برسانند و این به خاطر مدت طولانی زندان من بود. و تا آنجایی که بدانم این برای اولین بار در تاریخ زندان بود. دیدار من با آنها به معنی در جریان قرار گرفتن کامل از اخبار دنیا بود، اخباری که به خاطر پنج سال در زندان بودن از آنها دور مانده بودم.

این برخی از تلاش‌هایی بود که بنده شخصاً از هیئت نمایندگان صلیب سرخ دیدم، اما خدمات آنها نسبت به جهان اسلام چه بوده است؟

یکی از مسئولین هیئت نمایندگان بین المللی صلیب سرخ می‌گوید: «بیش از نصفی از عملیات‌های در حال حاضر نمایندگان صلیب سرخ، متوجه کمک به آسیب‌دیدگان مسلمان است، حال چه در

زندان باشند و یا خانواده‌های افراد مفقودالاثر باشند و یا شهروندانی باشند که به سقفی برای زندگی و آب سالم و غذا نیاز دارند. با یک نگاه کوتاه به فعالیت‌های این گروه در بیش از پنجاه کشور عضو در سازمان کنفرانس اسلامی، حضور قوی آنان در دنیای اسلام مشخص خواهد شد.»[٣]

کسی که نسبت به خدمات هیئت صلیب سرخ شک دارد می‌تواند از فلسطینی‌ها در غزه و کرانه‌ی باختری سؤال کند و نیز عراقی‌ها، به ویژه افرادی از آنها که زندانی و یا زندانبان بوده‌اند.

لذا خیلی تعجب کردم وقتی شنیدم مقر هیئت بین المللی صلیب سرخ در بغداد را منفجر کرده‌اند و آن را عملی بد دانستم. عراق و مردمش در شرایط کنونی بیشترین نیاز را در دنیای امروز به خدمات فراوان و متنوع صلیب سرخ دارند. همچنین از بهانه‌های سطحی برخی برخی افراد برای این انفجارها دچار حیرت شدم، که می‌گفتند مقر هیئت صلیب سرخ در عراق مرکز CIA است؛ گویی CIA سایر مراکز در این سرزمین فلاکت زده که مانند یکی از ایالتهای آمریکاست برایش کافی نیست و باید مقر هیئت صلیب سرخ را برای اقامت خود در عراق اجاره کند!!

هرکس پی به بی‌طرفی صلیب سرخ برده و یا با این گروه تعامل داشته باشد می‌داند این بهانه‌ها و گمان‌ها و پیش‌گویی‌ها چقدر متفاوت با واقعیت است. همچنین خیلی متعجب شدم از هدف قرار دادن نمایندگان صلیب سرخ در تعداد زیادی از میادین جنگ، حال چه با کشتنشان و یا ربودن و یا گروگان گرفتن آنها جهت معامله و یا فشار بر دولت‌های آنها بر حسب تابعیتی که دارند. مانند هدف قرار دادن مأموران گروه‌های کمک‌رسان عمومی که دلیلی جز رنگ موی قرمز آنان (که دال بر خارجی بودنشان است) و یا چشمان آبی‌شان و یا تابعیتشان ـ بعنوان دلایلی برای دشمنی در دین ـ ندارد. و تعدی به زنان آنها مانند مارگریت حسن رئیس اداره سازمان خیریه‌ی "کر" در عراق که در عرصه‌ی کمک‌رسانی سی سال در عراق فعالیت داشت و با محاصره‌ای که علیه عراق شکل گرفته بود مبارزه می‌کرد. وی همسر فردی عراقی و مسلمان بود و با همه‌ی این‌ها دنیا شاهد ربودن این زن و تهدیدش به قتل بود. انجام این عملیات به بهانه‌ی فشار بر دولتی که وی منتسب به آن بود و تابعیت آن را داشت، انجام گرفت تا به این شکل نیروهای خود را از عراق خارج سازد!

این چه حماقت و چه تشویهی است که گریبان جهاد را گرفته و سبب بی‌ارزش شدن مقاومت و افراد آن شده است؟؟ یک لحظه نیز شک نمی‌کنم که ممکن نیست این اعمال از مجاهدی سر بزند که

٣- برگرفته از «گزیده‌هایی از مجله بین المللی صلیب سرخ ٢٠٠٥»

دینش را فهمیده و برای جهادش احترام قائل است و تلاش می‌کند تا نام نیکی از جهاد ـ در گوش جهانیان -بجای بگذارد. این کارها تنها از راهزنان و افراد تبهکاری که نه تنها با جهاد بلکه با دین نیز پیوندی ندارند سر می‌زند.

نهایتاً مشخص شد که ربایندگان، از مجاهدان نبودند و آنها که برای جهاد خود و برجای گذاشتن نامی نیک از آن احترام قائل بودند از جمله مجاهدان و داعیان دین و علمایشان ربودن و قتل وی را انکار و عملی زشت دانستند.

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که: «**مَن قَتَلَ مُعاهِداً لم يَرح رائحةَ الجنة**» [به روایت بخاری] «هر کس فرد معاهدی - کسی که عهد داده شده که در امان است -را بکشد بوی بهشت را احساس نمی‌کند.»

و در حدیث صحیح دیگری آمده است: «**مَن قَتَلَ رجُلاً مِن أهلِ الذِّمَّة لَم يَجِد رائِحَةَ الجنَّة**»

«هر کس فردی از اهل ذمۀ را بکشد بوی بهشت را احساس نمی‌کند.» [به روایت امام احمد]

وجه استدلال این احادیث در اینجا بدین‌گونه است که وقتی این وعید و تهدید در مورد قتل معاهد و ذمی‌ای است که از ترس حکومت اسلامی به دین اسلام احترام می‌گذارد و با آن دشمنی و جنگ ندارد، پس در مورد کسی که در نبود حکومت اسلامی و بدون ترس از آن، به اسلام احترام گذاشته و با آن دشمنی ندارد و حتی به مسلمانان –بعنوان کمك به هم نوع و بصورت انسان‌دوستانه و با اخلاق نیکو ـ کمك می‌کند این وعید شدیدتر و بدتر است.

آیا چنین کسانی [که به مسلمانان کمك می‌کنند] شایسته‌ی در امان بودن و مورد اذیت و تعرض قرار نگرفتن، نیستند؟ آیا نباید در جواب نیکی‌شان با نیکی پاسخ آنها را داد؟ در این مورد الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ ممتحنه ٨

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

پس نیازی نیست که برخی جوانان نسبت به همکاری با هیئت صلیب سرخ سخت‌گیری کنند و یا همکاری خود را با آنان قطع نمایند در حالی که برادران مستضعف و اسیرشان در نهایت احتیاج به خدمات و کمک‌های این هیئت هستند.

در این باب در سیره‌ی نبوی آمده است که پیامبر ﷺ هنگامی که به طائف رفت و مورد آزار و اذیت اهالی آن قرار گرفت و پاهای مبارکشان خونی گشت، به سایه‌ی دیواری پناه برد و در این هنگام غلامی نصرانی به نام عدّاس با ظرفی انگور نزد ایشان آمد و ایشان نیز آن را پذیرفت. [و نفرمود که چون نصرانی است آن را از وی نمی‌ستانم.]

برای مثال می‌توانیم به دولت عثمانی اشاره کنیم که به توافق ژنو در سال ۱۸۶۴ میلادی بدون هرگونه احتیاطی متعهد شد، توافقی که بر اساس پشتیبانی از قربانیان جنگ در دوره‌ی معاصر حاصل شده بود.

آنها به نصب علامت صلیب سرخ بر روی آمبولانس‌های دشمن احترام می‌گذاشتند تا حمایت و پشتیبانی خود را از این توافق نشان دهند. چرا که در متن توافق بود که به افرادی که خدمات پزشکی ارائه می‌دهند و رانندگان وسایل نقلیه‌ی آنان و لوازم پزشکی‌شان و نیز علامت صلیب سرخ بر روی زمینه‌ی سفید رنگ احترام باید گذاشت. و دولت عثمانی از علامت هلال احمر [بجای صلیب سرخ] تا میانه‌ی جنگش با روسیه در سالهای ۱۸۷۶ تا ۱۸۷۸ میلادی استفاده نکرد. در این موقع بود که دولت عثمانی اعلام کرد که از علامت هلال احمر به عنوان علامت ملی خود بر روی آمبولانس‌ها استفاده می‌کند و در عین حال همچنان به علامت صلیب سرخ بر روی آمبولانس‌های دشمن احترام می‌گذارد.

فقط از آن موقع به بعد بود که هلال احمر در دولت عثمانی شعار مطلق گردید. و این باعث نشد که امنیت آمبولانس‌های دشمن را که علامت صلیب سرخ داشتند تأمین نکند و یا به آنها حمله کند و در معرض خطرشان قرار دهد، بلکه همچنان امنیتشان را تأمین می‌کرد.

من در گوش هر برادر مجاهد این سؤال را زمزمه می‌کنم که: آیا راضی هستید که گفته شود مجاهد فردی نادان و احمق است بطوری که فرق بین دوست و دشمن خود و کسی که با او می‌جنگد و کسی که کمکش می‌کند را نمی‌داند؟ فکر نمی‌کنم ای برادر به این راضی شوید، بنابراین از مشارکت در لغو و بیهودگی در دین و یا عمل در راستای بی‌ارزش کردن جهاد و تشویه وجه‌ی آن بر حذر باش، چرا که در غیر اینصورت دشمنان اسلام را در بزرگترین و خبیث‌ترین کیدها و نقشه‌هایشان در جنگ با دینت یاری کرده‌ای. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾ فصلت ٢٦

«کافران (به همديگر) می‌گويند: گوش به اين قرآن فرا ندهيد، و در (هنگام تلاوت) آن ياوه‌سرائی و جار و جنجال کنيد (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال انديشه درباره مفاهيم آن از ايشان گرفته شود و) شما پيروز گرديد.»

بنابراين من همه برادران عامل در دين در گوشه و کنار دنيا را دعوت و نصيحت می‌کنم به اين مسئله، کسانی که امور مسلمين و دينشان برايشان مهم است و نام و شهرت جهاد و مجاهدين که نمايندگان صليب سرخ و مانند آنها از دستشان در امان باشند برايشان با اهميت است و از هدف قرار دادن اعضای آن مادامی که بی‌طرفی خود را حفظ کنند و در دين مسلمانان و عقايدشان دخالت نکرده و بلکه کمکشان کنند خودداری می‌کنند و اين را نه از روی فضل و منّت بر سر آنان بلکه واجبی از واجبات دينشان می‌دانند که جزای نيکی را بايد فقط با نيکی پاسخ دهند:

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ رحمن ٦٠

«آيا پاداش نيکی کردن جز نيکی ديدن خواهد بود؟»

شاعر نيز می‌گويد:

فإنا لقوم أبت أخلاقنا شرفا *** أن نبتدي بالأذى من ليس يؤذينا

ما قومی هستيم که اخلاق و شرافتمان، ما را از آغاز کردن اذيت و آزار بر کسانی که به ما اذيتی نمی‌رسانند، باز داشته است.

و در حديث صحيحی که امام احمد رحمه الله و غير از ايشان، آن را روايت کرده است آمده که رسول الله ﷺ فرمودند:

«لا يشکر الله من لا يشکر الناس»

«شکر خداوند را به جای نمی‌آورد، کسی که شکر مردم را به جای نمی‌آورد.»

در دين ما و راه و روش پيامبرمان ﷺ جايز نيست که در مقابل کسی که مستحق تشکر کردن است، با بدی پاسخ بگوييم هر چند در عقيده و دين با ما مخالف باشد، چه برسد به ربودن و اذيت کردن و کشتنشان. دليل بسيار روشنی که در اين زمينه وجود دارد سخن رسول الله ﷺ بعد از غزوه‌ی بدر درباره‌ی اسرای مشرکين است که امام بخاری رحمه الله آن را اين گونه روايت می‌کند:

«لو كان المطعم بن عدي حيا ثم كلمني في هؤلاء النتنى لتركتهم له»

«اگر مطعم بن عدی زنده بود و در مورد این افراد پست با من صحبت می‌کرد، بخاطر او رهایشان می‌کردم.»

یعنی همه‌ی اسرا را بخاطر تشکر از وی آزاد می‌کردم. چرا که او هنگامیکه پیامبر ﷺ از طائف به مکه بر می‌گشت در اجاره و حمایت ایشان بود. همچنین گفته شده که دلیل این سخن پیامبر ﷺ این بود که مطعم و مسلمانان همراهش بیشترین نقش را در نقض نامه‌ای که در زمان محاصره در شعب ابی طالب از سوی قریش علیه بنی‌هاشم نوشته شد، داشته است و این تشکر و سپاس از نیکی و احسانی بود که وی به پیامبر ﷺ عرضه داشت، هر چند مطعم بر شرك و عبادت بت‌ها مرده بود.

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری خود از فاکهی با اسناد مرسل ذکر می‌کند که حسان بن ثابت در رثا و ستایش مطعم بن عدی هنگامیکه مُرد، سخن گفت و این به خاطر احسانش به پیامبر ﷺ بود.

در ستایشِ پیامبر ﷺ از پیمان حلف الفضول که پیمانی بود که در زمان جاهلیت [قبل از بعثت] شکل گرفته بود و افرادی کافر و بت‌پرست آن را با هدف کمك رساندن به مظلوم در مقابل ظالم، ایجاد کرده بودند، دلیل واضحی نهفته است که تشکر و قدردانی از افرادی که کارشان کمك رسانی و نیکی کردن است امری شرعی و بلکه از اخلاق پیامبران ﷺ و سنت و منش ایشان بوده و کشتن اینگونه افراد یا ربودن و بدی کردن به آنان راه و روش ایشان نبوده است.

أما علم المكابر أن فينا *** كتاب الله يمنحنا البيانا

خودپسندان دانستند که ما کتاب خدا را داریم که بیان (و حکمت) را به ما بخشیده است.

يضيء لنا الوجود فنحن نبني *** على أضواء منهجه الكيانا

الله متعال هستی و وجودی را برای ما نورانی کرد تا ما بر منهج و در راهش کیان خود را برپا کنیم.

يقول له وللدنيا جميعا *** بأنّا سوف نرعى من رعانا

به آنها و تمامی دنیا اعلام می‌کنیم که ما نهایتاً بر کسانی که بر ما حکومت کرده‌اند حکومت می‌کنیم.

سنرهب بالجهاد طغاة حرب *** ونمنحهم إذا صدقوا الأمانا

با جهاد، طاغوتیان در جنگ را می‌ترسانیم و در عین حال اگر صادق باشند به آنها امان می‌دهیم.

ذکر این مطالب به این خاطر بود که دوست داشتم برادرانم را در جای جای زمین به در نظر داشتن آن بعنوان نصیحتی برای دین الله و جهاد و مجاهدین یادآوری کنم تا بر حفظ سمعه و شهرت و نام نیک جهادشان بکوشند و صورتی حقیقی و نورانی را از اسلام و جهاد ارائه کنند.

در انتها شایسته است از باب خیرخواهی و نصیحتی از طرف همنشین نمایندگان صلیب سرخ، یادی کنم از آن نماینده‌ی صلیب سرخ که در مقاله‌ای گفته بود: «هیئت صلیب سرخ لازم می‌داند که خود را از مسائل اختلاف برانگیز اجتماعی و سیاسی دور نگه دارد...» بنده می‌گویم که در مورد مسائل اعتقادی و دینی مسلمانان مادامی که هیئت، بی‌طرفی خود را در عمل و بدون هرگونه تحریک و دخالت در عقاید مردم حفظ کند، خود را شایسته‌ی همکاری از سوی همه‌ی طرف‌های درگیر می‌کند و این همان چیزی است که رئیس هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی صلیب سرخ اینگونه به آن اشاره می‌کند که:

«برای جلب اعتماد همه‌ی طرف‌های درگیری باید بی‌طرفی خود را حفظ کنیم و این تنها با عدم مشارکت در عملیات‌های جنگی حاصل نمی‌گردد بلکه باید از هرگونه جدال سیاسی، دینی و ایدئولوژی امتناع کرد.»[۴]

دخالت سازمانهای کمک‌رسان در عقیده و دین و شریعت مسلمانان بدون شک سبب دشمنی شده و آنها را دشمن و نه کمک‌رسانی بی‌طرف قرار می‌دهد. خود بنده و عده‌ی زیادی از مجاهدان، گروه‌های کمک‌رسان اروپایی در شمال افغانستان را مشاهده نمودیم که در حجاب زنان مسلمان دخالت می‌کردند و لباسهایی را توزیع می‌نمودند که عبارت‌های مسیحی داشتند و به همین دلیل مجاهدان آنها را جزء سازمانهای دشمن طبقه‌بندی می‌کردند.

من در آن وقت تفاوتی ـ بین آنها و دشمن ـ قائل نبودم همچنان که عده‌ی زیادی تاکنون نیز تفاوتی بین این گروه‌ها و هیئت صلیب سرخ و منش بی‌طرفانه‌اش قائل نیستند، ولی من این نظر آنان را قبول ندارم.

نصیحت پایانی خود را اهدا می‌کنم به مجله‌ی انسانی صلیب سرخ که در تاریکی و کنج زندان، مأنوس ما شده بود: باید خود را بالاتر ـ از انجام این قبیل اختلاف‌افکنی‌ها ـ بپندارد، از جمله ستودن غیر محتاطانه‌ی برخی نویسندگانش از متفکرین و نویسندگانی که به قرآن مسلمانان و تاریخ و فرهنگشان

٤- نقل از برگزیده‌هایی از مجله‌ی صلیب سرخ سال ٢٠٠٥ میلادی

اهانت می‌کنند ـ و خود را با آوردن این جمله ــ که: «مسئولیت نظرهای وارده در این چاپ تنها، با صاحبان آن نظر مربوط می‌شود نه مجله، تطهیر می‌کنند.»

این جمله، هیچ مسئولیتی را از شما بر نمی‌دارد چرا که اهانت صریح به دین و شریعت مسلمانان و مسائلی همچون حجاب زن مسلمان، تعدد زوجات به بهانه‌ی حقوق زن یا حقوق گزینشی بشر، اهانت به جهاد و مجاهدان و مقاومت اسلامی به بهانه‌ی نکوهش تروریسم، در حقیقت همراهی با جنگی جهانی است که نام جنگ با تروریسم را یدک می‌کشد اما در حقیقت جنگ با مسلمانان و سرزمینشان است!!

درگیر شدن مجله با این مسائل و حمایت از آن، با مبدأ بی‌طرفانه‌ای که هیئت صلیب سرخ بعنوان راه خود برگزیده است منافات دارد، کارهایی چون ستودن غیر محتاطانه‌ی دشمنان قرآن چه برسد به وارد کردن سخنانشان در مجله.

مادامی که هیئت صلیب سرخ بر بی‌طرفی خود بکوشد و از این اشکالات و لغزش‌ها بر حذر باشد از طرف ما همچنان مستحق تشکر و سپاس قولی و عملی است، همچنان که از دینمان و راه و روش پیامبرمان ﷺ چنین آموخته‌ایم.

أبومحمد مقدسی

اصل این فصل در سلول ۵۳ در زندان عمومی اطلاعات نوشته شد.

۱۴۲۸ هجری برابر با ۲۰۰۷ میلادی

خاتمه

کسی که قصد و نیتی شر دارد و بدان می‌رسد مانند کسی نیست که نیت خیری دارد اما دچار اشتباه می‌گردد

امیدوارم که برادرانم مرا به خاطر شدتی که در برخی از وقفه‌ها داشته‌ام، معذور بدارند، قسم به خداوند سبحانه و تعالی که این سخنان فقط به خاطر حرارت و سوزش برای این دعوت است و تنها حرص و غیرت برای جهاد و اهل جهاد، مرا وادار به این سخنان کرد و حرص برای اینکه این جهاد مبارک بر بهترین و کامل‌ترین حال قرار بگیرد .. و اینکه در آن از تکرار این خطاها و بیراهه‌روی‌ها، دوری شود ..

اینها وقفه‌ها و تأملاتی حیاتی و مهم‌اند که حاصل تأمل و تفکر در صحنه‌های غم‌انگیز و ناخوشایند و تجارب شکست‌آوری است که با اهل آنها، دورانی را در زندان گذرانده‌ام. از این رو حریص گشتم تا نکات، تجارب و درس‌هایی از این دوران را بطور خلاصه و در قالب تأملاتی چند بیان نمایم تا آن را به جوانان تازه‌کار و مبتدی که در ابتدای این مسیرند، منتقل کنم بنابراین شدت و سختی در آنها هدف و مقصود ما نبوده است بلکه تنها سپر و مانع و هشداری بوده است تا دچار چنین اعمال غلط و ناپسند و لغزش‌های ناخوشایند نگردید، و تلخی (این شدت) مطلوب و مورد ستایش است همچنان که تلخی دواء که مریض آن را تحمل می‌کند یک تلخی محمود و مطلوب است تا اینکه بیمار بتواند دوباره سلامتش را بدست آورد و بیماری را از خود دور نماید.

و یا می‌توان آن را مانند شدت و خشونتی تصور کرد که شخصی بر دو دست خود وارد می‌آورد تا بدین وسیله دستانش را از چرک و آلودگی پاک نماید.

من عاقبت این تأملات (وقفات) را إن شاء الله، محمود و مطلوب می‌دانم و فوائد آن به اذن خداوند سبحانه و تعالی موجود است و گم نخواهد شد و خواننده‌ی این کلمات بداند که اگر در این نوشته‌ها بر کسی شدتی گرفته شده است جهت نقد و نصیحت آنان می‌باشد؛ و من آنان را در بیشتر جاهای دیگر یاری داده‌ام، جاهایی که نیاز بوده تا از برادرانی که مظلوم واقع شده‌اند و از طرف طواغیت به ایشان حمله شده است، دفاع کنم ... که البته یاری و نصرت من برای ایشان در برابر ظالمان هرگز من را از سخن حق در مورد لغزش‌هایشان و مناصحه‌ی ایشان در مورد خطاهایشان منع نمی‌کند تا اینکه دوباره این

خطا و لغزش‌ها را تکرار ننمایند و یا اینکه دیگران نیز دچار آن نگردند بنابراین هر سخنی جایی و هر اتفاقی زمان وقوعی دارد ..

بعلاوه کوچک‌ترین شکی ندارم که هر شخص منتسب به این دعوت علی‌رغم جهل، کمبود مهارت و اسراف در خطاها و انحرافاتش، اگر نیتی خالص و درون و ضمیر صالح و اهداف خیری برای این دعوت و نصرت دین داشته باشد و حال دین و اهل آن موجب سوز وگدازش گردد او به مراتب بهتر و پاک‌تر و والاتر است از کسی که برای از بین بردن دین و اهل دین تلاش نموده و عمر خود را در کمک به دشمنان و بد جلوه دادن و زشت نمودن اهل دین صرف می‌نماید؛ چنین فردی درون و ضمیری خبیث داشته و نیتش فاسد گشته است ..

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَّ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾